



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



جلوہ گاہ عرفان

جلد سوم

شرح مناجات شعبانہ

پروفیسر محمد رفیق
ڈاکٹر محمد عابدی عبد حیدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه

نویسنده:

محمد هادی عبدخدایی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۲۳	فهرست مطالب
۳۷	پیشگفتار
۴۳	مناجات شعبانیه
۵۳	بررسی اسناد مناجات شعبانیه
۵۷	بخش اول
۵۷	قسمت اول
۵۷	اشاره
۵۸	درود بر پیامبر و خاندان او
۵۹	نقش صلوات
۶۰	شیوه درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۶۳	قسمت دوم
۶۳	اشاره
۶۳	معانی دعا، نداء و نجوی
۶۵	سه حالت در دعا
۶۵	دعا در اصطلاح شرعی
۶۹	توسل
۷۰	توسل در فرهنگ شیعی
۷۲	سخنانی از فخر رازی در مورد توسل به پیامبر
۷۳	دو نمونه از دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۷۴	دو نمونه از دعای امام صادق علیه السلام

۷۵	تفاوت توسل و دعا
۷۶	زنده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد خداوند
۷۸	معنای سمیع و بصیر
۸۰	قسمت سوم
۸۰	اشاره
۸۱	گریز به سوی خداوند
۸۲	حضور در پیشگاه خداوند
۸۳	تضرع در پیشگاه خداوند
۸۶	خشوع رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیشگاه الوهیت
۸۷	خشوع امیرالمؤمنین علیه السلام در محضر خداوند
۸۸	امید به عنایات پروردگار
۸۹	قسمت چهارم
۸۹	اشاره
۹۲	چرا دعا کنیم؟
۹۵	قسمت پنجم
۹۵	اشاره
۹۵	قضا و قدر
۹۶	جبر جهانی و اختیار انسانی
۹۷	علل و عوامل پیشرفت و سقوط
۹۹	دعا در پرتو تقدیر
۱۰۱	قسمت ششم
۱۰۱	اشاره
۱۰۲	فقر امکانی
۱۰۴	دو معنی برای «الفقر فخری»
۱۰۶	بخش دوم
۱۰۶	اشاره

۱۰۶	حرمان و خذلان
۱۰۸	بخش سوم
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	خرسندی و خشم پروردگار
۱۱۰	فرو نشاندن خشم
۱۱۳	بخش چهارم
۱۱۳	اشاره
۱۱۳	فاعلیت الهی و قابلیت امکانی
۱۱۶	استعداد نخستین و استعدادهای تابعه
۱۱۶	لطف الهی
۱۱۸	بخش پنجم
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	۱- ترسیم منظره قیامت
۱۲۰	۲- زیبایی توکل
۱۲۲	بخش ششم
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	لازمه بزرگی عفو و بخشش است
۱۲۳	عقوبت برای چیست؟
۱۲۳	اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند
۱۲۴	آفتاب لب بام
۱۲۵	اعتراف در مقابل غیر خدا
۱۲۶	بخش هفتم
۱۲۶	اشاره
۱۲۶	سعادت انسان
۱۲۷	خطر نفس
۱۳۰	بخش هشتم

- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ اشاره به نعمتهای الهی
- ۱۳۲ بخش نهم
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ یأس و قنوط
- ۱۳۳ امید در دنیا
- ۱۳۴ یک خاطره
- ۱۳۵ درمان اضطراب
- ۱۳۵ جبران جنایت
- ۱۳۷ تغییر هویت و اصلاح شخصیت
- ۱۳۷ امید به آخرت
- ۱۳۸ خاطره ای عبرت انگیز
- ۱۳۹ ایمنی و یأس از خدا
- ۱۴۰ نومیدی و یأس از مردم
- ۱۴۳ بخش دهم
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۴ ولایت الهی
- ۱۴۴ کفایت الهی
- ۱۴۵ قرب الهی
- ۱۴۵ فضل الهی نه استحقاق بشری
- ۱۴۶ رابطه بین گناه و جهالت
- ۱۴۷ بخش یازدهم
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ ستار بودن خداوند
- ۱۵۱ حفظ آبروی دیگران
- ۱۵۴ وجوب نهی از منکر و حرمت غیبت

۱۵۵	بخش دوازدهم
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	۱ - بذل و بخشش الهی
۱۵۶	۲ - گذشت و مغفرت سرمدی
۱۵۶	۳ - اعمال ناقابل انسانی
۱۵۹	بخش سیزدهم
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	لقاء الله
۱۶۰	لقاء از نظر لغت
۱۶۰	تحلیلی در مورد معنای لقاء
۱۶۳	لقاء کفار
۱۶۳	لقاء آخرت
۱۶۴	لقاء الله چیست؟
۱۶۴	دیدگاه مفسران
۱۷۲	رؤیت الهی
۱۷۳	دیدگاه مفسرین
۱۷۴	دیدگاه اخبار
۱۷۵	دو نکته در مورد رؤیت الهی
۱۷۸	نظر به پروردگار
۱۷۸	دیدگاه مفسران
۱۸۲	دیدگاه روایات
۱۸۳	تحلیل مرحوم علامه مجلسی
۱۸۵	تقابل دو چهره
۱۸۷	محرومیت کفار
۱۸۹	لقاء ویژه
۱۹۰	شوق دیدار

۱۹۳	بخش چهاردهم
۱۹۳	اشاره
۱۹۴	نیاز انسانی و کرامت الهی
۱۹۵	نکاتی در مورد پوزش و اعتذار
۱۹۹	بخش پانزدهم
۱۹۹	اشاره
۲۰۰	دو نکته
۲۰۲	بخش شانزدهم
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	۱ - رابطه بین مکرمات و هدایت و پستی و ضلالت
۲۰۲	اشاره
۲۰۳	دو نوع هدایت
۲۰۴	۲ - رابطه بین آبرو و عافیت و فضیحت و گناه
۲۰۵	بخش هفدهم
۲۰۵	اشاره
۲۰۵	سرمایه زندگی
۲۰۶	هدف اولیای الهی از زندگی
۲۰۹	بخش هجدهم
۲۰۹	اشاره
۲۰۹	انحصار ستایش به پروردگار متعال
۲۱۰	دوام ستایش
۲۱۱	گسترده‌گی ستایش
۲۱۱	ستایش شایسته
۲۱۳	ویژگی نماز
۲۱۴	بخش نوزدهم
۲۱۴	اشاره

۲۱۴	مقایسه غنای الهی و نیاز بشری
۲۱۶	محبت الهی
۲۱۶	عشق و اخلاص امیر مؤمنان
۲۱۷	خاطره ای از زندان
۲۱۷	نور محبت را از من مگیر
۲۱۸	بخش بیستم
۲۱۸	اشاره
۲۱۸	بضاعتی اندک و آرمانی عالی
۲۲۰	بخش بیست و یکم
۲۲۰	اشاره
۲۲۰	حکمت آفرینش
۲۲۱	بحث فلسفی
۲۲۲	بخش بیست و دوم
۲۲۲	اشاره
۲۲۲	ترسیم دوران غفلت
۲۲۴	بخش بیست و سوم
۲۲۴	اشاره
۲۲۵	گرفتاری های گوناگون
۲۲۵	یک تحلیل روانی
۲۲۹	بخش بیست و چهارم
۲۲۹	اشاره
۲۲۹	فروتنی در پیشگاه احدیت
۲۳۱	بخش بیست و پنجم
۲۳۱	اشاره
۲۳۲	۱ - پشیمانی و اعتذار
۲۳۳	۲ - درخواست عفو

- ۳ - عفو الهی نمودی از کرامت اوست ۲۳۳
- بخش بیست و ششم ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- هر نیرویی از خداوند متعال است ۲۳۴
- عوامل اجتناب از گناه ۲۳۵
- عنایت الهی ۲۳۵
- کرامت ایزدی سبب دوری از گناه است ۲۳۶
- غفلت و آلودگی ۲۳۶
- بخش بیست و هفتم ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- ۱ و ۲ - دو درخواست و دو ستایش ۲۳۸
- ۳ - قرب الهی ۲۳۹
- ۴ - امید انسانی و بذل و بخشش الهی ۲۳۹
- بخش بیست و هشتم ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- ۱ - دلی شیفته ۲۴۳
- ۲ - زبانی صادق ۲۴۳
- ۳ - نگاهی صائب ۲۴۴
- بخش بیست و نهم ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
- ۱ - جاودانگی اولیای الهی ۲۴۸
- ۲ - عزّت دوستان خداوند ۲۴۹
- ۳ - شادمانی اولیای الهی ۲۵۱
- بخش سی ام ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
- ۱ - راههای معرفت ۲۵۴

- ۲ - تنها اتکال به خدا ۲۵۶
- بخش سی و یکم ۲۵۷
- اشاره ۲۵۷
- حسن ظن به خداوند ۲۵۷
- بخش سی و دوم ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- درجات اولیا ۲۶۰
- برترین مردم ۲۶۱
- امام سجاد علیه السلام و نزول باران ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- ۱ - لازمه محبت الهی ۲۶۵
- ۲ - ثمره اطاعت از پیامبر ۲۶۵
- بخش سی و سوم ۲۶۷
- اشاره ۲۶۷
- وله و شیفتگی در عبادت و یاد خدا ۲۶۷
- ذکر خفی و ذکر جلی ۲۶۸
- خواسته های گوناگون ۲۷۲
- تشرّف به جایگاه قدس پروردگاری ۲۷۴
- بخش سی و چهارم ۲۷۷
- اشاره ۲۷۷
- همراهی با نیکان ۲۷۷
- نهی از همنشینی با بدان ۲۸۰
- سخن حضرت مسیح در مورد همنشین ۲۸۱
- روایاتی در مورد مجالست ۲۸۱
- داستان جوان نیکی که در اثر مصاحبت با پدر بدرفتار گرفتار غرق شد ۲۸۴
- موقعیت خداپسندانه ۲۸۵

- ۲۸۸ خشنودی خداوند در چیست؟
- ۲۹۲ ضعف بشری و قدرت الهی
- ۲۹۳ بخش سی و پنجم
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ استغفار اولیای الهی از چیست؟
- ۲۹۶ انابه به سوی پروردگار
- ۲۹۶ مالکیت الهی
- ۲۹۷ سهو و غفلت انسانی
- ۲۹۸ بخش سی و ششم
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۹ انقطاع به سوی پروردگار
- ۲۹۹ کمال انقطاع چیست؟
- ۳۰۰ ابراهیم اسوه انقطاع
- ۳۰۰ دعایی از امام سجاد علیه السلام
- ۳۰۱ تبئیل در قرآن کریم و دیدگاه مفسران
- ۳۰۳ اولیای الهی
- ۳۰۶ نتیجه انقطاع
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۶ ۱ - نورانیت دل
- ۳۰۹ ۲ - شکافتن حجابهای نورانی
- ۳۱۰ ۳ - رسیدن به منبع عظمت
- ۳۱۱ ۴ - تمسک به مقام قدس
- ۳۱۳ بخش سی و هفتم
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۳ مقامات سه گانه (نداء، نظر و نجوی)
- ۳۱۳ اشاره

- ۱ - مقام نداء ۳۱۴
- ۲ - مقام نظر ۳۱۵
- اشاره ۳۱۵
- عشق به زیبایی و عشق به خداوند ۳۱۷
- ۳ - مقام نجوی ۳۱۷
- علوم رهبران الهی ۳۱۹
- روشن بینی اولیای الهی ۳۲۱
- یک نکته در مورد روان کاوی ۳۲۱
- بخش سی و هشتم ۳۲۳
- اشاره ۳۲۳
- حسن ظن به خداوند ۳۲۴
- یأس از رحمت الهی ۳۲۴
- ایمنی از سیاست الهی ۳۲۶
- خوف و رجاء ۳۲۶
- دو عامل محرک آدمی ۳۲۹
- رجاء دروغین ۳۲۹
- کرم جمیل ۳۳۰
- بخش سی و نهم ۳۳۲
- اشاره ۳۳۲
- خطر گناه ۳۳۳
- توکل انسانی و گذشت الهی ۳۳۵
- بخش چهلم ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- تبدیل بدیها به خوبیها ۳۳۶
- بخش چهلم و یکم ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸

- ۳۳۹ لقاء الله در این جهان
- ۳۴۰ نخستین مانع لقاء الهی
- ۳۴۵ بخش چهل و دوم
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۵ تشویق و توبیخ
- ۳۴۷ بخش چهل و سوم
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۷ بخش اول
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۸ ابتهال برای چیست؟
- ۳۵۰ بخش دوم
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۱ ۱ - یاد خدا
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۲ فراموشی از خداوند سبب فراموشی از خود می شود
- ۳۵۳ تداوم یاد خدا
- ۳۵۵ تداوم یاد خدا در اسلام
- ۳۵۷ ۲ - رعایت پیمان الهی
- ۳۵۸ شکر و سپاس پروردگاری
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۳ کفران نعمت
- ۳۶۳ شکر و عبادت
- ۳۶۵ دو خاطره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۶۵ شکر شایسته
- ۳۶۶ انگیزه شکر
- ۳۶۶ اشاره

- ۱ - توجه به نعمتهای الهی ۳۶۶
- ۲ - سطح انتظار عاقلانه و منطقی ۳۶۶
- ۳ - نگاه به پایین تر از خود ۳۶۸
- ۴ - شناخت عوامل بدیها و کاستیها ۳۶۸
- شکر و شکوی ۳۶۹
- شکر عملی ۳۶۹
- شکرگزاری در سطح کلان کشوری ۳۷۱
- علت پیشرفت و سقوط کشورها ۳۷۱
- استخفاف دینی ۳۷۲
- بخش چهل و چهارم ۳۷۵
- اشاره ۳۷۵
- سخنی در مورد نور الهی ۳۷۸
- نور ابهچ کدام است ۳۸۰
- گفتاری در مورد عرفان ۳۸۱
- عرفان چیست؟ ۳۸۲
- واژه عرفان ۳۸۲
- شروط عرفان ۳۸۳
- زبان عرفان ۳۸۳
- دکتر الکسیس کارل در مورد احساس عرفانی می گوید ۳۸۵
- دلیل عارف ۳۸۷
- مدرسه عرفان ۳۸۷
- کتاب عرفان ۳۸۷
- استاد عرفان ۳۸۹
- دیدگاه عارف ۳۹۰
- عشق به کمال مطلق ۳۹۱
- خواسته عارف ۳۹۱

- ۳۹۲ کردار عارف
- ۳۹۲ روحیات عارف
- ۳۹۳ سرانجام عارف
- ۳۹۳ دشمن عارف
- ۳۹۴ خوف و رجاء
- ۳۹۴ بدون تعلق
- ۳۹۴ توحید و عرفان
- ۳۹۶ بازگشت به دعا
- ۳۹۶ خوف الهی
- ۳۹۸ ماهیت ترس
- ۳۹۸ عامل خوف الهی
- ۳۹۹ ثمرات خوف
- ۳۹۹ اصول مرابطه
- ۴۰۰ ابعاد مراقبت
- ۴۰۲ مراقبت دل و مراقبت جوارح
- ۴۰۳ مراقبت انسانی و مراقبت الهی
- ۴۰۴ دو اسم از اسماء حسنائی الهی
- ۴۰۴ سخن پایانی
- ۴۰۶ کتابنامه
- ۴۱۲ درباره مرکز

سرشناسه: عبدخدایی، محمدهادی، ۱۳۱۷ -، شارح

عنوان قراردادی: دعای شعبانیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه/ نوشته محمدهادی عبدخدایی.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: [۳۰۰] ص.

شابک: ۱۶۰۰۰ریال: ۹۶۴-۴۴۴-۷۴۹-۲

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: عربی - فارسی.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۹۵] - ۲۹۸.

عنوان دیگر: شرح مناجات شعبانیه

موضوع: دعای شعبانیه -- نقد و تفسیر.

موضوع: دعاها.

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۷۰/ش ۷۰۲ ع ۲۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۲۳۹۴۲

ص: ۱

پیشگفتار ۱۳

مناجات شعبانیه ۱۹

بررسی اسناد مناجات شعبانیه ۲۹

بخش اول

قسمت اول

درود بر پیامبر و خاندان او ۳۴ نقش صلوات ۳۵ شیوه درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۶

قسمت دوم

معانی دعا، نداء و نجوی ۳۸

سه حالت در دعا ۴۰ دعا در اصطلاح

شرعی ۴۰ توسل ۴۳ توسل در فرهنگ شیعی ۴۴ سخنانی از فخر رازی در مورد توسل به پیامبر ۴۶ دو نمونه از دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۴۷ دو نمونه از دعای امام صادق علیه السلام ۴۸ تفاوت توسل و دعا ۴۹ زنده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد خداوند ۵۰ معنای سمیع و بصیر ۵۲

قسمت سوم

گریز به سوی خداوند ۵۵ حضور در پیشگاه خداوند ۵۶ تضرع در پیشگاه خداوند ۵۷ خشوع رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیشگاه الوهیت ۵۹ خشوع امیر المؤمنین علیه السلام در محضر خداوند ۶۰ امید به عنایات پروردگار ۶۱

قسمت چهارم

چرا دعا کنیم؟ ۶۴

ص: ۵

قسمت پنجم

قضا و قدر ۶۶ جبر جهانی و اختیار انسانی ۶۷

علل و عوامل پیشرفت و سقوط ۶۸ دعا در پرتو تقدیر ۷۰

قسمت ششم

فقر امکانی ۷۳ دو معنی برای «الفقر فخری» ۷۴

بخش دوم

حرمان و خذلان ۷۶

بخش سوم

خرسندی و خشم پروردگار ۷۸ فرو نشاندن خشم ۸۰

بخش چهارم

فاعلیت الهی و قابلیت امکانی ۸۲

استعداد نخستین و استعدادهای تابعه ۸۴ لطف الهی ۸۴

بخش پنجم

ترسیم منظره قیامت ۸۷ زیبایی توکل ۸۸

بخش ششم

لازمه بزرگی عفو و بخشش است ۹۰

عقوبت برای چیست؟ ۹۱

اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند ۹۱

آفتاب لب بام ۹۲

اعتراف در مقابل غیر خدا ۹۳

بخش هفتم

سعادت انسان ۹۴ خطر نفس ۹۵

ص: ۶

بخش هشتم

اشاره به نعمتهای الهی ۹۷

بخش نهم

یأس و قنوط ۱۰۰ امید در دنیا ۱۰۰ یک خاطره از کلاس درس ۱۰۱

درمان اضطراب ۱۰۲ جبران جنایت ۱۰۲ تغییر هویت و اصلاح شخصیت ۱۰۴

امید به آخرت ۱۰۴ خاطره ای عبرت انگیز ۱۰۵ ایمنی و یأس از خدا ۱۰۶ نومییدی و یأس از مردم ۱۰۷

بخش دهم

ولایت الهی ۱۱۰ کفایت الهی ۱۱۰ قرب الهی ۱۱۱ فضل الهی، نه استحقاق بشری ۱۱۱ رابطه بین گناه و جهالت ۱۱۲

بخش یازدهم

ستار بودن خداوند ۱۱۳ حفظ آبروی دیگران ۱۱۶ وجوب نهی از منکر و حرمت غیبت ۱۱۸

بخش دوازدهم

بذل و بخشش الهی ۱۱۹ گذشت و مغفرت سرمدی ۱۲۰ اعمال ناقابل انسانی ۱۲۰

بخش سیزدهم

لقاء الله ۱۲۲

لقاء از نظر لغت ۱۲۳ تحلیلی در مورد معنای لقاء ۱۲۳ لقاء کفار ۱۲۵ لقاء آخرت ۱۲۵

لقاء الله چیست؟ ۱۲۶ دیدگاه مفسران ۱۲۶

دیدگاه شیخ طبرسی ۱۲۶ دیدگاه فیض کاشانی ۱۲۷

دیدگاه فخر رازی ۱۲۸ دیدگاه صدرالمتألهین ۱۲۹ گفتاری از حاج میرزا جواد آقا ملکی ۱۲۹ دیدگاه آیه الله العظمی

خمينی ۱۳۱ دیدگاه علامه طباطبایی ۱۳۲

رؤیت الهی ۱۳۴ دیدگاه مفسرین ۱۳۵ دیدگاه شیخ طبرسی ۱۳۵

دیدگاه مراغی ۱۳۵ دیدگاه علامه طباطبایی ۱۳۵

دیدگاه اخبار ۱۳۶ دو نکته در مورد رؤیت الهی ۱۳۷ نظر به پروردگار ۱۳۹

دیدگاه مفسران ۱۳۹

ص: ۸

دیدگاه شیخ طبرسی ۱۳۹ دیدگاه فخر رازی ۱۴۰ دیدگاه مراغی ۱۴۱ دیدگاه علامه طباطبایی ۱۴۲ دیدگاه روایات ۱۴۲ تحلیل
مرحوم علامه مجلسی ۱۴۳

تقابل دو چهره ۱۴۵

محرومیت کفار ۱۴۷

لقاء ویژه ۱۴۹ شوق دیدار ۱۵۰

بخش چهاردهم

نیاز انسانی و کرامت الهی ۱۵۴

نکاتی در مورد پوزش و اعتذار ۱۵۵

بخش پانزدهم

دو نکته ۱۶۰

بخش شانزدهم

رابطه بین مکرمت و هدایت و پستی و ضلالت ۱۶۲ دو نوع هدایت ۱۶۳ رابطه بین آبرو و عافیت و فضیحت و گناه ۱۶۴

بخش هفدهم

سرمایه زندگی ۱۶۵ هدف اولیای الهی از زندگی ۱۶۶

بخش هجدهم

انحصار ستایش به پروردگار متعال ۱۶۸ دوام ستایش ۱۶۹ گستردگی ستایش ۱۷۰ ستایش شایسته ۱۷۰ ویژگی نماز ۱۷۱

بخش نوزدهم

مقایسه غنای الهی و نیاز بشری ۱۷۲ محبت الهی ۱۷۴ عشق و اخلاص امیر

مؤمنان ۱۷۴

خاطره ای از زندان ۱۷۵

نور محبت را از من مگیر ۱۷۵

بخش بیستم

بضاعتی اندک و آرمانی عالی ۱۷۶

ص: ۸

بخش بیست و یکم

حکمت آفرینش ۱۷۸ بحث فلسفی در مورد حکمت آفرینش ۱۷۹

بخش بیست و دوم

ترسیم دوران غفلت ۱۸۰

بخش بیست و سوم

گرفتاری های گوناگون ۱۸۳ یک تحلیل روانی ۱۸۳

بخش بیست و چهارم

فروتنی در پیشگاه احدیت ۱۸۶

بخش بیست و پنجم

پشیمانی و اعتذار ۱۸۹ درخواست عفو ۱۹۰ عفو الهی نمودی از کرامت اوست ۱۹۰

بخش بیست و ششم

هر نیرویی از خداوند متعال است ۱۹۱ عوامل اجتناب از گناه ۱۹۲ عنایت الهی ۱۹۲ کرامت ایزدی سبب دوری از گناه است ۱۹۳

غفلت و آلودگی ۱۹۳

بخش بیست و هفتم

دو درخواست و دو ستایش ۱۹۴

قرب الهی ۱۹۵

امیدانسانی و بذل و بخشش الهی ۱۹۵

بخش بیست و هشتم

دلی شیفته ۱۹۸ زبانی صادق ۱۹۸ نگاهی صائب ۱۹۹

بخش بیست و نهم

جاودانگی اولیای الهی ۲۰۳ عزّت دوستان خدا ۲۰۴ شادمانی اولیای الهی ۲۰۵

ص: ۹

بخش سی ام

راههای معرفت ۲۰۷ تنها اتکال به خدا ۲۰۹

بخش سی و یکم

حسن ظن به خداوند ۲۱۰

بخش سی و دوم

درجات اولیا ۲۱۲ برترین مردم ۲۱۳ امام سجاد علیه السلام و نزول باران ۲۱۴ لازمه محبت

الهی ۲۱۶ ثمره اطاعت از پیامبر ۲۱۶

بخش سی و سوم

وله و شیفتگی در عبادت و یاد خدا ۲۱۷ ذکر خفی و ذکر جلی ۲۱۸ خواسته های گوناگون ۲۲۰ تشرّف به جایگاه قدس

پروردگاری ۲۲۱

بخش سی و چهارم

همراهی با نیکان ۲۲۳ نهی از همنشینی با بدان ۲۲۵

سخن حضرت مسیح در مورد همنشین ۲۲۶ روایاتی در مورد مجالست ۲۲۶ داستان جوان نیکی که در اثر مصاحبت با پدر

بدرفتار گرفتار غرق شد ۲۲۸ موقعیت خداپسندان ۲۲۹ خشنودی خداوند در

چیست؟ ۲۳۱ ضعف بشری و قدرت الهی ۲۳۳

بخش سی و پنجم

استغفار اولیای الهی از چیست؟ ۲۳۴

انابه به سوی پروردگار ۲۳۶ مالکیت الهی ۲۳۶ سهو و غفلت انسانی ۲۳۷

بخش سی و ششم

انقطاع بسوی پروردگار ۲۳۹

کمال انقطاع چیست؟ ۲۳۹ ابراهیم اسوه انقطاع ۲۴۰ دعایی از امام سجاد علیه السلام ۲۴۰

مفسران ۲۴۱ اولیای الهی ۲۴۳ نتیجه انقطاع ۲۴۵ نورانیت دل ۲۴۵ یاد خدا ۲۴۶ شکافتن حجابهای نورانی ۲۴۷ رسیدن به منبع
عظمت ۲۴۸ تمسک به مقام قدس ۲۴۸

بخش سی و هفتم

مقامات سه گانه (نداء، نظر و نجوی) ۲۵۰ مقام نداء ۲۵۱ مقام نظر ۲۵۲ عشق به زیبایی و عشق به خداوند ۲۵۳ مقام نجوی ۲۵۳
علوم رهبران الهی ۲۵۴ روشن بینی

اولیای الهی ۲۵۵ یک نکته در مورد روان کاوی ۲۵۵

بخش سی و هشتم

حسن ظن به خداوند ۲۵۸ یأس از رحمت الهی ۲۵۸ ایمنی از سیاست الهی ۲۵۹ خوف و رجاء ۲۵۹ دو عامل محرک آدمی ۲۶۱
رجاء دروغین ۲۶۱ کرم جمیل ۲۶۲

بخش سی و نهم

خطر گناه ۲۶۵ توکل انسانی و گذشت الهی ۲۶۷

بخش چهلم

تبدیل بدیها به خوبیها ۲۶۸

بخش چهل و یکم

لقاء الله در این جهان ۲۷۱

نخستین مانع لقاء الهی ۲۷۲

بخش چهل و دوم

تشویق و توبیخ ۲۷۶

بخش چهل و سوم

ابتهال برای چیست؟ ۲۷۹

یاد خدا ۲۸۰ فراموشی از خدا سبب فراموشی از خود

می شود ۲۸۱ تداوم یاد خدا ۲۸۲ تداوم یاد خدا در اسلام ۲۸۳ رعایت پیمان

الهی ۲۸۵ شکر و سپاس پروردگاری ۲۸۶ کفران نعمت ۲۹۰ شکر و عبادت ۲۹۰ دو خاطره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۲۹۱ شکر شایسته ۲۹۱ انگیزه شکر ۲۹۲ توجه به نعمتهای الهی ۲۹۲ سطح انتظار عاقلانه و منطقی ۲۹۲ نگاه به پایین تر از خود ۲۹۳ شناخت عوامل بدیها و کاستیها ۲۹۳ شکر و شکوی ۲۹۴ شکر عملی ۲۹۴ شکرگزاری در سطح کلان کشوری ۲۹۵ علت پیشرفت و سقوط کشورها ۲۹۵ استخفاف دینی ۲۹۶

بخش چهل و چهارم

سخنی در مورد نور الهی ۳۰۱

نور ابهج کدام است؟ ۳۰۳ گفتاری در مورد عرفان ۳۰۴ عرفان چیست ۳۰۵ واژه عرفان ۳۰۵ شروط عرفان ۳۰۶ زبان عرفان ۳۰۶ دکتر الکسیس کارل در مورد احساس عرفانی چه می گوید ۳۰۷ دلیل عارف ۳۰۸ مدرسه عرفان ۳۰۸ کتاب عرفان ۳۰۸ استاد عرفان ۳۰۹ دیدگاه عارف ۳۱۰ عشق به کمال مطلق ۳۱۱ خواسته عارف ۳۱۱ کردار عارف ۳۱۲ روحیات عارف ۳۱۲ سرانجام عارف ۳۱۳ دشمن عارف ۳۱۳ خوف و رجاء ۳۱۴ بدون تعلق ۳۱۴ توحید و عرفان ۳۱۴ بازگشت به دعا ۳۱۵ خوف الهی ۳۱۵ ماهیت ترس ۳۱۶ عامل خوف الهی ۳۱۶ ثمرات خوف ۳۱۷ اصول مرابطه ۳۱۷ ابعاد مراقبت ۳۱۸ مراقبت دل و مراقبت جوارح ۳۱۹

مراقبت انسانی و مراقبت الهی ۳۲۰ دو اسم از اسماء حسناى الهی ۳۲۱

سخن پایانی ۳۲۱

کتابنامه ۳۲۳

ص: ۱۲

انسان برای چه آفریده شده است؟ آیا برای خوردن و خوابیدن؟! برای هوی و هوس؟! برای ثروت اندوزی؟! برای کسب قدرت و یا شهرت؟! و یا...

ثمره زندگی چیست؟ تلاشها و کوششها باید در چه راستایی انجام گیرد؟ اینها پرسشهایی است که برای هر خردمندی مطرح است.

یک فرد مادی در مقابل این پرسشهای اساسی پاسخی ندارد، برای او هدف کاملاً مبهم است، راه تاریک است و سرانجام ناشناخته، ولی برای انسان الهی هدف کاملاً معلوم است و راه روشن^(۱). در مکتب والای انبیای الهی علیهم السلام جهان به منزله دانشگاهی است که برای تزکیه و تعلیم^(۲) ایجاد شده است و انسانها هم دانشجویان این دانشگاه می باشند. تکامل در دانشگاه به وسیله تعلیم و تربیت انجام می گیرد و تکامل در این جهان هم به وسیله معرفت و عبادت. همچنان که کمال دانشجو در فراگیری علم و دانش است کمال انسان هم در شناخت الهی و عبودیت اوست که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۳).

البته باید توجه داشت که غرض و منظور از آفرینش سعادت خود انسان است که عاید خود او می گردد نه خداوند متعال؛ زیرا او غنی بالذات و بی نیاز مطلق است و از عبادت بندگان نفعی بدو نمی رسد.

عبادت دائره گسترده ای دارد که بخشی از آن در دعا و نیایش انجام می گیرد

ص: ۱۳

۱- ر.ک: محمد جواد جزائری، حلّ الطلاسم، ص ۲۲.

۲- بقره ۱۲۹؛ آل عمران/۱۶۴؛ جمعه/۲.

۳- ذاریات/۵۶.

همچنان که معرفت هم صحنه پهناوری دارد که بسیاری از آن در دعا و نیایش تبلور یافته است.

دعا، ندای فطرت آدمی است، نغمه دلنواز وجدان انسانی است و زبان دل یک عاشق پاکبخته الهی می باشد.

دعا، جذبه خدایی است، سروش غیبی است و کشش معشوق حقیقی.

دعا، اقرار به عبودیت و بندگی است، فروتنی در پیشگاه الوهیت است و شکر و سپاس در مقابل منعم واقعی.

نیایش، خوراک دل است، تغذیه روح است، تقویت جان است و آرامش روان که: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱).

انسان موجودی است دو بعدی، مرکب از جسم و جان، کالبد و روان که هر دو نیازهایی دارند، نیاز جسم و کالبد با تنفس و تغذیه و... تأمین می گردد و نیاز جان و روان او هم با معنویت و نیایش.

روح انسان به هنگام نیایش پر می کشد، اوج می گیرد و به سوی ابدیت پرواز می کند و به معراج می رود و اصلاً ارزش و اعتبار انسانی بستگی به دعای او دارد که فرمود: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (۲).

دعا موجب تنزه و خودداری از گناه است و عامل اصلی طهارت و پاکی است، در نیایش آدمی به خود می نگرد، نواقص و عیبهادر مقابل دیدگانش ترسیم می گردد، از غرور و نخوت دست برمی دارد، خودخواهی و سودجویی را کنار می زند، هوی و هوس را لگدکوب می کند، از بدی و زشتی نفرت می یابد و با دیده ای اشکبار از خدا پوزش می طلبد، از این رو اکثر تبهکاران سروکاری با دعا و نماز ندارند و برعکس، نیایشگران و نمازگزاران از تبهکاری و جنایت بدورند که: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۳).

نیایش سبب دلگرمی و تحرک است، عامل پویایی و فعالیت است، پشتوانه کار و تلاش آدمی است، تقویت کننده روان او در مقابل موانع و بن بستها و روح او در مقابل

ص: ۱۴

۱- رعد / ۲۸.

۲- فرقان / ۷۷.

۳- عنکبوت / ۴۵.

کارشکنی ها و محرومیتهاست. نیایش عامل پویایی است نه ایستایی، عامل تحرک است نه تخیل. نیایش جایگزین علل و عوامل طبیعی نیست، بلکه پشتوانه آن است، جایگزین کار و فعالیت نیست، بلکه تقویت کننده آن می باشد. نیایش سبب می شود انسان با دلگرمی بیشتر کار کند تا به نتیجه برسد و از موانع و بن بستها هراسی نداشته باشد از این رو تمامی افرادی که اهل جبهه و رزم حق علیه باطل هستند اهل دعا و راز و نیاز می باشند

که قرآن کریم در مورد آنان فرموده است: «الَّذِينَ يَدْعُونَ الدَّاعِيَ وَالْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ...» (۱).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جبهه های نبرد همراه با سازماندهی و جهاد دست به دعا برمی داشت (۲) و از خداوند یاری و مدد می خواست. قرآن کریم هم دو صحنه را در میان بنی اسرائیل ترسیم می نماید، در یک صحنه عدم توجه آنان به ارزشهای معنوی سبب شد که در زمان کلیم الله و بعد از آن تا چهل سال در بیابانها سرگردان بمانند (۳) و در صحنه دیگر تلاش و جهاد آنها همراه با دعا و صبر ایشان موجب شد که بر جالوت فائق آمده و جبهه دشمن را شکست دهند. (۴)

انگیزه دعا و نیایش دو چیز است: یا عشق است و یا نیاز (چه دنیوی و چه اخروی). اولی خدا را می خواهد و دومی خود را، اولی او را می بیند و دومی خویش را، اولی یار جانی است و دومی رفیق نانی، قهرا دعا هم به دو گونه است: در یکی دعا هدف است و در دیگری وسیله، اولی از دل یک عاشق بر می خیزد و دومی از زبان یک نیازمند، نیایش اولی تجلی عشق درونی و معنوی است و نیایش دومی بروز و ظهور خواسته ها و خواهشهای مادی و: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۵).

دعا در اسلام یک بعدی نیست که یا فقر مادی را در نظر بگیرد و یا نیاز معنوی را؛ بلکه فرهنگ اسلامی به طور کلی از جامعیت خاصی برخوردار است، هم دنیایی است هم آخرتی، هم نیازهای معنوی را مطرح می کند و هم خواسته های مادی را، هم توجه به

ص: ۱۵

۱- توبه / ۱۱۲.

۲- عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳- مائده / ۲۶.

۴- بقره / ۲۵۰.

۵- اسراء / ۸۴.

نیازهای شخصی دارد و هم عنایت به ضرورت‌های غیری و اجتماعی، هم جنبه‌های فرهنگی را می‌نگرد و هم ابعاد سیاسی را.

دعا و نیایش اسلامی هم روحیه آن عارف وارسته را ارضاء می‌کند که در اوج عرفان پرواز می‌نماید و هم خواسته آن کشاورز بیچاره را که چشم به آسمان دوخته و درخواست باران را دارد، هم به آن بیمار افتاده در بستر آرامش می‌بخشد و هم به آن سرباز رزمنده پشتوانه. اسلام دین زندگی است نه عزلت و رهبانیت، دین تلاش و کوشش است نه کناره‌گیری و بیکاری، دین هم دنیا است و هم آخرت که فرمود: «رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱).

دعای اسلامی یک نیایش صرف نیست، بلکه جهانی معرفت است، خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی. عالی‌ترین تعالیم اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و حتی سیاسی در دعا وجود دارد، دعا انسان را به مسئولیت خویش در مقابل خدا و خود و جامعه آشنا می‌سازد، درس اخلاق و تزکیه می‌دهد، آدمی را می‌سازد و او را متوجه مسئولیت‌های خویش می‌نماید.

دعا و نیایش محدود به زمان و مکان خاصی نیست، گرچه زمانها و مکانهای مقدس از ویژگی خاصی برخوردارند. در هر وقت و هر کجا و به هر سو می‌توان با خدا سخن گفت که «فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فِثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۲). در مسجد، در صحرا، در بستر خواب، در میدان رزم، در میان جمع و در خلوت و حتی در کنار همسر و شب زفاف، با هر زبان و هر حال، با عربی، با فارسی، با ترکی، با هندی، با زبانهای اروپایی، و حتی با «لالی» و به تعبیر آن پاکبخته بیابان عرفات و کربلا «فَالَيْكَ عَجَّتِ الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ اللُّغَاتِ» (۳).

دعا توجه می‌خواهد، حال لازم دارد، اشک و آه می‌طلبد که همان سبب تزکیه روح و تصفیه نفس می‌شود، در دعا تداوم ضروری است، استمرار و به قول برخی (۴) بیش از آنچه نفس می‌کشی به خدا بیندیش که در هر نفسی دو نعمت موجود است و از این رو دو سپاس لازم دارد.

ص: ۱۶

۱- بقره ۲۰۱.

۲- بقره ۱۱۵.

۳- دعای عرفه.

۴- الکسیس کارل، نیایش، ص ۱۲.

گرچه می توان با زبان مادری سخن گفت و از درون دل با خدا نجوا کرد، ولی در عین حال استادان برجسته و وارسته ای درس نیایش را داده اند و راه و روش و آداب سخن گفتن با خدا را آموزش داده اند. دعاهای رهبران معصوم دینی که پس از کتاب الهی عالی ترین مفاهیم عرفانی را در بردارد، برخاسته از ارواح متعالی و وارسته ای است که از یک طرف در این خاکدان بشری قرار گرفته و نیاز انسانی را لمس می کنند و از سوی دیگر در اوج ملکوتی پرواز نموده و آگاهی از معرفت الهی دارند، از این رو در عین حالی که در قلّه عرفانی ویژه ای قرار دارد از هرگونه لغزش و اشتباهی هم مصون و محفوظ می باشد که: «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ» (۱).

دعاها و مناجات‌ها بخشی از معارف والای اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ گهربار تشیع را تشکیل می دهند که عالی ترین مفاهیم عرفانی و زیباترین جلوه های آن را به بشریت ارائه

داده اند. مفاهیم بلند و معنوی این نیایشها تا آن جاست که حتی غیر مسلمانان را شیفته و مجذوب خود ساخته است، به طوری که کشیش برجسته ای به نام پرفسور «بورمانس» که به زبان عربی تسلط داشت، می گفت: مدتی صحیفه سجادیه را تدریس کرده و آن را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است. و کشیش عالی رتبه دیگری، به نام پرفسور «آتین»، با احترام تمام دعای ابوحمزه ثمالی را، که از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است، به عنوان متن والای عرفانی مطرح می نمود.

در بوستان نیایش و دعا، مناجات شعبانیه که از امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان معصوم او روایت شده است، جذبه خاص خود را دارد، این مناجات با جمله زیبای «اللّهم» آغاز شده و با ذکر صلوات شروع گردیده و با همان هم به پایان رسیده است، در خلال مناجات، چهل و سه مرتبه نام مقدس پروردگار به صورت «الهی» تکرار گردیده که ما مناجات را بر همان پایه تقسیم نموده و به صورت بخش درآورده و به شرح آن پرداخته ایم.

این مناجات را که برخاسته از روحی بلند و دارای بیانی گویا و عباراتی شیواست، این بنده با فکری کوتاه و زبانی الکن و قلمی شکسته به رشته تحریر در آورده که از این

ص: ۱۷

خرمن پرفیض بهره ای برده و گوشه ای از جلوات معنوی آن را ارائه داده باشد، ولی «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» (۱).

در خاتمه از عزیزانی که در مورد این نوشتار همکاری نموده اند به ویژه از مدیر عامل محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی حجه الاسلام والمسلمین جناب حاج آقای الهی خراسانی و ویراستاری برادر محترم جناب آقای عبدالحسین یداللهی تشکر نموده مزید توفیقات ایشان را از درگاه مقدس احدیت خواستارم.

محمد هادی عبد خدایی

مشهد مقدس

۲۰ جمادی الآخره ۱۴۲۶ ه. ق - ۱۳۸۴ ه. ش

ص: ۱۸

۱- کهف / ۱۰۹.

۱ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمِعْ دُعَائِي (۱) إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ، مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ، رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي، وَتَعَلِّمْ مَا فِي نَفْسِي، وَتَخْبِرْ حَاجَتِي، وَتَعْرِفْ ضَمِيرِي، وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْفَلَبِي وَ مَثْوَايَ، وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُبَدِيَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَآتَفَوْهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي، وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي، وَ قَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمُرِي مِنْ سَرِيرَتِي وَ عَلَانِيَتِي وَ بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي.

۲ - إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُوَزُّقُنِي وَإِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي.

۳ - إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ.

۴ - إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ.

۵ - إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتَ (۲) مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ.

۶ - إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدِنْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتَ الْأَقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَ سَيَلْتِي.

۷ - إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَعْفِرْ لَهَا.

۸ - إِلَهِي لَمْ يَزَلْ بَرُّكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بَرِّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي.

۹ - إِلَهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي (۳) وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي.

ص: ۱۹

۱- این دعا از متن مفاتیح الجنان اتخاذ شده است، در نسخه بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۷ جمله «واسمع دعائي اذا دعوتك» در پراوتر است آن هم پس از جمله «واسمع ندائي اذا ناديتك».

۲- در همان نسخه «ففعلت».

۳- جمله «إلهي... تا بعد مماتي» در نسخه بحار الأنوار نیست.

۱ - معبودا، درود فرست بر محمّد و خاندان او و دعای مرا بشنو هنگامی که دعا می کنم و فریاد مرا بشنو زمانی که تو را با صدای بلند می خوانم و به من روی آور موقعی

که با تو راز می گویم، زیرا که من به سوی تو گریخته ام و در پیشگاهت ایستاده ام در حالی

که خاضع و خاشع بوده و اظهار نیاز و حاجت دارم و امیدوار به پاداشی از آنچه که در نزد

تو است برای خودم هستم. و می دانی آنچه در دل من است و از نیاز من آگاهی و از اندرون و نیت من اطلاع داری و هیچ کاری از کارهای من، چه مربوط به آینده و چه در ارتباط با حال، از تو مخفی نیست و هیچ مطلبی را که بخواهم با زبان اظهار کنم از تو پوشیده نیست و هیچ موضوعی را که بخواهم با دهان عرضه بدارم از تو پنهان نیست و هیچ امیدی نسبت به آینده و عاقبتم از تو مخفی نمی باشد. و به تحقیق تقدیرات تو در مورد من تا آخر عمرم جاری گشته است چه مربوط به امور پنهانی و چه در ارتباط با موضوعات آشکارم و تنها به دست تو است و نه غیر تو زیادتی و کاستی من و سود و زیانم.

۲ - معبودم، اگر تو مرا محروم کنی، چه کسی به من روزی دهد و اگر تو مرا رها کنی چه کسی مرا یاری دهد؟

۳ - معبودم، به تو پناه می برم از غضب تو و از این که نارضایتی شدید تو مرا فرا گیرد.

۴ - معبودم، اگر من شایسته رحمت تو نیستم، ولی تو سزاوار هستی که از فضل گسترده خود به من بخشش فرمایی.

۵ - معبودم، گویا با تمام وجودم در پیشگاه تو ایستاده ام در حالی که سایه حسن اعتماد به تو بر سرم افتاده، آنچه خودت شایسته آن هستی به من فرموده ای و عفو و بخشش تو سراپای مرا فرا گرفته است.

۶ - معبودم، اگر ببخشی چه کسی سزاوارتر از تو نسبت به عفو و بخشش می باشد؟ و اگر اجل من نزدیک شده است، ولی عمل من مرا به تو نزدیک نکرده است، اقرار به گناه را وسیله آمرزش خود در پیشگاهت قرار داده ام.

۷ - معبودم، نسبت به نفس خود و توجه بدان ستم کردم، پس وای بر من اگر تو او را نبخشی.

۸ - معبودم، پیوسته در ایام زندگی ام احسان و کرم خود را بر من ارزانی داشتی، پس از مرگ هم به لطف و نیکی خود ادامه داده و آن را قطع مفرما.

۹ - معبودم، چگونه مأیوس باشم از توجه و عنایت خوب تو پس از وفاتم در حالی که تو عهده دار نشده ای امور مرا مگر به نحو خوب و نیکو در هنگام حیاتم.

١٠ - إلهي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُدْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ.

١١ - إلهي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى، إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ.

١٢ - إلهي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ عَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي.

١٣ - إلهي فَسِّرْ لِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ.

١٤ - إلهي اعْتِنِ عَلَى الْيَكِّ اعْتِنَاؤُ مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَنِ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ.

١٥ - إلهي لَا تَرُدَّ حَاجَتِي وَ لَا تُحَيِّبْ طَمَعِي وَ لَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَمَلِي.

١٦ - إلهي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي.

١٧ - إلهي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلَبِهَا مِنْكَ.

١٨ - إلهي فَلَا تَكُ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى.

١٩ - إلهي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِعُدْوَابِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَ إِنْ أَدَخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ.

٢٠ - إلهي إِنْ كَانَ صَعْرٌ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي.

۱۰ - معبودم، آنچنان که خودت شایسته هستی عهده دار کار من شو و از روی فضل خود به گناهکاری که جهالتش او را فرا گرفته است، عنایت فرما.

۱۱ - معبودم، در دنیا گناهانی از من را پوشیده داشتی و من به پوشیده بودن آنها در آخرت نیازمندترم، در این جهان به من احسان فرمودی و آنها را برای هیچ یک از بندگان صالح خود برملا نساختی، روز قیامت هم مرا در مقابل همگان رسوا مفرما.

۱۲ - معبودم، جود تو آرزوی مرا گسترش داده و عفو تو برتر از عمل و کردار من می باشد.

۱۳ - معبودم، بنابراین مرا به لقای خودت شادمان نما در آن روزی که میان بندگان قضاوت می فرمایی.

۱۴ - معبودم، پوزش و عذر خواهی من عذرخواستن کسی است که بی نیاز از پذیرش عذرش نمی باشد، ای بزرگوارترین فردی که گناهکاران از او پوزش می طلبند.

۱۵ - معبودم، حاجت مرا رد مکن و طمع مرا به نومیدی مبدل منما و امید و آرزوی مرا از خودت قطع مفرما.

۱۶ - معبودم، اگر پستی مرا می خواستی، هدایتی نمی کردی و اگر رسوایی مرا می خواستی، عافیت نمی دادی.

۱۷ - معبودم، گمان نمی کنم مرا رد کنی در برآوردن حاجتی که در راه تقاضای آن از تو عمر خود را سپری کرده ام.

۱۸ - معبودم، پس، سپاس تنها برای توست، سپاسی بی نهایت، همیشه و پیوسته، سپاسی که لحظه به لحظه زیاد گردد و از بین نرود، آن چنان که تو دوست داری و راضی هستی.

۱۹ - معبودم، اگر مرا به جرمم گرفتی تو را به عفو بگیرم و اگر به گناهانم درگیری به آمرزش درآویزم و اگر مرا به آتش بری اعلام کنم به اهل آن که تو را دوست دارم.

۲۰ - معبودم، اگر عمل و کردار من در کنار اطاعت از تو کوچک و اندک است، ولی آرزویم در جنب امید به تو بزرگ و زیاد می باشد.

٢١ - إِلَهِي كَيْفَ انْقَلَبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُومًا، وَقَدْ كَانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا.

٢٢ - إِلَهِي وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شَرِّهِ السَّهْوِ عَنْكَ وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرِهِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ.

٢٣ - إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَرُكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ.

٢٤ - إِلَهِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ.

٢٥ - إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ اتَّصَلْتُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوَاجِهُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِهِ اسْتِحْيَائِي مِنْ نَظْرِكَ وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوُ نِعْتُ لِكَرَمِكَ.

٢٦ - إِلَهِي لَعَمْرُكَ لِي حَيُولٌ فَأَتَّقِلْ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظَنِي لِمَحَبَّتِكَ وَكَمَا أَرَدْتُ أَنْ أَكُونُ كُنْتُ فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي كَرَمِكَ وَتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاحِ الْغُفْلَةِ عَنْكَ.

٢٧ - إِلَهِي انْظُرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَطَاعَكَ، يَا قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ وَيَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ.

٢٨ - إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَلِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَنَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ.

۲۱ - معبودم، چگونه از پیشگاهت با حرمان و نومیدی برگردم در حالی که امید دارم که از روی جود و کرم خود مرا در حالی که نجات یافته و مورد رحمت قرار گرفته ام، بازگردانی.

۲۲ - معبودم، حقیقتاً نابود کردم عمر خود را در شدت فراموشی و غفلت از تو و کهنه کردم جوانی خویش را در مستی دوری از تو.

۲۳ - معبودم، در این ایام غفلتم از تو و پیمودن مسیری که مورد خشم تو بود، به خود نیامدم و بیدار نشدم.

۲۴ - معبودم، اما اینک من بنده تو و فرزند دو بنده تو در پیشگاهت ایستاده و به واسطه کرمت به تو متوسل شده است.

۲۵ - معبودم، من بنده ای هستم از تو پوزش می طلبم از اعمالی که با بی شرمی در پیشگاهت مرتکب می شدم و درخواست عفو و گذشت از تو دارم، زیرا عفو و بخشش وصف و نمایه کرم و بزرگواری تو است.

۲۶ - معبودم، مرا یارای آن نبوده است که خود را از معصیت تو دور گردانم مگر هنگامی که برای محبت خود از خواب غفلت بیدارم کردی و آن چنان که خواستی شدم، پس تو را سپاس هم برای آن که مرا وارد صحنه کرم خویش نمودی و هم به سبب آن که دلم را از آلودگی های غفلت از خودت پاک فرمودی.

۲۷ - معبودم، نظر کن به من به مانند نظر به کسی که او را خوانده ای و او هم پذیرفته و با کمک خودت به کار گماشته ای و او هم اطاعت نموده، ای کسی که دور نیست از فردی که فریفته او شده (بر او جرئت نموده) و ای بخشنده ای که بخل نمی ورزد نسبت به فردی که ثوابش را امیدوار است.

۲۸ - معبودم، به من دلی عطا فرما که اشتیاقش او را به تو نزدیک کند و زبانی که صداقتش او را به سوی تو ارتقا دهد، و نظری و نگاهی که حقیقت آن وی را به تو نزدیک کند.

۲۹ - إِلَهِي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لاذَ بِكَ غَيْرَ مَخْذُولٍ، وَ مَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرَ مَمْلُوكٍ (۱).

۳۰ - إِلَهِي إِنْ مَنْ انْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَنْبِرٍ وَ إِنْ مَنْ اعْتَصَمَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ.

۳۱ - وَ قَدْ لُدْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُحَيِّبْ (۲) ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ.

۳۲ - إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وَ لِيَّتِكَ مَقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ.

۳۳ - إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رُوحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ.

۳۴ - إِلَهِي بِكَ عَلَيْكَ إِلَّا الْوَحْتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَ الْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَ لَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا.

۳۵ - إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُذْنِبُ وَ مَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ.

۳۶ - إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.

۳۷ - إِلَهِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَ لَاحِظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ (۳) فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا.

ص: ۲۵

۱- در نسخه بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۹، «مملول» است.

۲- در همان نسخه «فلا تخيين» است.

۳- در همان «بجلالك» است.

۲۹ - معبودم، کسی که توسط تو معرفی شود مجهول نخواهد بود و کسی که به تو پناهنده گردد خوار و بی یاور نخواهد بود. و کسی که تو به او رو آوری برده نخواهد بود

(ملول نخواهد بود).

۳۰ - معبودم، کسی که به تو راه پوید همانا او روشن و منور است و کسی که به تو چنگ زند همانا او در پناه و در امان است.

۳۱ - و همانا من پناه به تو آوردم ای معبودم، پس گمانم را از رحمت خودت مبدل به نومییدی مکن و مرا محبوب از رأفت خودت مفرما.

۳۲ - معبودم، جایگاه مرا در میان دوستان خویش جایگاه کسی قرار ده که امید زیادتری از محبت تو را دارد.

۳۳ - معبودم، به واسطه ذکر خودت وله و شیدایی مرا نسبت به یاد خودت الهام نما و اهتمام مرا در شادی رستگاری در پرتو اسماء خود و جایگاه قدست قرار ده.

۳۴ - معبودم، تو را به خودت سوگند که مرا به محل اهل طاعت و جایگاه شایسته ای از خشنودی خود ملحق فرمایی؛ زیرا من توان دفع ضرر از خود را ندارم و یا مالک جذب منفعتی نسبت به خویش نیستم.

۳۵ - معبودم، من بنده ضعیف گنهکار تو هستم و مملوک تو می باشم که به تو انا به نموده و مرتب رجوع می کنم، از این رو مرا از افرادی قرار مده که از آنها صرف نظر نموده ای و سهو و غفلت ایشان مانع عفو و بخشش تو شده است.

۳۶ - معبودم، عنایت فرما به من انقطاع (دل بریدن) کامل از دیگران و پیوستن به خودت را و منور فرما دیدگان دلهای ما را به روشنی نگاه به خودت، تا آنجا که دیدگان

دلهای ما حجابهای نورانی را بشکافند و متصل به منبع عظمت شوند و ارواح ما آویخته به عزت قدس تو گردند.

۳۷ - معبودم، مرا از افرادی قرار ده که او را خوانده ای و او هم پاسخ تو را گفته است و

به وی نظر افکنده ای و او هم در مقابل جلال تو مدهوش گشته است سپس با او در پنهانی راز گفته ای و او هم در آشکار برای تو عمل کرده است.

۳۸- إِلَهِي لَمْ أَسَلْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْإِيَّاسِ وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ.

۳۹- إِلَهِي إِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ اسْقَطْتَنِي لَدَيْكَ فَاصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ.

۴۰- إِلَهِي إِنْ حَطَّتَنِي الذُّنُوبُ مِنْ مَكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ تَبَهَّنِي الْيَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ.

۴۱- إِلَهِي إِنْ أَنَامْتَنِي الْغَفْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ تَبَهَّنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ الْإِيَّاسِ.

۴۲- إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمِ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ جَزِيلِ ثَوَابِكَ.

۴۳- إِلَهِي فَلِمَكَ أَسِئَلُ وَإِلَيْكَ أَبْتِهِلُ وَأَرْغَبُ وَأَسْتُلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ وَ لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَ لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَ لَا يَسْتَحْفُ بِأَمْرِكَ.

۴۴- إِلَهِي وَ الْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْإِبْهَاجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا وَ عَن سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا(۱). يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ

تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

ص: ۲۷

۳۸ - معبودم، مسلط نکنم بر حسن ظن خودم نومیدی یأس را و بریده نمی شود امید من از لطف و کرم زیبای تو.

۳۹ - معبودم، اگر گناهان، مرا از نظر تو انداخته اند از من گذشت کن به واسطه تو کل خوبی که به تو دارم.

۴۰ - معبودم اگر گناهان، دست مرا از الطاف کریمانه تو کوتاه ساخته اند، ولی یقین به عنایت کریمانه تو مرا آگاه بدان نموده است.

۴۱ - معبودم، اگر غفلت، مرا در خواب فرو برده و از آمادگی لقای تو بازداشته، معرفت و شناخت به الطاف کریمانه تو مرا بیدار ساخته است.

۴۲ - معبودم، اگر کیفر بزرگ تو مرا به سوی آتش می خواند، ولی پاداش عظیم تو مرا به سوی بهشت دعوت می کند.

۴۳ - معبودم، بنابراین تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو تضرع و زاری دارم و درخواست می کنم که به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستی و مرا از افرادی قرار دهی که به ذکر تو ادامه می دهند و پیمان تو را نمی شکنند و از شکرگزاری تو غفلت نمی ورزند

و دستور تو را خوار و سبک نمی شمارند.

۴۴ - معبودم، مرا به پرفروغ ترین نور عزت متصل فرما تا عارف برای تو بوده و از غیر تو روی گردان باشم و تنها از تو بترسم و مراقبت اوامر تو را نمایم، ای صاحب جلال و اکرام و درود خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر او و خاندان پاکش، و سلام خدا بر آنان سلامی فراوان.

گوینده

ابن خالویه می گوید: این مناجات امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه از فرزندانش می باشد که در ماه شعبان بدان مناجات می کرده اند.

مآخذ

۱ - کتاب الاقبال تألیف سید رضی الدین علی بن طاووس از ابن خالویه. (۱)

۲ - بحار الأنوار تألیف علامه محمد باقر مجلسی از کتاب عتیق غروی. (۲)

۳ - مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی از الاقبال. (۳)

ناقلان مناجات

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس معروف به ابن طاووس از حسین بن خالویه معروف به ابن خالویه.

بررسی ناقلان مناجات

۱ - سید ابن طاووس: او یکی از علمای برجسته و مفاخر شیعه است که دارای تألیفات بسیاری می باشد. تولد وی در حله به سال ۵۸۹ ه. ق و وفات او در بغداد به سال

۶۶۴ ه. ق بوده است. تألیفات سید را تا ۴۸ کتاب معرفی کرده اند که اکثر آنها در مسائل

اعتقادی و عرفانی به ویژه ادعیه می باشد، مانند کتاب الاقبال، مهج الدعوات،

ص: ۲۹

۱- الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۳، ص ۲۹۵ - ۲۹۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۶ - ۹۹.

۳- مفاتیح الجنان، ضمن اعمال ماه شعبان.

جمال الاسبوع، فلاح السائل، گوینده در زمان خود کتب بسیاری جمع آوری نموده که در میان آنها ۶۰ مجلد کتاب دعا بوده است. آن عالم برجسته با درایت تمام توانست مسلمانان به ویژه شیعیان را از شرارت و آفت هلاکوخان در حمله به بغداد محفوظ بدارد و او را تعدیل نماید. (۱)

شیخ حرّ عاملی در مورد سید می نویسد: حال او در علم و فضل و زهد و عبادت و وثوق و فقه و عظمت شأن و پرهیزکاری مشهورتر از آن است که بیان شود. (۲)

محدث نوری در خاتمه مستدرک می نویسد: سید بزرگوار، کامل با سعادت، پرهیزکار زاهد، صاحب کرامات آشکار رضی الدین بن طاووس، شخصیتی که علمای اصحاب، با وجود اختلاف مشرب و طریقه، بر صدور کرامات از آن بزرگوار اتفاق نظر دارند به طوری که این اتفاق نظر نسبت به هیچ کس پیش از او و بعد از وی رخ نداده است. سپس شیخ نوری کراماتی را از سید نقل می کند. (۳)

محدث مرحوم حاج شیخ عباس قمی درباره او می نویسد: شخصیت والا، پرهیزکار زاهد، پیشوای عارفان. (۴)

و نیز می نویسد: امر آن بزرگوار در زهد و عبادت و دعا و فقه و جلالت و پرهیزکاری اشهر است از آن که ذکر شود. (۵)

۲- ابن خالویه: سید ابن طاووس در پیشگفتاری قبل از مناجات شعبانیه می نویسد: اسم ابن خالویه، حسین بن محمد و کنیه او ابو عبدالله است. نجاشی گفته است: او دانشمندی بوده که در حلب می زیسته، عارف به مذهب ما (تشیع) و عالم به لغت و ادبیات عرب بوده است، محمد بن نجار در ذیل نام او گفته است: یگانه روزگار در هر قسمتی از اقسام علم و ادب عربی بوده، به طوری که از مراکز مختلف و در اوقات گوناگون دانشمندان به سوی او می آمدند، آل حمدان او را اکرام و تجلیل می کردند. (۶)

ص: ۳۰

۱- مقدمه کتاب الاقبال بالاعمال الحسنه، تحقیق جواد قیومی.

۲- امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۵.

۳- خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴- حاج شیخ عباس قمی، الکنی واللقاب، ص ۳۳۹.

۵- الفوائد الرضویه، ص ۳۳۰.

۶- الاقبال، ج ۳، ص ۲۹۵.

آیه الله العظمی خویی، اضافه بر مطالب فوق، نظر علامه حلّی را در مورد ابن خالویه نقل می کند و می نویسد: علامه در خلاصه او را در شمار قسم اول (۲۷) از باب ۲ از فصل

حاء شمرده است و شاید این موضوع مبنی بر عدالت او باشد. (۱)

وفات ابن خالویه را یافعی سال ۳۱۷ ه. ق و ابن خلکان ۳۷۰ ه. ق نوشته است و به هر حال او از علمای قرن چهارم است.

علامه در مقدمه خلاصه الاقوال می گوید، کتاب را به دو قسمت و یک خاتمه ترتیب دادم، قسمت اول در مورد افرادی که اعتماد بر روایانش دارم و یا آن که قبول گفتارشان را ترجیح می دهم، قسمت دوم در مورد افرادی است که روایتشان را ترک کردم یا در مورد آنان متوقف هستم. (۲)

تذکر: لازم به یادآوری است که علامه حلّی، حسین بن خالویه را در قسم اول، فصل ششم، باب هفتم، شماره ۱۱ آورده است و متن آن چنین است: حسین بن خالویه: ابو عبدالله نحوی، ساکن حلب بود، در همان جا وفات یافت و نسبت به مذهب ما عارف و آگاه بود، کتابهایی دارد یکی از آنها کتاب (در) امامت امیرالمؤمنین است سپس می نویسد (ثق) یعنی ثقه و مورد اعتماد است. (۳)

ص: ۳۱

۱- سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

۲- علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصه الاقوال فی معرفه علم الرجال، ص ۵۲.

۳- علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصه الاقوال فی معرفه علم الرجال، ص ۱۶۲.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

ترجمه

معبودا! درود فرست بر محمد و خاندان او.

واژه ها

صلوه: توجه و انعطاف. در المیزان ذیل آیه ۴۳ احزاب فرموده: معنای جامع صلوه، چنان که از موارد استعمال آن به دست می آید، انعطاف است، به اختلاف نسبت متفاوت می شود. لذا گفته اند: آن از خدا رحمت و از ملائکه استغفار و از مردم دعاست، این سخن چنان که فرموده جامع تمامی معانی و در همه موارد جاری است. (۱)

طریحی گوید: «صلوه» در کتاب الهی به معانی متعددی آمده است. یکی به معنای دعاست، خداوند متعال می فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ» یعنی دعا کن برای آنها، «إِنَّ صَلَوَتَكَ» یعنی دعای تو «سَكُنْ» موجب تثبیت «لَهُمْ» (۲) آنهاست.

دیگری: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (۳). مقصود از «صلوه» در این جا

ص: ۳۳

۱- علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲- توبه / ۱۰۳.

۳- نساء / ۱۰۳.

فريضة مخصوص است، ديگري فرموده خداوند متعال «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» (۱) صلوه در اين جا به معنای ترحم و رحمت است، ديگري گفته خداوند «أَصَلُّوْكُمْ تَأْمُرُكُمْ» (۲) يعنى دين تو، و گفته شده است كه شعيب نماز زياد مى خواند و از اين جهت به او مى گفتند آيا نماز تو به تو دستور مى دهد كه ما از معبودهاى خود دست برداريم. (۳)

در قرآن كريم واژه «صلوه» هم در مورد خدا به كار برده شده است و هم در مورد ملائكه و هم براى پيامبر اكرم، آن جا كه مى فرمايد: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۴).

(خداوند و ملائكه او درود مى فرستند بر پيامبر، اى افرادى كه ايمان آورده ايد درود فرستيد بر او و سلام فرستيد سلام ويژه اى).

امام صادق عليه السلام مى فرمايد: صلوات از طرف خداوند عبارت از رحمت اوست و از طرف ملائكه تزكيه (بركت) براى پيامبر است و از سوى مردمان دعا براى وي مى باشد. (۵)

شرح

درود بر پيامبر و خاندان او

مناجات با درود بر پيامبر و خاندانش شروع مى شود. بايد توجه داشت كه دعا آداب مخصوصى دارد از جمله اين كه با نام خداوند آغاز گردد آن هم با «بسم الله الرحمن الرحيم» نام ويژه اى كه همراه با دو صفت رحمانيت و رحيميت الهى است. و نيز آغازگر

دعا خوب است حمد و ثنائى پروردگار باشد و همچنين دعا با صلوات بر رسول اكرم شروع و با صلوات بر او ختم گردد.

ص: ۳۴

۱- بقره / ۱۵۷.

۲- هود / ۸۷.

۳- فخرالدين طريحي، مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴- احزاب / ۵۶.

۵- محمد بن الحسن الحر العاملى، وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، ج ۴، ص ۱۲۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ -أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسِيطَ إِذْ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مُحَمَّدٍ لَا- تُحْجَبُ عَنْهُ» (۱).

(هر کس نزد خداوند عزوجل حاجتی دارد (دعای خود را) با درود بر پیامبر و خاندانش شروع کند سپس حاجت خود را عرضه بدارد و با درود بر پیامبر و خاندانش ختم نماید، زیرا خداوند کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و میانه آن را رها

کند برای آن که جهت پذیرش صلوات مانعی وجود ندارد).

نقش صلوات

صلوات از یک طرف توجه به خداوند است و دعا می باشد و از سویی اظهار ارادت به پیامبر اکرم و خاندانش؛ از این رو در صلوات هم توحید نهفته شده است، هم نبوت و هم امامت.

در عین حالی که دعا برای پیامبر اکرم و خاندانش انجام می گیرد نیاز ایشان به ساحت مقدس پروردگاری هم بیان می شود، زیرا همگان به خداوند محتاج هستند همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۲).

(هان ای انسانها همه شما نیازمندان به خداوند هستید و خداوند بی نیاز ستوده خصال است).

صلوات هم موجب رحمت برای پیامبر است و هم تزکیه اعمال ما و سبب اجابت دعای ما که رسول اکرم فرمود:

«صَلَاتُكُمْ عَلَيَّ إِجَابَةٌ لِدُعَائِكُمْ وَزَكَاةٌ لِأَعْمَالِكُمْ» (۳).

ص: ۳۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، الجزء الثانی من المجلد الثانی ص ۱۱۳۷.

۲- فاطر ۱۵/.

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۳۸.

(درود شما بر من موجب پذیرش دعای شما شده و باعث تزکیه اعمالتان می گردد).

صلوات بر پیامبر و آل او افضل اعمال است (۱) به طوری که در نامه عمل چیزی سنگین تر از صلوات نمی باشد. (۲)

صلوات بر پیامبر باعث از بین رفتن گناهان می گردد. (۳) و نقش آن در زدودن گناه بیشتر از تأثیر آب در خاموش کردن آتش می باشد و از همه مهمتر هر که بر پیامبر صلوات فرستد خدا و ملائکه او بر وی درود می فرستند. (۴)

صلوات به طور کلی یک فرمان الهی است آن جا که می فرماید: «صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۵) و یک فریضه ای است که ضمن نماز برای پروردگار قرار گرفته است.

شیوه درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تکمیل صلوات با فرستادن درود بر خاندان پیامبر اکرم است که فرمود:

«مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ اِلَى لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ». (۶)

(هر که بر من درود فرستد، ولی بر خاندان من درود نفرستد بوی بهشت را استشمام نکند).

و صلوات نیکو است که به ویژه در مجامع بلند فرستاده شود که پیامبر اکرم فرمود:

«ارْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَاِنَّهَا تَذْهَبُ بِالْغَفَاةِ». (۷)

(با صدای رسا صلوات بر من فرستید، زیرا نفاق را برطرف می سازد).

عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: کعب بن عُجره را دیدم، گفت: آیا هدیه ای به تو ندهم؟ سپس ادامه داد و گفت: روزی پیامبر اکرم را دیده و گفتیم یا رسول الله دانستیم که چگونه بر تو سلام گوئیم (یعنی در پایان هر نماز بگوئیم السلام علیک ایها النبی و رحمه

الله و برکاته) حال بفرما چگونه صلوات بر تو فرستیم.

ص: ۳۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱۱، حدیث ۵ الجزء الثانی من المجلد الثانی.

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱۰، حدیث ۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱۲، حدیث ۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱۲، حدیث ۱۰.

۵- احزاب/ ۵۶.

٦- وسائل الشيعة، ج ٤، ص ١٢١٩، حديث ٧.

٧- وسائل الشيعة، ج ٤، ص ١٢١٦، حديث ١.

پیامبر فرمود: «قُولُوا لِلَّهِمْ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ

إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

(پروردگارا درود فرست بر محمد و خاندان محمد همان طور که درود فرستادی بر خاندان ابراهیم، همانا تو ستوده و بلند مرتبه هستی. پروردگارا برکت فرست بر محمد و

خاندان محمد همان طور که برکت فرستادی بر خاندان ابراهیم، همانا تو ستوده و بلند مرتبه هستی).

التاج الجامع این روایت را از چهار کتاب صحیح از صحاح شش گانه اهل تسنن روایت کرده مضافاً بر آن که روایات دیگری مشابه این روایت از صحیح بخاری و غیره نقل نموده است(۱).

در کلیه روایات واژه «ال» یا «ذریه» وجود دارد و در برخی ازواج هم موجود است، ولی در هیچ کدام اصحاب نیامده است. در روایات شیعه به صورت کاملتری بدین طریق بیان شده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»(۲).

ظاهراً در کتاب التاج الجامع که نام «ابراهیم» وجود ندارد از قلم افتاده است.

ص: ۳۷

۱- منصور علی ناصف، التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱۴.

«وَأَسْمِعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَجَيْتُكَ».

ترجمه

دعای مرا بشنو هنگامی که دعا می کنم و فریاد مرا بشنو زمانی که تو را صدا می زنم و به من روی آور موقعی که با تو راز می گویم.

واژه ها

معانی دعا، نداء و نجوی

دعا: خواندن، حاجت خواستن، استمداد، در قرآن کریم هم به معنای خواندن و دعوت کردن آمده است، مانند فرمایش حضرت نوح علیه السلام که می فرماید: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»^(۱) و هم به معنای درخواست حاجت و استغاثه و استمداد، مانند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^(۲).

ابن منظور معانی متعددی برای دعا از قول اهل لغت نقل می کند مانند عبادت، استغاثه، رغبت به سوی پروردگار، سؤال از او و در مورد این که دعا به معنای عبادت است می گوید:^(۳)

و روی عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: ^(۴) الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

ص: ۳۸

۱- نوح ۶/.

۲- نمل ۶۲/.

۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۷ - ۲۶۲.

۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۷ - ۲۶۲.

لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي» (۱).

و از پیامبر روایت شده است که فرمود: دعا، همان عبادت است، سپس آیه «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَنِ عِبَادَتِي» را قرائت فرمود.

دعا در اصطلاح شرعی به معنای درخواست از محضر الهی همراه با عبودیت و بندگی است و این معنی به صورت واضح از آیات مقدسه قرآنی و روایات استفاده می شود.

نداء: راغب گوید: نداء بلند شدن صدا و ظهور آن است و گاهی فقط به صدا اطلاق می شود.

طبرسی فرمود: «نَدَى الصَّوْت» یعنی صدا بسیار بلند رفت. «ناداه نِدَاءً»؛ یعنی او را با بلندترین صدایش خواند. در صحاح و اقرب الموارد آمده «ناداه: صاح به»؛ او را خواند، یعنی او را صدا زد.

از اینها روشن می شود که نداء خواندن به صدای بلند است. (۲)

در قرآن کریم هم به معنای صدای بلند آمده است، همچنان که می فرماید: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» (۳).

از مجمع البیان چنین استفاده می شود که دعا مطلق خواندن و نداء خواندن با صدای بلند است؛ بنابراین، نداء از دعا اخص می باشد. گاهی هم ممکن است نداء به معنای خواندن هم به کار رود.

نجوی: بیخ گوشی حرف زدن و سخن سَری و راز گفتن و بعضی گفته اند بیخ گوشی بودن لازم نیست، بلکه سخنی است که دور از اغیار باشد. (۴)

طبرسی می فرماید: قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يَتَنَجَّوْنَ أَى يُسِرُّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، و النجوى: السِّرُّ، و نجواهم: اسرارهم.

(فرمایش خداوند: و يتناجون، یعنی برخی با برخی دیگر به رازگویی پرداختند، و

ص: ۳۹

۱- غافر / ۶۰.

۲- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۳۹.

۳- جمعه / ۹.

۴- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۶ - ۲۷.

نجوی به معنای سرّ و نجوا هم، یعنی اسرار ایشان). (۱)

شرح

در این قسمت مناسب است به نکات زیر توجه شود:

سه حالت در دعا

همان طور که گفته شد دعا به معنای درخواست و خواندن و نداء به معنای صدا زدن و نجوا هم به معنای راز گفتن است و این سه مربوط به سه حالتی است که انسان می تواند

با خدای خود داشته باشد، گاهی در حالت عادی و با لحن معمولی به دعای با او می پردازد و زمانی در حالت درماندگی فریاد می کشد و هنگامی هم با خدا درد دل کرده و به راز و نیاز با او می پردازد.

دعا در اصطلاح شرعی

دعا در اصطلاح شرعی تنها خواندن نیست بلکه درخواستی است همراه با عبودیت و از این رو فقط باید در پیشگاه الوهیت انجام گیرد، قرآن کریم در آیات بسیاری توصیه

می کند که فقط خدا را خوانده و از دعا در مقابل هر موجود دیگری پرهیز نمایند، در این

مورد آیات قرآنی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: آیاتی که فقط خدا را شایسته دعا دانسته و هیچ گونه شریک و انبازی را برای او سزاوار نمی داند، مانند آن که می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا * قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۲).

(بگو تنها من پروردگار خویش را می خوانم و هیچ کسی را شریک او قرار نمی دهم. بگو من مالک و قادر بر هیچ گونه ضرر و هدایتی برای شما نیستم. بگو هیچ کس مرا از قهر خداوند نمی تواند در پناه خویش قرار دهد و من جز او گریزگاهی ندارم).

ص: ۴۰

۱- ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲- جنّ ۲۰/ ۲۲.

ب: آیاتی که به صورت مطلق از دعا و نیایش غیر خدا بر حذر می دارد همچنان که می فرماید:

«وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱)

(همانا مساجد از آن خداوند است. بنابراین؛ با خداوند احدی را نخوانید).

ج: آیاتی که در مورد بت پرستان است که آنها را از دعا و درخواست از بتها بر حذر می دارد همچنان که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَا سْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (۲)

(ای مردم! مثلی زده شده، گوش دهید، آنهایی را که غیر از خدا می خوانید مگسی را نیافریده اند گر چه همه با هم جمع شوند و همدست گردند، و اگر مگسی از آنها چیزی برباید نمی توانند آن را از چنگ مگس بگیرند، هم طالب و هم مطلوب ضعیف و ناتوان هستند).

د: آیاتی که نهی از دعا در مقابل اولیای الهی می نماید، مانند آیات مبارکه ذیل:

«فَقُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» (۳)

(بگو: بخوانید افرادی را که غیر از خدا (معبود) پنداشتید! آنها نمی توانند ضرری را از شما برطرف سازند و یا تغییر دهند، ایشان افرادی هستند که به درگاه خداوند وسیله

تقرب می جویند که کدام یک نزدیک تر باشد، و امید به رحمت خداوند داشته و از عذاب او بیم دارند، همانا عذاب پروردگار تو در خور پرهیز می باشد).

آیه مزبور در مورد اولیاء پرستان است، همچنان که ابن عباس در مورد پرستندگان حضرت مسیح و عزیر و فرشتگان می داند (۴) و فخر رازی (۵) و المراغی (۶) هم در همین موارد

ص: ۴۱

۱- جن ۱۸/

۲- حج ۷۳/

۳- اسراء ۵۶/ - ۵۷.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۲۲.

۵- فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

معرفی می کنند به ویژه آن که آیات مذکور پس از نام داوود و سلیمان در آیه قبلی آمده است.

اضافه بر آن در خود آیه تصریح است بر آن که افرادی را که آنان می خوانند و درخواست حاجت از ایشان می نمودند خودشان وسیله جویی در پیشگاه پروردگار می نمایند، آنها امید به رحمت خداوند دارند و از عذاب او بیمناک می باشند، بدیهی است که بتها نه در پی وسیله ای هستند که تقرب به خدا جویند نه امید به رحمت او داشته و نه از عذاب او بیمناک می باشند، بلکه این صفات مربوط به اولیای الهی است که

در آیات دیگر هم مشابه آن وجود دارد و می گوید: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» (۱) بنابراین خداوند متعال نهی می فرماید از این که دعا در مقابل اولیای الهی انجام گیرد و درخواست

حاجت مستقیماً از ایشان شود.

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (۲).

(و کیست گمراه تر از فردی که جز خداوند اشخاصی را می خواند که تا روز قیامت هم هیچ گاه پاسخ او را نمی دهند و از درخواست ایشان بی خبر می باشند، و هنگامی که انسانها محشور گردند آن اشخاصی که خوانده شده اند دشمنان ایشان خواهند بود و نسبت به عبادت ایشان بیزار می جویند).

نکته حساس در آیه آن است که خداوند متعال این دعا و درخواست را مرادف عبادت می شمارد به صورتی که در آیه قبل با واژه های «یدعوا» و «دعائهم» بیان فرموده و

در آیه بعد با واژه «عبادتهم» بیان می نماید، ولی تنها پرستش نیست، بلکه درخواست حاجت از کسی است که پاسخگو نمی باشد مانند درخواستی که بنده باید از خدای خویش داشته باشد. این آیه هم در مقابل افرادی است که دعا در پیشگاه اولیای الهی

می کردند، زیرا می فرماید روز قیامت هنگامی که انسانها محشور می شوند همان افرادی که از آنها درخواست حاجت شده است دشمن درخواست کنندگان بوده و به عبادتشان

ص: ۴۲

۱- انبیاء / ۹۰.

۲- احقاف / ۵ - ۶.

کفر می ورزند، بدیهی است بتهها جانی نداشتند تا به عبادت پرستندگان و درخواست حاجت آنان ناسپاسی کرده و کفر بورزند، بلکه این اولیای الهی هستند که نسبت به غلو کنندگان اعلام بیزاری نموده و روز قیامت هم آنها را محکوم می کنند. این آیه مشابه آیاتی

است که بیان می نماید که روز قیامت فرشتگان(۱) و همچنین حضرت مسیح(۲) پرستندگان خویش را محکوم نموده و اظهار بیزاری می نمایند منتهی در این آیه همراه با عبادت، دعا هم آمده و آن را نوعی عبادت معرفی می فرماید.

الکسیس کارل می گوید: نیایش پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانه است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سر زده است(۳)، نیایش نمودار

کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق.

توسل

توسل یعنی وسیله قرار دادن، ابن اثیر در ماده «وسل» می گوید: «هی فی الاصل: ما یُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى الشَّيْءِ وَ یُتَقَرَّبُ بِهِ» یعنی: وسیله در اصل چیزی است که به توسط آن به چیز دیگر متصل شده و نزدیک می گردند، ابن اثیر در ذیل حدیث «اللَّهُمَّ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ» می گوید: منظور در حدیث قرب است و برخی گفته اند شفاعت در روز قیامت و برخی هم گفته اند منزلتی است در بهشت.(۴)

مرحوم طبرسی می فرماید: يُقَالُ وَسَلَ إِلَيْهِ أَيْ: تَقَرَّبَ، یعنی نزدیک شد، سپس می گوید: مَعْنَى الْوَسِيلَةِ: الْوَصْلَةُ وَالْقُرْبَةُ: یعنی چیزی که موجب اتصال و نزدیکی

می شود.(۵)

خداوند متعال می فرماید:

ص: ۴۳

۱- سبأ / ۴۰.

۲- مائده / ۱۱۶.

۳- نیایش، ص ۵ - ۶.

۴- النهایه، ج ۵، ص ۱۸۵.

۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۶.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱).

(هان ای افرادی که ایمان آورده اید، تقوای الهی داشته باشید و خواستار وسیله به سوی او گردید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید).

در آیه مبارکه به سه موضوع عنایت شده است: یکی تقوا و دیگری وسیله و سومی مجاهده در راه خداوند.

وسائل قرب به ساحت مقدس الهی گوناگون است، اعتقادات بی آرایش وسائل قرب هستند، اعمال شایسته وسائل قرب می باشند، محبت اولیای الهی هم از وسائل قرب هستند تا آن جا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله محکم ترین دست آویزهای ایمان را عبارت از محبت در راه خدا معرفی می فرماید. (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام هم تعدادی از وسائل تقرب به پروردگار را بر می شمارد (۳) و امام باقر علیه السلام در روایت جامعی مجموعه ایمان و اعمال صالحه را وسائل قرب الهی معرفی می نماید و می فرماید: «أَفْضَلُ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» تا آن که می فرماید: «وَالصَّدَقَةُ فِي السَّرِّ» (۴).

(برجسته ترین چیزی که بدان متوسلین، متوسل گردند عبارت است از: ایمان به خداوند و پیامبرش - تا آن جا که می فرماید: و صدقه مخفی و پنهانی).

توسل در فرهنگ شیعی

توسل در فرهنگ شیعی یعنی تمسک به اولیای الهی و واسطه قرار دادن ایشان در پیشگاه او.

توسل به دو صورت زیر انجام می گیرد:

۱ - طلب حاجت از خداوند متعال و درخواست قضاء آن به برکت و جاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مانند آن که می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ

ص: ۴۴

۱- مائده ۳۵/

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۹۰، روایت ۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۸۶.

۲- درخواست از پیامبر اکرم و ائمه اطهار بدین صورت که ایشان از خداوند متعال خواستار برآوردن حاجت گردند.

در صورت اول مخاطب کاملاً پروردگار است و همان طور که می توان خداوند را به قرآن و آیات او سوگند داد می توان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار قسم داد. سماعه می گوید امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمودند: اگر حاجتی از خداوند متعال داشتی بگو:

«اللَّهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا» (۲).

(خداوندا، من از تو درخواست می کنم به ارزش و مقام محمد و علی، زیرا برای آن دو نفر در نزد تو مقامی از مقامات و ارزشی از ارزشها وجود دارد، به حق این مقام و این

ارزش درود بر پیامبر و خاندانش بفرست و با من چنین و چنان رفتار کن).

در صورت دوم گر چه مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، ولی آنها به صورت واسطه مطرح هستند و این عمل هم کاملاً دینی بوده و نسبت به پیامبر اکرم در زمان حیات ایشان مورد دستور قرآن کریم بوده است، همچنان که می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رِسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ - وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۳).

(ما پیامبری را نفرستادیم مگر آن که با اجازه خداوند از او پیروی شود، و اگر ایشان

هنگامی که به خودشان ظلم کردند به نزد تو آمده و از خداوند آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب آمرزش می کرد خداوند را پذیرنده توبه و مهربان می یافتند).

ص: ۴۵

۱- مفاتیح الجنان، دعای توسل.

۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۳۴۸.

۳- نساء / ۶۴.

فخر رازی در ذیل همین آیه در مورد ضرورت و فایده استغفار پیامبر برای مردم سه وجه بیان می کند. اول و دوم آن که گناهکاران مورد نظر در آیه پیامبر را غمگین نموده و تمرد از دستور ایشان کرده بودند و از این جهت لازم بود که از پیامبر بخواهند که نسبت به گناه و بدی ایشان خواستار بخشش شود و سوم آن که شاید توبه ایشان دارای خللی باشد، ولی هنگامی که استغفار پیامبر به آن ضمیمه شد استحقاق قبول را می یابد و سپس بعد از آن که تجلیل خداوند از پیامبرش را بیان می کند می گوید: «و آنهم اذا جاءوه فقد

جاءوا من خصه الله برسالته و اكرمه بوحیه و جعله سفیرا بینة و بین خلقه و من كان كذلك

فان الله لا یرد شفاعته» (۱).

یعنی: هنگامی که به نزد او (رسول خدا) آمدند به نزد کسی آمده اند که خداوند او را به رسالتش اختصاص داده و به وحی خود اکرام فرموده و او را سفیر بین خویش و مخلوقاتش قرار داده و کسی که چنین باشد خداوند شفاعتش را رد نمی کند.

همان طور که ملاحظه می شود فخر رازی که از مفسرین بزرگ اهل سنت است موضوع شفاعت رسول اکرم را مطرح نموده و همراه با استغفار گناهکاران، استغفار آن حضرت را برای آنان مؤثر و ضروری می داند.

اضافه بر آن، قرآن کریم منافقان را به واسطه بی اعتنایی به رسول و عدم درخواست استغفار از او مورد مذمت قرار داده و آنها را مستکبر معرفی می نماید و اضافه بر آیات

سوره نساء در سوره منافقون می فرماید:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسِهِمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يُصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (۲).

(و هنگامی که به ایشان گفته می شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما از پروردگار آمرزش طلبد سرهای خود را بر می گردانند (و از رسیدن خدمت پیامبر) اعراض نموده و استکبار می ورزند).

ص: ۴۶

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۲- منافقون / ۵.

طلب آموزش رسول اکرم برای مؤمنان و گناهکاران یک سنت شرعی است که بارها در قرآن کریم مطرح شده است. (۱) وساطت در پیشگاه الهی اضافه بر آن که در میان پیامبران پیشین هم بوده است همچنان که حضرت ابراهیم برای پدرش طبق وعده ای که داده بود طلب آموزش کرد و حضرت یعقوب هم برای فرزندانش چنان که فرمود:

«سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲).

(برای شما از پروردگار خود طلب بخشش می کنم، همانا او بخشنده و مهربان است).

در سیره رسول اکرم و اصحاب ایشان هم رسم بوده که در مورد حوائج شخصی و یا اجتماعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست دعا می نمودند و پیامبر اکرم برای آنان دعا می فرمود؛ در نتیجه خداوند حاجت ایشان را بر می آورد.

دو نمونه از دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - عایشه بنت سعد از پدرش نقل می کند که پدرم گفت در مکه بیمار شده بودم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد، دست خود را بر روی پیشانی من نهاد، سپس سینه و شکم مرا مسح نمود و بعد از آن فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا وَ أَتَمِّمْ لَهُ هِجْرَتَهُ» (۳).

(پروردگارا سعد را شفا بخش و مهاجرت او را کامل نموده و تمام کن).

این روایت را «التاج الجامع» از صحیح بخاری و ابوداود روایت کرده است.

توضیح آن که سعد از مکه به مدینه هجرت نمود، بعد در سفری که به مکه رفته بود بیمار شد و نمی خواست که در مکه بمیرد طبق روایت فوق پیامبر هم برای بهبود او دعا فرمود و هم برای بازگشت او به مدینه، از این رو از برکت دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم

ص: ۴۷

۱- ر.ک: سوره های آل عمران/۱۵۹؛ نور/۶۲؛ فتح /۱۱؛ ممتحنه/۱۲.

۲- یوسف /۹۸.

۳- التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول، ج ۱، ص ۳۵۱.

خوب شد و هم به مدینه بازگشت و مدتی در آن جا زندگی کرد.

۲- انس بن مالک می گوید در زمان پیامبر اکرم قحطی باران در مدینه رخ داد. پیامبر اکرم در میان خطبه نماز جمعه بود که مردی به نام خارجه بن حصن فزاری بلند شد و گفت:

یا رسول الله اسبها و گوسفندها از بین رفتند، دعایی فرما که خداوند متعال برای ما باران نازل نموده و سیراب فرماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم دست به دعا برداشته و دعا فرمود.

انس می گوید آسمان به مانند شیشه صاف بود و هیچ ابری نداشت، ولی باد برخاست و ابرهایی پدید آمد و سپس باران همانند آبی که از دهانه مشک می ریزد شروع به باریدن کرد و تا جمعه بعد ادامه داشت.

این روایت را التاج الجامع از کلیه صحاح شش گانه به استثناء ترمذی روایت کرده است (۱).

شیعه هم به پیروی از قرآن کریم و سنت رسول اکرم، پیامبر را وسیله قرار داده و از او می خواهد که از خداوند متعال درخواست آموزش گناه و یا اجابت دعا را نماید و از آن جا که ائمه اطهار، اولیای الهی و جانشینان پیامبر اطهر هستند از ایشان هم به همین

صورت درخواست می نماید.

دو نمونه از دعای امام صادق علیه السلام

۱- حمّاد بن عیسی یکی از اصحاب برجسته امام صادق علیه السلام بود، از آن حضرت درخواست نمود که برای وی دعا فرماید تا خداوند متعال حج فراوانی به او قسمت کند و باغ و منزل وسیعی عنایت فرماید و همسری از یک خاندان متدین و شریفی نصیب نماید و فرزندان نیکوکاری عنایت کند.

امام صادق علیه السلام دعا فرمودند که:

ص: ۴۸

«اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَمَادَ بْنَ عَيْسَى مَا يَجِجُ بِهِ خَمْسِينَ حَجَّةً وَ ارْزُقْهُ ضِياعاً وَ دَاراً حَسَناً وَ زَوْجَةً صَالِحَةً مِنْ قَوْمٍ كِرَامٍ وَ أَوْلَاداً أَبْرَاراً».

خداوند، به حماد بن عیسی نصیب فرما پنجاه سفر حج و باغ و منزلی خوب و همسری صالح از خانواده ای برجسته و فرزندان نیکوکار.

خداوند متعال هم دعای امام علیه السلام را در مورد حماد اجابت فرمود که پس از گذشت ۴۸

سفر حج تمامی آنها را برای دوستش بیان می نماید. (۱)

۲ - سدید صیرفی می گوید: بانویی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: فدایت شوم، پدر و مادر و خانواده من دوستدار شما هستند.

امام فرمود: راست گفتی و حال چه می خواهی.

بانو گفت: ای پسر پیامبر، فدایت شوم «أَصَابَنِي وَضُحٌ فِي عَضُدِي»؛ بر صی در بازوی

من پدید آمده است، برای من دعا کن که برطرف شود و بهبود یابم.

امام صادق علیه السلام دست به دعا برداشته و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ تُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ أَلْبَسَهَا مِنْ عَفْوِكَ وَ عَافَيْتَكَ مَا تُرَى آثَرُ إِجَابَةِ دَعَائِي» (۲).

بانو گفت: به خداوند سوگند، از جای خویش برخاستم در حالی که از آن بیماری هیچگونه اثر کم و زیادی در من وجود نداشت.

تفاوت توسل و دعا

عبدالوهاب و پیروانش ابتدا شیعه و بلکه سایر مسلمانان را هم متهم به دعا در مقابل غیر خدا می کنند و سپس به واسطه آیاتی که از دعاء بغیر خدا نهی می کند ایشان را محکوم می نمایند، ولی همان طور که گفته شد، شیعه به هیچ وجه دعا و نیایش در مقابل غیر خدا نمی کند، بلکه اولیای الهی را وسیله و واسطه در پیشگاه خداوند قرار می دهد و

فرق های بسیاری میان توسل و دعا وجود دارد که اینک به برخی اشاره می شود:

ص: ۴۹

۱- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۶۵.

۱ - در دعا اصالت در مدعو است و در توسل وساطت. در دعا استقلال است و در توسل احتیاج. در دعا صرفاً از خدا می‌خواهیم و در توسل از پیامبر یا ائمه درخواست می‌کنیم که ایشان از خداوند بخواهند.

۲ - در دعا عبادت و بندگی وجود دارد به خلاف توسل که هیچ‌گونه بندگی و عبودیتی مشهود نیست، بلکه شایستگی و رجحان طرف مقابل منظور است.

۳ - توسل در پرتو توحید قرار گرفته است و نه تنها شرک نیست بلکه کاملاً گویای توحید می‌باشد، زیرا در توسل مشخص است که اصل خداوند متعال است، خالق و رازق اوست و قاضی الحاجات او می‌باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هم نیازمند به او هستند و از او درخواست می‌نمایند.

شبهه دیگر

پیروان عبدالوهاب شبهه دیگری را هم مطرح می‌نمایند و آن عبارت از این است که می‌گویند پیامبر از دنیا رفته و رحلت نموده و طلب شفاعت و درخواست حاجت از کسی که فوت کرده است موضوعی لغو و باطل می‌باشد.

زنده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد خداوند

در جواب ایشان باید گفت: این اشکال برخاسته از آن است که ایشان از فرهنگ اسلامی اطلاع نداشته و یا خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند. از دیدگاه قرآن کریم، شهدا زنده هستند به طوری که این کتاب الهی در آیه ای می‌فرماید گمان مبرید که آنها مرده اند (۱) و در آیه ای دیگر می‌فرماید مگویید که ایشان مرده هستند (۲). به شهادت قرآن کریم شهید زنده است و متنعم به نعمتهای الهی در حضور او می‌باشد و آن زندگی و آن تنعم به مراتب ارزنده تر از زندگی این جهانی و خور و خواب دنیوی است. ممکن است انسانی

ص: ۵۰

۱- آل عمران / ۱۶۹.

۲- بقره / ۱۵۴.

در این دنیا در عین حالی که می گوید و می شنود، مرده باشد (۱)؛ زیرا منور به نور زندگی و حیات معنوی نیست، ولی انسان دیگری پس از مرگ هم زنده باشد، چون منور به نور الهی و حیات معنوی است. به هر حال خداوند شهید را زنده می داند گرچه بدنش قطعه قطعه شده است، آیا پیامبری که رهبر شهیدان است و شهید هر چه دارد از اثر هدایت او می باشد مرده است؟! و آیا امام حسینی که سید شهیدان است و عالی ترین ایثارها را در مسیر الهی نموده است مرده می باشد؟!!

زندگی پیامبر در همین دنیا هم که بود یک زندگی به مراتب بالاتر و برتر از سایر زندگی ها بود به طوری که زندگی جهالت بار دیگران در مقابل او مردگی است (۲). زندگی پیامبر اضافه بر این زندگی عادی یک زندگی معنوی و روحانی بود، او منور به نور وحی و

رسالت الهی بود و مؤید به تأییدات ربانی. زندگی معنوی پیامبر جاودانه است و به عنوان

رهبر پیامبران و شهیدان در نزد پروردگارش مرزوق می باشد.

پیامبر اکرم و ائمه اطهار دارای حیات طیبه ای در نزد پروردگار می باشند و از این رو شیعه به آن چهره های پاک و تابناک متوسل می شود و درخواست دعا و استغفار می کند و می گوید:

«یا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ».

(ای کسی که در نزد پروردگار آبرومند و موجه هستی، شفاعت ما را در نزد خداوند بنما).

با توجه به مطالب فوق سخنان ابن تیمیه و عبدالوهاب بدعتی بیش نیست که همراه با مغالطه انجام می گیرد. این بدعت هم مخالف آیات قرآنی است وهم سیره پیامبر اکرم و اصحاب او.

تذکر

ظاهر پاره ای از سخنان عوام شیعه و یا اعمال آنها هم ممکن است بهانه به دست وهابیان بدهد که قهرا تعبیرات عامیانه باید توسط علما برجسته تصحیح شود تا آنها

ص: ۵۱

۱- نمل / ۸۱.

۲- انعام / ۱۲۱.

هدایت کردند و بهانه ای هم در دست مخالفان قرار نگیرد، زیرا دو گروه ضربه به پیکره دین می زنند، یکی دشمنان مغرض و دیگری دوستان نادان(۱)، دشمن مغرض در فکر بهانه است و دوست نادان هم با جهالت و غلو خویش آب به آسیاب او می ریزد.

سکوت علما هم سبب می شود که دوستان در جهالت باقی مانند و دشمنان هم بر اعتراض خویش اصرار ورزند و فرهنگ باشکوه تشیع هم مخدوش گردد.

معنای سمیع و بصیر

سومین نکته ای که باید در ذیل عبارات مناجات فوق توجه داشت آن است که خداوند سمیع است؛ یعنی شنوا می باشد، همچنان که بصیر است؛ یعنی بینا می باشد. این دو ویژگی از خصوصیات علم الهی است، علمی که ذاتی خداوند است و از او لاینفک می باشد، همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»(۲).

(مانند او هیچ چیز نیست و او شنوا و بینا است).

بنابراین معنای مجازی منظور است؛ یعنی خداوند، به من عنایت کن و گفتارم را اجابت فرما هنگامی که تو را می خوانم و به من لطف نما زمانی که دعا می کنم.

مشابه این جمله در دعاهای دیگر هم موجود است همچنان که در دعای افتتاح می گوئیم: «فَاسْمِعْ يَا سَمِيعٌ مَدْحَتِي»،(۳) ای خداوند شنوا ستایش مرا بشنو؛ یعنی بپذیر و یا آن که پس از برخاستن از رکوع می گوئیم: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی خدا بشنود ثنای کسی که او را ستایش می کند و در تعقیب نماز عصر خوانده می شود.(۴)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَيِّلَةٍ لَا تَرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكَرْبِ وَالرِّخَاءَ بَعْدَ

ص: ۵۲

۱- امیر مؤمنان فرمود: «هَلِكُ فِي رَجُلَانِ مَحَبَّ غَالٍ وَ مُبْعِضُ قَالٍ» نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷، ص ۴۸۹.

۲- شوری ۱۱/.

۳- دعای افتتاح.

۴- توضیح المسائل، فصل قرائت.

الشَّدَّةَ، اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَآتُوبُ إِلَيْكَ» (۱).

(خداوندا، به تو پناه می برم از نفسی که سیر نشود و از قلبی که خاشع نگردد و از علمی که فایده ندهد و از نمازی که بالا نرود و از دعایی که شنیده نشود، خداوندا، از تو درخواست می کنم آسانی را پس از سختی و گشایش را پس از گرفتاری و فراوانی را پس از تنگدستی. خداوندا، آنچه نعمت داریم از توست، معبودی غیر از تو نمی باشد، از تو بخشش می طلبم و به سوی تو بازگشت می نمایم).

در این دعا اشاره به پنج آفت بزرگ شده آن هم برای اساسی ترین نیروی باطنی و ارزنده ترین عمل انسانی اول نفسی که سیر نشود، هر روز در پی هوی و هوس باشد و هر لحظه خواهان خواسته ای، دوم قلبی که هیچ گونه خشوع در پیشگاه الهی نداشته باشد، قساوت او را فرا گرفته و نرمشی ندارد نه کششی به سوی خدا دارد و نه سخنی از او در وی اثر گذارد، سوم علم بی فایده ای که بهره ای نبخشد و چهارم نمازی بی ارزش که

لیاقت ارتقا به ساحت الهی را نداشته باشد و معراجی انجام نگیرد، پنجم دعایی نالایق که

اصلاً قابل پذیرش الهی نباشد، گویا دعایی انجام نیافته و او هم نشنیده.

ص: ۵۳

«فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي».

ترجمه

به سوی تو گریخته ام و در پیشگاهت ایستاده ام در حالی که خاضع و خاشع بوده و اظهار نیاز و حاجت دارم و امیدوار به پاداشی از آنچه که در نزد تو می باشد برای خودم

هستم.

واژه ها

هرب: گریختن.

وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ: کنایه از آن است که در پیشگاه تو ایستاده ام.

مُسْتَكِينًا، استکانه: خضوع و خشوع. ابن منظور می گوید: و استکان الرجل: خضع وذلّ... وفي التنزيل العزيز «فَمَا اسْتِكَانُوا لِرَبِّهِمْ» (۱) ای فما خضعوا (۲)؛ شیخ طبرسی (۳) و شیخ طریحی (۴) هم مشابه آن گفته اند.

البته برخی هم استکان را از سکینه و سکون دانسته اند (۵)، ولی معنای اول اضافه بر آن که مشهور است با مضمون دعا و آیه مبارکه قرآن هم مناسب تر است.

ص: ۵۴

۱- مؤنون/۷۶.

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۳- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۳.

۴- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۵- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۳.

مُتَضَرِّعًا: تَذَلُّلٌ وَ اصرار در دعا، در قاموس و اقرب الموارد آمده «تَضَرَّعَ إِلَى اللَّهِ» یعنی

ابتهال و تذلُّل کرد، و به قولی خود را در معرض طلب حاجت قرار داد(۱)، همچنین در

قاموس به معنای خضوع ترجمه کرده است.

ابن منظور گوید (به صورت خلاصه): خَضَعَ وَ ذَلَّ، وَ تَضَرَّعَ: تَذَلَّلَ وَ تَخَشَّعَ، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»(۲)
فَمَعْنَاهُ تَذَلَّلُوا وَ خَضَعُوا وَ تَضَرَّعَ إِلَى اللَّهِ أَيِ ابْتَهَلَ، وَ التَّضَرُّعُ: التَّلَوُّى وَ الإِسْتِغَاثَةُ وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً»(۳)
الْمَعْنَى: تَدْعُونَهُ مُظْهِرِينَ الضَّرَاعَةَ وَ هِيَ شِدَّةُ الْفَقْرِ وَ الْحَاجَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.(۴)

رَاجِيًا: رجاء، امید.

ثواب: پاداش، کیفر، ثواب به جزای اعمال نیک و بد گفته می شود همان طور که قرآن کریم در مورد کیفر می فرماید: «هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»(۵) و در مورد پاداش نیک می فرماید: «فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ...»(۶).

شرح

کلام امام علیه السلام در این قسمت گویای دو مطلب است؛ یکی گریختن به سوی خداوند و دیگری ایستادن در محضر او.

گریز به سوی خداوند

۱ - فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ: دل بستگی به هر چیز غیر از خدا ایجاد گرفتاری می کند، باید از هر مشغله ای به خدا پناه برد چه شیطان باشد چه نفس اماره، چه هوای ریاست باشد چه شهوت ثروت، بلکه هر چیزی که انسان را از خدا غافل دارد و به خود متوجه کند بتی است که در مقابل انسان جلوه گری می نماید.

ص: ۵۵

۱- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲- انعام / ۴۳.

۳- انعام / ۶۳.

۴- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۵- مطففین / ۳۶.

۶- مائده / ۸۵.

قرآن کریم از زبان نوح پیامبر می فرماید که گفت :

«فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (۱).

(به سوی خدا بگریزید).

فخر رازی می گوید: هر کاری را که انسان می کند و هر چیزی را که به دست می آورد در مقابل، عمر عزیز خود را از دست می دهد که آن چیز به هیچ وجه ارزش عمر از دست رفته را ندارد و لذا آدمی در هر معامله ای ضرر کرده است مگر آن که عمرش را در راه خدا صرف کند، در این صورت گر چه عمر خود را از دست داده است، ولی چیز ارزنده تری را به دست آورده است که رضایت الهی و جاودانگی می باشد، از این رو از همه چیز باید گریخت و به خدا پناه برد.

قرآن مجید همه را در خسران و زیان می داند مگر افرادی را که ایمان آورده، اعمال شایسته انجام داده و توصیه به حق و صبر می نمایند (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام هم به مانند کسی که خود را در میان طوفانی از بلا و لشکری از دشمن دیده و به پناهگاهی پناهنده شده است می گوید: به سوی تو گریخته و به تو پناهنده شده ام، امام که از هر وابستگی رهیده و دنیای مذموم را سه طلاقه کرده است با

جهانی اخلاص می گوید: «فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ».

ما در خلوت به روی خلق بیستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

حضور در پیشگاه خداوند

۲- وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ: در این قسمت اشاره به سه نکته لازم است:

الف - امام علیه السلام در هنگام دعا خود را در محضر خدا حاضر می بیند، با او راز و نیاز می کند، تمامی حواسش به سوی اوست و سر تا پا توجه است، در برخی ادعیه می فرماید: «وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ» (۳)؛ یعنی با تمامی وجود به سوی تو رو آوردم. البته انسان

ص: ۵۶

۱- ذاریات / ۵۰.

۲- سوره عصر.

۳- صحیفه سجاده، دعای ۲۸.

همیشه در پیشگاه خداست و اولیای الهی همیشه خود را در محضر خدا می دانند، ولی حالت عبادت از ویژگی خاصی برخوردار است. یکی لبهائش مترنم به دعاست، اما دلش متوجه همه جا، ولی دیگری با تمام وجود و از اعماق دل خدا را می خواند.

تَضَرُّعٌ دَرِیْشِگَهِ خِداوند

ب - دعا باید همراه با خضوع و خشوع و با تَضَرُّعٌ و تَذَلُّلٌ باشد. قرآن کریم می فرماید:

«أَذْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۱).

(پروردگار خود را بخوانید با تَضَرُّعٌ و در پنهانی، او تجاوزگران را دوست ندارد).

و نیز می فرماید:

«وَ أَدْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» (۲).

(خدای خود را در دلت با تَضَرُّعٌ و از روی ترس یاد کن).

این جا کبر و نخوت نمی خرنند و استعلاء و استکبار راه ندارد، سراپا تواضع لازم است و فروتنی. شیطان به واسطه کبر و غرورش رانده شد و اولیای الهی به واسطه خضوع و خشوع مقرب در گاه گشتند.

پیامبران الهی پیوسته اهل انابه و تَضَرُّعٌ بودند و دشمنان آنان اهل استکبار و تمرد، پروردگار متعال حضرت ایوب را می ستاید که او «أَوَّابٌ» بود؛ یعنی بسیار رجوع کننده به

خداوند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» (۳) (و راه کسی را پیروی کن که به سوی من بازگشت می کند).

خداوند متعال گاهی انسانها را گرفتار می سازد برای آن که از حالت خودبینی و غرور بیرون آمده و به تَضَرُّعٌ و تَذَلُّلٌ پردازند، همان طور که می فرماید:

«فَاخْذُنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (۴).

حتی افراد بسیار لجوج سرسختی به خرج داده و به کار خود ادامه می دهند که در نتیجه به عذاب سخت تری گرفتارشان می سازد، قرآن کریم در مورد این افراد می فرماید:

١- اعراف / ٥٥.

٢- اعراف / ٢٠٥.

٣- لقمان / ١٥.

٤- انعام / ٤٢.

«وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» (۱).

(آنها را گرفتار عذاب ساختیم، ولی نه برای پروردگارشان تواضع ورزیدند و نه تضرع نمودند).

تواضع و تضرع در هنگام گرفتاری و بلا دلیل ایمان به خدا و بازگشت به سوی اوست و حکایت از این می کند که انسان او را پناه و ملجأ خود می داند، دل انسان هنگامی که

متوجه به خدا شد نرم شده و رقتی به او دست می دهد لذا از غفلت بیدار شده و متنبه و

متذکر می گردد. از این رو همان بلا برای او نعمت شده و همان محبت باعث سعادت او می گردد، از کژ راهی برگشته و از بیراهه به راه می رود، به خلاف کسی که در طغیان خود

فرو رفته و در تاریکی ضلالت کور و نابینا شده که از هیچ گونه بلایی توجه نیافته و از

هیچ گونه هشدار می هم متنبه نمی شود. قهرا چاره چنین فردی تنها عذاب اکبر و جهنم سوزان است. (۲)

دعاهای پیامبر اکرم و ائمه اطهار همراه با خضوع و خشوع بوده و توأم با تضرع و زاری. امام سجاده علیه السلام در موارد بسیاری ابراز تضرع در پیشگاه الوهیت می نماید و در عین حال درخواست بیشتر برای تضرع زیادتر می نماید. (۳) نقش تضرع و زاری در نجات انسان تا آن جاست که امام چهارم در دعای خویش می گوید:

«وَلَا يُنَجِّنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ» (۴).

(مرا از (عذاب) تو نجات نمی بخشد مگر تضرع در پیشگاه تو).

در مورد اینکه استکانت چیست و تضرع چه می باشد؟ همان طور که گفته شد - اهل لغت هر دو را به معنای تذلل و خضوع و خشوع معنا کرده اند و اضافه بر آن در مورد تضرع گفته اند: مبالغه در سؤال و اظهار فقر و نیاز به درگاه پروردگار.

در برخی از روایات هم حالت انسان در هنگام استکانت و تضرع بیان شده است

ص: ۵۸

۱- مؤمنون / ۷۶.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۴۱.

۳- ر.ک: دعاهای ۱۰ - ۱۳ - ۲۰ - ۳۱ - ۴۷ - ۴۸ از صحیفه سجادیه.

۴- صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

همان طوری که محمد بن مسلم می گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَمَا اسْتِكَانُوا لِلرَّبِّهِمْ وَ مَا يَتَنَصَّرُونَ» فَقَالَ: الْإِسْتِكَانَةُ هُوَ الْخُضُوعُ وَالتَّضَرُّعُ هُوَ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَالتَّضَرُّعُ بِهِمَا» (۱).

(از امام باقر علیه السلام سؤال کردم از (تفسیر) گفتار خدای عزوجل «پس فروتن نشدند برای خدای متعال و تضرع نکردند» فرمود: استکانت همان فروتنی است و تضرع بلند کردن هر دو دست و اظهار ذلت بدانها در پیشگاه خداوند است).

خشوع رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیشگاه الوهیت

یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید در شب نیمه شعبان هنگامی که شب از نصف گذشته بود رسول خدا را دیدم که بر روی زمین به سجده افتاده و آن چنان به زمین چسبیده بود که گویی جامه ای بر روی زمین افتاده است. به آن حضرت نزدیک شدم، دیدم در سجده اش می گوید:

«سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ آمَنَ بِكَ فُؤَادِي هَذِهِ يَدَايَ وَ مَا جَنَيْتُهُ عَلَى نَفْسِي يَا عَظِيمُ تُرْجِي لِكُلِّ عَظِيمٍ إِغْفِرُ لِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ».

(پروردگارا جثه و جسد من در پیشگاهت به سجده افتاده و دل و قلبم به تو ایمان آورده، این دستهای حاجت من است با کارهایی که علیه خود انجام داده ام، ای پروردگار عظیمی که برای هر موضوع بزرگی به او امید هست بر من ببخش کار عظیم را، زیرا خطای بزرگ را نمی بخشد مگر پروردگار بزرگ).

رسول اکرم با این که هیچ گناهی نداشت باز در پیشگاه پروردگار بزرگ خود را دارای قصور معرفی می نمود و پوزش می طلبید.

سپس می گوید: دیدم پیامبر سر برداشت و مجدداً به سجده رفت و باز دعایی خواند بعد از آن دو طرف روی خود را بر خاک نهاده و می فرمود: «عَفَّرْتُ وَجْهِي فِي التُّرَابِ وَحَقَّ لِي أَنْ أَسْجُدَ لَكَ» (۲).

ص: ۵۹

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲- مفاتیح الجنان، ص ۳۰۹.

(پروردگارا صورت خویش را در مقابل تو به خاک می مالم و سزاوار است برای من که در پیشگاهت سجده کنم).

در مصباح المتهجد می نویسد که پیامبر اکرم تا چهار مرتبه به سجده افتاد و همچنان با

خدا راز و نیاز می کرد و به تضرع و زاری می پرداخت.

خشوع امیرالمؤمنین علیه السلام در محضر خداوند

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پیشگاه با عظمت الهی می گفت: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لِمَكَ عَيْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ» (۱).

(پروردگارا همین عزت برای من بس است که بنده تو هستم و همین افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من می باشی. آن طور که من می خواهم تو هستی، مرا هم آن گونه قرار ده که تو می خواهی).

او که مرحب ها را به خاک افکنده بود و در مقابل عمروبن عبدودها خم به ابرو نمی آورد در پیشگاه الوهیت سر تا پا خشوع بود و تواضع و می گفت: مُسْتَكِينًا لَكَ، آری.

من که سر در نیاورم به دو کون

گردنم زیر بار منت اوست

فروتنی و تواضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهرین علیهم السلام او در پیشگاه مقدس ربوبی فوق العاده بوده است به طوری که در مورد رسول خدا نوشته اند:

«كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَثِيرَ الضَّرَاعَةِ وَالْإِبْتِهَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» (۲).

این عبودیت محض از ویژگیهای اولیای الهی است و از افتخارات دین مبین اسلام و مکتب والای تشیع، و لازم است که همراه با فضائل اهل بیت علیهم السلام مراتب عبودیت و بندگی ایشان هم در پیشگاه مقدس الوهیت بیان شود که آن هم از برجسته ترین فضائل آنان می باشد.

ص: ۶۰

۱- شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی، مصباح المتهجد، ص ۵۸۴.

۲- مولی محسن فیض کاشانی، المحجه البيضاء، ج ۴، ص ۱۱۹.

ج - هنگامی که انسان به دعا می پردازد باید امید به خدا و عنایات او داشته باشد، نه بی تفاوت باشد و نه مأیوس، توجه به نقش دعا بلکه هر عمل صالحی داشته باشد و بداند که هیچ کاری بدون نتیجه و پاداش نیست. رجاء علامت ایمان است، ایمان به خدا ایمان به رحمت خدا و ایمان به پاداش او و از همه مهمتر ایمان به لقای وی. آیات قرآنی و روایات رسیده، دریچه های فراوانی از نوید را به روی انسان می گشایند، هر سوره ای از

قرآن با نام خدای مهربان آغاز می شود، خدایی که رحمتش هم مداوم است و هم گسترده. به استثنای سوره براءت که با بیزاری از مشرکان پیمان شکن آغاز می گردد، شروع قرآن و سوره های آن با رحمت الهی بهترین آموزش است برای همگان که امید به رحمت او داشته باشند مگر آنهایی که برای او شریک می ورزند و چقدر نویدبخش است که می فرماید:

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا» (۱).

(خداوند چه کاری به عذاب شما دارد اگر شکرگزاری کرده و ایمان آورید؟ و همانا خداوند خداوند قدردان و داناست).

خداوند زود راضی می شود و خشنود می گردد و همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید «سَيْرِيعِ الرَّضَا» (۲) است، این بنده است که چموشی می کند و از رحمت الهی به ظلمت گناه می گریزد.

البته همان طور که در آینده بیان خواهیم کرد، امید و رجاء، آدمی را به تلاش و کوشش در راه خدا و می دارد نه بیکاری و سستی و کاهلی، همچنان که خوف از او هم انسان را به پرهیز از مخالفت و احتراز از معصیت و می دارد نه یأس و حرمان از او و پیوسته خوف و رجاء دو انگیزه پرهیز از معصیت و تلاش در طاعت برای سالکان راه الهی می باشد.

ص: ۶۱

۱- نساء / ۱۴۷.

۲- دعای کمیل.

«وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ تَخْبُرُ حَاجَتِي وَ تَعْرِفُ ضَمِيرِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُبْدِيَءَ بِهِ مِنْ مَنطِقِي وَ أَتَفَوَّءُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي».

ترجمه

تو می دانی آنچه در دل من است و از نیاز من آگاهی و از اندرون و نیت من اطلاع داری و هیچ کاری از کارهای من چه مربوط به آینده و چه در ارتباط با حال از تو مخفی نیست و هر مطلبی را که بخواهم با گفتار اظهار کنم از تو پوشیده نیست و هر موضوعی را

که بخواهم با دهان عرضه بدارم از تو پنهان نیست و هیچ امیدی نسبت به آینده و عاقبتم از تو مخفی نمی باشد.

واژه ها

ضَمِير: درون، باطن، پنهان، نیت. طریحی گوید: وَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئًا: یعنی نیت کردم و آن عبارت از چیزی است که انسان در نیت خود قرار می دهد بدون آن که به زبان براند. (۱)

مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ: بازگشتگاه و جایگاه و منزلگاه.

أُبْدِيءُ: آشکار کنم، ظاهر سازم، طریحی گوید: «أُبْدِيَ الشَّيْءَ»؛ یعنی ظاهر ساخت (۲).

منطق: گفتار.

ص: ۶۲

۱- مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۷۵.

۲- مجمع البحرين، ج ۱، ص ۴۵.

اتَّقَوْهُ: با دهان بیان کنم، به زبان آورم، فاه، فوه: دهان.

شرح

آنی تو که حال دل نالان دانی

احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی

ور دم نزنم زبان لالان دانی

خداوند بهتر از هر کسی آگاه به نیاز و خواسته ما است، حتی بهتر از خود ما، او می داند آرزوهای ما چیست و مصلحت ما کدام است. او از سرانجام ما به خوبی آگاه می باشد، همچنان که از وضعیت کنونی ما اطلاع دارد.

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (۱).

(نگاههای دزدانه و یا چشمهای خیانتکار را می شناسد و از آنچه که در سینه ها پنهان شده است آگاه می باشد).

بعد زمان و بعد مکان در مقابل او وجود ندارد، بلکه او برتر از هر دو است و اشراف بر هر دو دارد، حتی گاهی انسان در حیرت است و مصلحت خود را نمی داند، ولی خداوند از سعادت وی به خوبی اطلاع دارد، گاهی انسان علاقه به چیزی دارد، ولی صلاح او نیست و گاهی هم گریزان می باشد ولی خیر او در آن است. قرآن کریم می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (۲).

(و بسا از چیزی کراهت داشته باشید ولی برای شما خیر باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی برای شما شر باشد).

امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشگاه خداوند می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنْ فَهَيْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيتُ عَنْ طَلْبَتِي فَمُدِّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَخُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَادِي فَلَيْسَ ذَلِكَ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَ لَا يَبْدِعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ» (۳).

پروردگارا، اگر ندانم چه بخواهم یا نسبت به خواسته ام نایبنا باشم تو مرا به آنچه که

ص: ۶۳

۱- غافر/ ۱۹.

۲- بقره ۲۱۶.

صلاح من است راهنمایی فرما و دل مرا در دست قدرت خود گرفته و به سوی رشد و ارتقاء من ارشاد نما، این هدایت و رهنمود یک چیز ناشناخته ای از تو نیست و یک موضوع نوظهوری از تو نمی باشد. تو همیشه جویندگان را ارشاد نموده ای و گمراهان را هدایت فرموده ای.

دلی افسرده دارم سخت بی نور

چراغی زو به غایت روشنی دور

بده گرمی دل افسرده ام را

فروزان کن چراغ مرده ام را

ندارد راه فکرم روشنایی

ز لطف پرتوی دارم گدایی

اگر لطف تو نبود پرتو انداز

کجا فکر و کجا گنجینه راز

چرا دعا کنیم؟

در اینجا یک سؤال پیش می آید، حال که خداوند متعال از خواسته ما آگاه است و نیاز ما را به خوبی می داند چه ضرورت دارد که دعا کنیم و از او بخواهیم؟

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

در جواب باید گفت: او نیاز ندارد، ولی ما به دعا نیاز داریم.

دعا سبب می شود که رقت قلبی به ما دست دهد، به نیازمندی خود توجه یابیم و بدانیم غنی مطلق اوست و رفع هر نیازی را می کند. این توجه و رقت قلب برای ما لازم است نه او، برای ما موجب تزکیه و رشد است نه او، حتی گاهی انسان گرفتار می شود برای آن که از خواب غفلت بیدار گردد و به سوی او روی آورد.

مرغ خوش خوان را بشارت باد کاندر راه عشق

دوست را با ناله شب های بیداران خوش است

یک تب شبانه، قهرمانی را از پا در می آورد، یک بی هوشی متفکری را از کار می اندازد، یک بحران سیاستمدار مقتدری را کلافه می کند. همه اینها برای اهلش بینش است و آموزش تا به دنیا دل نبندند و ارتباط خود را با خدا قطع نکنند و هیچ چیز را

ص: ۶۴

پایدار نپندارند که: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۱).

کاری کنیم ورنه خجالت برآورد

روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم

از این رو ما موظف به دعا هستیم و برای آن که این حالت برای ما پدید آید و این سازندگی برای ما پیش آید خداوند برآوردن حاجت را هم منوط به دعای ما ساخته و فرموده: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

ص: ۶۵

«وَقَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَىٰ آخِرِ عُمْرِي مِنْ سَرِيرَتِي وَعَلَانِيَتِي».

ترجمه

و به تحقیق تقدیرات تو در مورد من تا آخر عمرم جاری گشته است چه مربوط به امور پنهانی من چه در ارتباط با موضوعات آشکارم.

واژه

سریره: پنهانی در مقابل علانیه که به معنای آشکار می باشد، باطن، نهان.

شرح

قضا و قدر

قضا و قدر الهی عبارت از نقشه های منظم پروردگار است که در مورد آفرینش حاکم می باشد و مسیر خلقت بر مبنای آن به صورت نظام احسن انجام می گیرد و مطابق آن جهان به بهترین وجه ممکن اداره می شود. فلاسفه اسلامی، نظام احسن تعبیر کرده اند و افرادی هم مانند لایپ نیتس بهترین جهان ممکن اصطلاح کرده اند. (۱)

ص: ۶۶

قرآن کریم هم می فرماید: «وَوَخَّلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَعَدْرَهُ تَقْدِيرًا» (۱).

(و خداوند هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بوده اندازه گیری کرده است).

جبر جهانی و اختیار انسانی

در این جا لازم است به یک بحث مهم اعتقادی و کلامی پردازیم. حال که جمیع مقدرات در دست خداست پس اراده و اختیار انسان چه می شود و یا دعا چه نقشی می تواند داشته باشد؟ این بحث از مباحث مهم کلامی است که نیاز به وقت زیادی دارد، ولی به صورت مختصر فقط اشاره ای به آن می کنیم.

در مورد جایگاه انسان در جهان به دو نکته باید توجه داشت؛ یکی جبر جهانی و دیگری اختیار انسانی. نکته اول آن است که عالم به یک روال منظم اداره می شود و طبق

طرح حکیمانه الهی انجام می گیرد، جهان دارای قوانین و سنتهای ثابتی است که چه بخواهیم و چه نخواهیم آن سنتها حاکم بر آفرینش اند و روال کار بر مبنای تقدیر الهی انجام می گیرد.

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

قرآن کریم هم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ -بِأَلْعَامِرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (۲).

(خداوند کارش را انجام می دهد، برای هر چیز اندازه ای قرار داده است).

نکته دوم آن است که انسان در محدوده کارهای خود دارای اختیاراتی است و با اراده خویش اموری را انجام می دهد، دست یک انسان سالم با دست مرتعش فرق دارد، اولی دست را با اختیارش به طرف راست و چپ می برد ولی دومی هیچ گونه اختیاری در

لرزش دست خویش ندارد، همچنین در بقیه اعمال خود در محدوده ای مختار است، هم می تواند سخن راست بگوید و هم دروغ، هم می تواند خدمت کند و هم خیانت، هم

ص: ۶۷

می تواند ایمان بیاورد و هم کفر بورزد.

اینکه گویی این کنم یا آن کنم

خود دلیل اختیار است ای صنم

قرآن کریم می فرماید:

«أَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱).

(ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکرگزاری نموده و پیروی از راه راست می کند و یا کفران ورزیده و در مسیر غلط و بیراهه قدم می نهد).

وضعیت جوامع بشری هم بدین گونه است، پیشرفت و یا عقب گرد ملتها هم تابع همین قانون است. جامعه ای اگر مسیر صحیح را بپیماید، کار و کوشش داشته باشد پیشرفت می کند، ولی جامعه ای اگر بیکاره باشد، احساس مسئولیت نکند عقب گرد می نماید. ملتی اگر تن به ذلت دهد برده می شود و اگر آزادمش باشد استقلال می یابد، حتی ممکن است ملتی از جهتی پیشرفت داشته باشد و از جهتی هم سقوط، بستگی به علل و عوامل آن دارد. رابطه علت ها و معلول ها را باید در نظر داشت، تقدیر خداوند هم

بر همان روند است.

اگر ملتی پیشرفت می کند بر آن پایه حرکت کرده تا پیشرفت نموده و اگر مردمی هم تنزل نموده اند از طریق رشد و ارتقاء حرکت نکرده اند تا تنزلی کرده اند.

علل و عوامل پیشرفت و سقوط

پیشرفت غرب عواملی دارد، برخی مثبت هستند و برخی منفی، عوامل مثبت آن علم است تکنولوژی است، نظم و انضباط است، وجدان کاری است و عوامل منفی آن هم سیاستهای استعمار گرانه است، ظلم به کشورهای ضعیف است، خیانت به ملتها است. یک دنیا را چپاول کرده اند تا خود را ثروتمند نموده اند.

علت سقوط غرب هم در امور معنوی بی دینی و لامذهبی است، عدم توجه به خدا و معنویت است، غرب از نظر مادی طعنه به کرات آسمانی می زند، ولی از نظر معنوی

ص: ۶۸

گرفتار اخلاق جنسی است، به واسطه فعالیت‌های علمی بهترین عمل جراحی را انجام می‌دهد، ولی به علت سقوط اخلاقی به بدترین امراض مقاربتی مبتلا است.

علت صیانت کشورهای اسلامی از نظر جنسی به ویژه صیانت و حفاظت خانواده، تعالیم مقدس اسلامی است و سبب عقب افتادگی ایشان در امور مادی در مرحله اول استعمار زدگی است و در مراحل بعد نداشتن تکنولوژی است، خوش باوری در امور سیاسی است، کم کاری، بی نظمی، ضعف در وجدان کاری، مصرف زدگی و تعدادی از عوامل دیگر است.

خلاصه این اختیار و انتخاب بشر است که نقش فراوانی در پیشرفت و یا عقب افتادگی او دارد، این جاست که به نکته اساسی قرآن پی می‌بریم که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» (۱).

(خداوند وضعیت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که خود آنها خصوصیات خود را تغییر دهند).

با توجه به دو نکته فوق، یعنی یکی نظم جهانی و دیگری اختیار انسانی، بشر نه آن چنان مختار است که هر کاری را بکند و در جهان هرگونه تصرفی را بنماید، بلکه او در

زمان خاص و مکان خاص و پدر و مادر خاص و فرهنگ خاصی به دنیا آمده است و رشد نموده است و نه آن چنان محدود است که هیچ گونه کاری را اختیار نداشته باشد، نه انسان به تمام معنی حاکم بر سرنوشت خویش است و به او واگذار شده و نه به مانند سنگی می‌باشد که در مسیر سیلی قرار گرفته و در کلیه امور مجبور بوده، بلکه اختیار دارد، اما در محدوده خاصی و بر مبنای آن هم پاداش یا کیفر می‌بیند. این جاست که امام

صادق علیه السلامقانونی اعجاز آسا را بیان نموده و فرموده است:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنَّ أَمْرًا بَيْنَ أَمْرَيْنِ» (۲).

(نه جبر است و نه تفویض، بلکه موضوعی میان آن دو).

ص: ۶۹

۱- رعد / ۱۱.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۶۰، روایات ۸، ۱۰، ۹، ۱۱ و ۱۳.

البته باید توجه داشت که اختیار انسانی هم مقدر الهی است؛ یعنی تقدیر الهی بر آن است که انسان موجودی صاحب اختیار باشد و کارهایی را که می کند با اراده و انتخاب خود انجام دهد، از این رو اراده انسان هم ضمن تقدیر الهی است. اراده بشر در عرض تقدیر خداوند نیست، بلکه در طول آن می باشد یا به تعبیر صحیح تر در زیر پوشش آن قرار دارد. (۱)

به عبارت دیگر تقدیر خداوند بر آن است که هر چیزی از طریق علل و اسباب خود انجام گیرد، برخی از امور مربوط به انسان خارج از قدرت و اختیار اوست و بستگی به علل و عوامل خود دارد و برخی از امور تحت قدرت و اختیار او می باشد به طوری که قدرت و اختیار او جزء علل و عوامل آن امور می باشد، اگر اراده او نباشد آن امور تحقق

پیدا نمی کند، همچنان که اگر سایر علل جهانی نباشد امور مزبور تحقق نمی یابد.

دعا در پرتو تقدیر

دعا هم جزء علل و عواملی است که در سعادت انسان و بر آمدن خواسته او نقش دارد؛ یعنی تقدیر خدا بر این قرار گرفته است که اگر انسان دعا کند مشمول سعادت می گردد، توبه اش قبول می شود و خواسته اش بر آورده می گردد و اگر دعا نکند خواسته او بر آورده نشده و مشمول قضا و قدر کلی بوده و در گرفتاری غرق می گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعِيدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا فَأَكْثَرَ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْدُّعَاءِ وَ لَيْسَ بَابٌ يَكْثُرُ قَرَعَهُ إِلَّا يَوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ» (۲)

(دعا قضا را پس از آن که به نحوی محکم شده باشد برطرف می سازد، از این رو دعا زیاد کن، زیرا آن کلید هر رحمت و موفقیت در هر حاجت است و نیل به الطاف الهی

ص: ۷۰

۱- مرحوم علامه طباطبایی در پاورقی جلد اول اصول کافی در صفحات ۱۵۵ - ۱۵۷ مطالب ارزنده ای در این مورد دارند.

۲- حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

امکان پذیر نیست مگر به واسطه دعا، و هیچ دری نیست که بر آن در کوبه زیاد زده شود مگر آن که نزدیک است که به روی زنده اش باز گردد).

آن قدر در می زنم این خانه را

تا بینم مهر صاحبخانه را

بحث جبر و تفویض، قضا و قدر و نقش دعا و صدقه از مباحث بسیار مهم و مشکل فلسفی و کلامی است که مکتب عمیق و ژرف تشیع از میان دو دیدگاه افراطی و تفریطی راه بسیار منطقی و صحیح و وسط را معرفی نموده است که نه جبر باشد و نه تفویض.

ص: ۷۱

«وَبِيدِكَ لَا بِيَدٍ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَنَقْصِي وَنَفْعِي وَضَرِّي».

ترجمه

و تنها به دست توست و نه غیر تو، زیادتی و کاستی من و سود و زیان من.

واژه

ضَرٌّ: ضرر، زیان.

شرح

مؤثر واقعی خداست و نفع و ضرر به دست اوست و سعادت و خوشبختی در فرمان او. از دیدگاه توحیدی هیچ موجودی در عرض الوهیت نیست «ولا- مؤثر فی الوجود إلا- الله» اولیای الهی در عالم هستی فقط به یک مؤثر اعتقاد دارند و آن عبارت از خداوند متعال می باشد و بقیه افراد و امور را وسائل و وسائلی می دانند که او قرار داده است که ذاتا نقشی ندارند.

پروردگار عالم به پیامبرش می فرماید:

«وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱).

ص: ۷۲

اگر خداوند متعال آسیبی به تو زند هیچ کس نمی تواند به جز او آن را برطرف سازد و اگر برخوردار از خیری نماید او بر هر چیزی تواناست).

سپس می فرماید :

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (۱).

(و اوست که سلطه بر هر کار داشته و تفوق بر بندگانش دارد و اوست حکیم و آگاه).

حتی خداوند به پیامبرش دستور می دهد که:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (۲).

(بگو من برای خودم مالک و اختیاردار ضرر و نفعی نیستم مگر آنچه را که خداوند بخواهد).

آری در درگاه الهی همگان محتاج و نیازمند هستند، چه فرشته و چه انسان، چه پیامبر و چه امت.

فقر امکانی

به طور کلی فقر در ذات ممکنات گذاشته شده به نحوی که ذاتا فقیر آفریده شده اند، چه نسبت به اصل وجود و چه نسبت به کمالات آن.

همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۳).

(ای مردم شما همه نیازمندان به خداوند هستید و تنها خداوند بی نیاز و ستوده است).

موسی کلیم علیه السلام می گفت:

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۴).

(پروردگارا من نسبت به خیری که عنایت فرمایی نیازمند هستم).

ص: ۷۳

۱- انعام / ۱۸.

۲- یونس / ۴۹.

۳- فاطر / ۱۵.

۴- قصص / ۲۴.

پیامبر اسلام در ارتباط با فقر خویش می فرمود:

«الْفَقْرُ فَخْرِي» (۱).

(فقر و نیازمندی افتخار من است).

البته فقر الی الله افتخار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود همچنان که بندگی در پیشگاه او سروری برای رسول الله صلی الله علیه و آله .

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

و نیز فقر مادی و ظاهری هم برای پیامبر افتخار بود، زیرا بر منطقه وسیعی حکومت می کرد، ولی در زندگی ساده و فقیرانه ای به سر می برد.

به هر حال همگان نیازمند به خداوند هستند؛ چه صالح و چه طالح و چه نیکوکار و چه بدکردار.

امام سجاد در پیشگاه الوهیت می گفت :

«لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَىٰ عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَ اجْتَرَّ عَلَيْكَ وَ لَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ» (۲).

(نه آن کس که خوبی کرد بی نیاز بود از کمک و رحمت تو، نه آن کسی که بدی نمود و تجزی بر تو کرد و تو را راضی ننمود از تحت قدرت تو خارج شد).

صالح و طالح هر دو مملوک خداوند هستند و با قدرت خدا و امکاناتی که او در اختیار ایشان گذاشته است خوبی یا بدی می کنند منتهی یکی با اختیار خویش نعمتهای الهی را در مسیر صحیح به کار می برد و دیگری با انتخاب بد خود نعمتهای او را در مسیر غلط مصرف می کند، به هر حال وسیله هر دو انعامات الهی است و هر دو هم در قبضه قدرت او می باشند.

انسان همیشه نیازمند و فقیر است حتی در حال ثروت و غناء؛ زیرا در همان حال هم

ص: ۷۴

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۰۶.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۲۸۹.

وابسته به خدا می باشد و ذاتا نیازمند است، اضافه بر آن همان طور که در اصل غناء محتاج خداوند است در دوام آن هم نیاز به خداوند دارد و به طور کلی همان طور که فلاسفه می گویند ممکنات و موجودات در همه حال نیازمند هستند و در همه چیز، چه در اصل وجود و چه در بقا آن و چه در اصل هستی و چه در کمالات آن.

و چقدر عمیق و متین فرموده است سید شهیدان و شهید راه عرفان حضرت اباعبدالله الحسین علیه صلوات الرحمن:

«إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي» (۱).

(خدای من، هنگامی که غنی هستم به تو نیازمند می باشم چه رسد به زمانی که در فقر به سر می برم).

آری مغروری که غرق در ثروت است یک ورشکستگی او را بیچاره می کند و قهرمانی که غرق در غرور و نخوت است یک سخته مغزی او را از پا در می آورد، یک بیماری جلدی چهره زیبایی را مشوه می سازد و یک نسیان و فراموشی همه چیز دانشمندی را برباد می دهد، از این رو نباید به هیچ چیز اعتماد داشت مگر به خدا و نباید

به هیچ چیز اتکال داشت مگر به عنایت او.

ص: ۷۵

«إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي وَإِنْ حَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي».

ترجمه

معبودم، اگر مرا محروم نمایی چه کسی به من روزی می دهد و اگر رها کنی چه کسی مرا یاری نماید.

واژه ها

حرمان: محروم ساختن.

خذلان: رها کردن - یاری نکردن. به نظر راغب، خذلان آن است که به یاری دوستی امیدوار باشی و او تو را رها کند. (۱)

شرح

حرمان و خذلان

امیرالمؤمنین علیه السلام که در مقابل احدی سر به زیر نیاورده بود و از دنیای خود بسنده به دو لباس کهنه و دو قرص نان جوین کرده بود در پیشگاه مالک هستی با یک دنیا نیاز و مسکنت می گفت: اگر مرا محروم داری چه کسی به من روزی دهد؟!

و او که یلان و دلاوران را به خاک هلاک افکنده بود و در مقابل احدی خم به ابرو

ص: ۷۶

نیاورده بود با جهانی عجز و احتیاج در مقابل قدرت لایزال الهی می گفت: اگر مرا رها کنی چه کسی یاری ام کند!؟

ما در دعاها و مناجاتهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نهایت درجه نیاز و مسکنت به درگاه ربوبی را مشاهده می کنیم که گویای واقعیت احتیاج و فقر مخلوق نسبت به خالق خویش می باشد.

ص: ۷۷

«إِلٰهِیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُوْلِ سَخَطِكَ».

ترجمه

معبودم، به تو پناه می برم از غضبت و از این که نارضایتی شدید تو مرا فرا گیرد.

واژه

سخط: غضب شدید که مقتضی عقوبت است.

شرح

خرسندی و خشم پروردگار

آنچه از دیدگاه اولیای خدا اهمیت فراوان دارد خرسندی و خشنودی پروردگار است و آنچه که وحشتناک می باشد نارضایتی و خشم اوست.

امام حسین علیه السلام با یک دنیا تضرع و نیاز می گفت :

«فَلَا تُخَلِّلْ عَلَیَّ غَضَبَكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلَا أُبَالِیْ سِوَاكَ» (۱).

(پروردگارا مباد که غضبت مرا فرا گیرد، زیرا اگر تو بر من خشم نفرمایی از دیگری باکی ندارم)

محبت ها و خشم ها متفاوت و گوناگون است، بهترین و جاودانه ترین محبت دوستی

ص: ۷۸

خداوند است همچنانکه بزرگترین خطر برای انسان غضب و سخط الهی است که خداوند به بنی اسرائیل می فرماید:

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» (۱).

(از غذاهای طیب و پاکیزه ای که به شما روزی کرده ایم بخورید، ولی در آن تجاوز نکنید که اگر تجاوز کرده و طغیان نمودید غضب من شما را فرا می گیرد و هر آن کس که خشم من او را فرا گیرد سقوط می نماید).

سقوط در آیه نهایت درجه هلاکت و بدبختی را می رساند که در نتیجه طغیان آدمی و به واسطه غضب الهی پدید می آید.

واژه سخط در قرآن کریم معمولاً در مورد افرادی به کار رفته است که یا کفر ورزیده اند و یا ولایت کافر را پذیرفته اند، همان طور که بنی اسرائیل را مذمت نموده و می فرماید:

«تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (۲).

(بسیاری از ایشان را مشاهده می کنی که ولایت کافران را پذیرفته اند همانا بد چیزی را اقدام نموده و پیش از خود فرستاده اند که عبارت از غضب الهی بر ایشان باشد و آنها

در عذاب جاودانه خواهند بود).

ولایت کفار از گناهان بسیار بزرگی است که موجب خشم پروردگار می شود. خداوند متعال می خواهد مسلمانان مستقل و آزاده باشند نه برده اجنبی و کافر پیشه، خداوند می خواهد ایشان دارای هویت بوده و غرق در ارزشهای الهی باشند نه هیچ و پوچ و بی شخصیت و غرب زده.

احادیث متعددی از ائمه اطهار علیهم السلام در مورد غضب الهی روایت شده است که در این جا به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

ص: ۷۹

۱- طه / ۸۱.

۲- مائده / ۸۰.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«خداوند دوست دارد که بنده او در گناهان بزرگ درخواست عفو و بخشش نماید و متقابلاً غضبناک است نسبت به بنده ای که گناه او را کوچک شمرد»^(۱).

و نیز فرموده است :

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَن آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مَن أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ»^(۲).

(خداوند عزوجل می فرماید: باید اعلام جنگ با من را بنماید شخصی که بنده مؤمن مرا اذیت کند و ایمن از غضب من باشد فردی که بنده مؤمن مرا احترام کند).

فرو نشاندن خشم

فرو نشاندن خشم و غضب سبب می شود که خداوند متعال هم بر انسان غضب نفرماید. قرآن کریم از افرادی که شعله خشم خویش را فرو می نشانند و از بدیهای دیگران گذشت نموده و در عوض احسان و نیکی می کنند تمجید نموده و می فرماید:

«وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۳).

امام صادق علیه السلام مکالمه ای را که بین حواریین و حضرت مسیح علیه السلام رد و بدل شده است نقل نموده و می فرماید:

حواریون به مسیح گفتند: ای معلم خوبی، بفرما چه چیزی از همه سخت تر است؟

فرمود: سخت ترین چیزها خشم پروردگار متعال است.

گفتند: به چه وسیله می توان از آن ایمن بود؟

فرمود: به این که خودتان خشم نکنید.

گفتند: آغاز و مبدأ خشم از چیست؟

فرمود: تکبر و جباریت خود و تحقیر مردم^(۴).

ص: ۸۰

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۱.

٣- آل عمران / ١٣٤.

٤- سفینه البحار، ج ٣، ص ٧٩٥ - ٧٩٦.

علت این که شخصی خشمگین می شود آن است که خود را خیلی بزرگ می شمرد و دیگران را کوچک، چون خلاف توقعش انجام می گیرد از این رو غضبناک می شود.

گفت عیسی را یکی هشیار سر

چیست در هستی ز جمله صعب تر

گفتش ای جان صعب تر خشم خدا

که از آن دوزخ همی لرزد چو ما

گفت ازین خشم خدا چه بود امان

گفت ترک خشم خویش اندر زمان

کظم غیظ است ای پسر خط امان

خشم حق یادآور و درکش عنان

ص: ۸۱

«الهِىَ اِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَانْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ».

ترجمه

معبودم، اگر من شایسته رحمت تو نیستم، ولی تو سزاوار هستی که از قدرت گسترده خود تفضلی بر من فرمایی.

واژه ها

مستأهل: شایسته، مستوجب.

سعه: وسعت، طاقت، قدرت، مال.

شرح

فاعلیت الهی و قابلیت امکانی

در این قسمت از یک طرف اشاره به ضعف انسانی شده و از یک سو به قدرت گسترده الهی. از یک طرف به فقر بشری و از یک سو به جود و تفضل الهی.

در مورد فاعلیت خداوند و قابلیت امکانی دو دیدگاه وجود دارد، برخی می گویند خداوند در صورتی افاضه فیض می کند که در موجود و ماهیت او قابلیت وجود داشته باشد و گرنه فیض از سوی او انجام پذیر نخواهد بود، برخی دیگر می گویند اصلاً موجود از خود چیزی ندارد که شرط افاضه فیض الهی باشد، قابلیت را هم خود او داده است.

ص: ۸۲

قابلی گر شرط فعل حق بُدی

هیچ معدومی به هستی نامدی

مولوی مقایسه ای میان کار انبیا و کار خداوند می کند و می گوید تبلیغ پیامبران در زمینه های مساعد و قابل تأثیر گذار است و گرنه سخن جذاب پیامبر در دل سخت و سنگ گونه کافر اثری نمی گذارد به خلاف کار خداوند که خود زمینه ساز است و می تواند زمینه نامساعد را مساعد سازد و قابلیت ایجاد کند. همچنان که در مورد دل‌های

سخت و غیر قابل انعطاف می گوید:

چاره آن دل عطای مبدلیست

داد او را قابلیت شرط نیست

بلک شرط قابلیت داد اوست

داد لب و قابلیت هست پوست

نیست از اسباب تصریف خداست

نیستها را قابلیت از کجاست؟

قابلی گر شرط فعل حق بُدی

هیچ معدومی به هستی نامدی

مولوی در عین حالی که اصل قابلیت را افاضه ربانی می داند منکر اسباب و طرق نیست، از این رو می گوید:

سنتی بنهاد و اسباب و طرق

طالبان را زیر این ازرق تنق

بیشتر احوال بر سنت رود

گاه قدرت خارق سنت شود

گر چه خداوند نظام جهان را بر پایه علت و معلول و سبب و مسبب قرار داده است، ولی در عین حال دست قدرت او بسته نیست و «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ» صحیح نمی باشد و در مواردی که بخواهد بدون پیمودن مسیر علت و معلول و سبب و مسبب عنایتی

کرده و مسببی را بدون سبب پدید آورد:

سنت و عادت نهاده با مزه

باز کرده خرق عادت معجزه

بی سبب گر عز به ما موصول نیست

قدرت از عزل سبب معزول نیست

هر چه خواهد آن مُسبب آورد

قدرت مطلق سببها بر درد

این ظرافت یکی از موارد فرق بین دین و عرفان از یک طرف و فلسفه محض از سوی دیگر است.

ص: ۸۳

همان طور که در بحث هدایت خواهیم گفت استعداد هم مانند هدایت به دو بخش تقسیم می شود، استعداد نخستین و استعدادهای تابعه.

استعداد نخستین را خداوند متعال به هر انسانی در مورد پذیرش انوار الهی داده است، نور فطرت در دل او درخشیده و وجدان خداجویی به او عنایت شده، اگر آدمی قدردانی کرد تقویت می شود و قابلیت‌های بعدی به او عنایت می گردد، ولی اگر کفران ورزید از قابلیت‌های بعدی هم محروم می گردد.

لطف الهی

باید توجه داشت که در رب رحمت الهی پیوسته باز است و امکان بازگشت وجود دارد، گنهکاری می تواند توبه ای کند و باران رحمت الهی بر او ببارد، افتاده ای می تواند

دست به دعا بردارد و خداوند هم دست او را بگیرد، پر و بال شکسته می تواند اشکی بریزد و پروردگار، بلند بالی به او عنایت کند.

حال امام علیه السلام با صداقت خاصی که ویژه اولیای الهی است می گوید: گر من شایسته رحمت نیستم تو سزاوار عنایتی و گر من صلاحیت مرحمت را ندارم تو شایسته رحمتی.

مشابه این لحن در فرهنگ اسلامی زیاد مشاهده می گردد، مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَرْجَى مِنْ عَمَلِي وَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا فَعَفُوكَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أُبَلِّغَ رَحْمَتَكَ فَرَحْمَتِكَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِي وَتَسِّرَ عَنِّي لِأَنَّهَا وَسِيْعَةٌ كُلُّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (۱).

(خداوندا، همانا آمرزش تو امیدبخش تر از کار و عمل من است و همانا رحمت تو وسیعتر از گناه من است. خداوندا، اگر گناهم نزد تو بزرگ است، گذشت تو بزرگتر از گناه

من است، خداوندا، اگر من شایسته دریافت رحمت تو نیستم، رحمت تو سزاوار است

ص: ۸۴

که به من برسد و مرا فرا گیرد؛ زیرا آن رحمت همه چیز را فرا گرفته است، به حق رحمت خودت ای مهربان ترین مهربانان).

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه ای برون آی ای کوكب هدايت

گاهی بینوایی در سایه ای افتاده و می لرزد ولی اشعه پُر فروغ خورشید با بالا آمدن روز او را فرا گرفته و از سوز سرما نجاتش می دهد.

گاهی مدهوش در شب دیجوری به گوشه ای غلطیده و رنج می برد، ولی نسیم صبحگاهی او را نوازش کرده و آرامش می بخشد.

گاهی خردسالی در اثر بیماری و بی اشتهايي غذایی نمی خورد و غرق ناتوانی گردیده ولی مادری مهربان او را به چند لقمه ای وا می دارد. گاهی کودکی به واسطه نادانی

پای گریز از درس داشته، ولی پدری حکیم و دلسوز به تحصیل او اصرار می ورزد و بالاخره سعادت وی را تضمین می کند. حال پروردگارا! اگر ما غافلیم تو هوشیاری، اگر بی معرفتیم تو عارفی، اگر گریز پای هستیم تو جاذبی و اگر آلوده ایم تو پاکی که یا نور و یا قدوس.

آبی به روز نامه اعمال ما فشان

باشد توان سترد حروف گناه از او

پروردگارا! اگر ظلمتیم تو نوری، اگر دوریم تو نزدیکی، اگر ناتوانیم تو توانمندی و اگر مرده ایم تو زنده ای که یا حی یا قیوم.

ز دست کوتاه خود زیر بارم

که از بالا بلندان شرمسارم

پروردگارا! اگر از روی غفلت و فراموشی در خواب مانده ایم تو با انوار معرفت و فروغ هدايت بيدارمان گردان.

و اگر از روی گناه و معصیت فراری در گاهت شده ایم تو با کمند محبت و جذبه عنایت به محضرت بازگردان. هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر.

«إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ».

ترجمه

معبودم! گویا با تمام وجودم در پیشگاه تو ایستاده ام در حالی که سایه حسن اعتماد به تو بر سرم افتاده است. آنچه خودت شایسته آن هستی به من فرموده و عفو و بخشش تو سراپای مرا فرا گرفته است.

واژه ها

ظَلَّ: سایه.

تَعَمَّدَ: فرا گرفتن، پوشاندن، اصلاح کردن. اقرب الموارد می گوید: غمد الشیء: ستره و غَطَّاهُ و - الامر: اصلحه. غمده: ستر ما کان منه و غَطَّى عیوبه. تَعَمَّدَ فُلَانًا: ستر ما کان منه، تَعَمَّدَ اللّهُ فُلَانًا برحمته: غمره بها(۱).

توکل:

اعتماد کردن، واگذار کردن - توکُّل از ماده وکل گرفته شده است، وکل بر وزن فُلَس.

راغب گوید: توکل دو نوع است. گویند: «توکلت لفلان»؛ یعنی قبول و کالت از او کردم

ص: ۸۶

۱- سعید الخوری الشرتونی اللبانی، اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، ج ۲، ص ۸۸۵ به صورت اختصار.

و «توکل علیہ»؛ یعنی به او اعتماد کردم و امیدوار شدم، در مصباح المنیر و غیره نیز هر دو معنی شده است، طبری فرموده است: توکل به معنای اظهار عجز و اعتماد به غیر است و توکل علی الله واگذار کردن کار به خدا و اطمینان به تدبیر اوست. (۱)

شرح

امیرالمؤمنین علیه السلام منظره ای از قیامت را ترسیم می فرماید (۲) به مانند تشنه ای که در بیابان سوزانی ابری را مشاهده می کند؛ ابری نوید بخش که بارانش می تواند سرپای وجود تشنه او را در بر گیرد و او را غرق در سردی و سلامت سازد.

امام منظره حضور خود را در پیشگاه الوهیت مجسم می کند، آن گاهی که در محضر ذی الجلال ایستاده است و در پرتو توکل و اعتمادی که به ساحت مقدس الهی داشته است قرار گرفته، خداوند متعال هم آنچه که سزاوار کرم خودش می باشد به او فرموده و رحمت و رضوان الهی سرپای وجود او را فرا گرفته است.

دو نکته

۱- ترسیم منظره قیامت

در قرآن کریم جلوه های گویایی از صحنه های قیامت با عبارات بدیع ادبی ترسیم شده است، از جمله چهره بندگان الهی و شیطانی را در مقابل هم قرار داده و ویژگیهای هر یک را معرفی می فرماید:

چهره هایی سپید و درخشان و صورتهایی هم سیاه و تیره. (۳)

چهره هایی با طراوت و تر و تازه و صورتهایی هم عبوس و درهم کشیده. (۴)

چهره هایی خندان و بشارت زده و صورتهایی هم گرفته و غبار آلوده. (۵)

ص: ۸۷

۱- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲- برخی احتمال داده اند که عبارت مزبور ترسیمی از وضعیت کنونی ایشان در این جهان باشد.

۳- آل عمران / ۱۰۶.

۴- قیامه / ۲۲ - ۲۴.

۵- عبس / ۳۸ - ۴۰.

چهره هایی غرق در ناز و نعمت و صورتهایی هم در پستی و ذلت. (۱)

از جمله خداوند می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲)

(روزی مردان و زنان مؤمن را مشاهده خواهی کرد که شعشعه نورشان پیش رو و سمت راست آنان پرتو می افکند، مژده باد شما را بهشتهایی که در زیر درختانش رودبارهایی روان است، برای همیشه در آنجا هستند، این همان سعادت و رستگاری عظیم می باشد).

خداوند چهره زیبای مؤمنین و مؤمنات را به خوبی ترسیم نموده که چگونه غرق در نورانیت بوده و تلالؤ آن اطراف ایشان را فرا گرفته و بشارت به بهشت داده می شوند، وضعیت آنان چنان است که منافقان حسرت نورانیت آنها را برده و تقاضا می کنند تا توجهی بدانها نمایند، تا از فروغ ایشان بهره مند گردند.

۲- زیبایی توکل

دائرة توکل وسیع و گسترده است، از جمله ابعاد آن توکل به خدا در انعام و بخشش است و بعد دیگر آن توکل به او در گذشت و مغفرت می باشد، در این عبارت سخن امام علیه السلام ناظر به بعد دوم است، از این بعد توکل در روایات به عبارات دیگری هم بیان شده است مانند رجاء. این بعد توکل در مقابل یأس می باشد که از گناهان کبیره است، در

ادبیات فارسی هم تعبیراتی مشابه آن وجود دارد همچنان که حافظ می گوید:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

در همین مورد، روایات متعددی هست که از اعتماد به عمل خویش بر حذر داشته و

اتکال و اعتماد به فضل پروردگار را توصیه می کند. برای مثال امام سجاد علیه السلام در پیشگاه احدیت عرض می کند:

ص: ۸۸

۱- غاشیه / ۲ - ۸.

۲- حدید / ۱۲.

«لَسْتُ أَتَّكِلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ تُبَدِيءُ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا» (۱).

(در نجات از عذاب تو تکیه بر اعمال خود نداریم، بلکه اتکال ما به فضل و عنایت تو است؛ زیرا تو اهل تقوا و آمرزش هستی، از روی احسان با اعطای نعمت آغاز کنی و از روی کرم از گناه و معصیت درگذری).

ص: ۸۹

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۳۴۱.

اشاره

«إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمِنْ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِذَلِكِ وَإِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي».

ترجمه

معبودم! اگر ببخشی، چه کسی سزاوارتر از تو نسبت به عفو و بخشش می باشد؟ و اگر اجل من نزدیک شده است، ولی عمل من مرا به تو نزدیک نکرده است، اقرار به گناه را وسیله آمرزش خویش در پیشگاہت قرار داده ام.

واژه ها

عفو: گذشت کردن، بخشودن گناه.

دنو: نزدیک شدن، نزدیک بودن.

ذنب: گناه.

اولی: سزاوارتر، نزدیکتر.

شرح

لازمه بزرگی عفو و بخشش است

یکی گذشت نمی کند چون متضرر شده است. دیگری گذشت نمی کند چون محتاج است. سومی گذشت نمی کند چون تنگ نظر است و همه اینها حکایت از نقصان و کمبود

ص: ۹۰

می کند، ولی خداوند بزرگ مبرای از آن می باشد، نه او به عقوبت ما نیازمند است و نه از گناه ما متضرر شده است.

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

از طرفی رحمت خداوند نه محدود زمانی است و نه مکانی، بلکه به صورتی نامحدود است که فرمود: «و رحمتی وسعت کل شیء»، از این رو از هر کسی نسبت به گذشت و بخشش شایسته تر است.

عقوبت برای چیست؟

گناه ما ظلمی است که بر خود کرده ایم و عقوبت نتیجه همان ظلمی است که بر خود روا داشته ایم و کیفر همان ستمی است که بر دیگری وارد ساخته ایم و تهدید هم برای اصلاح ما و جامعه ما است، ولی او که مقلّب و محوّل است به خوبی می تواند تغییر دهد و بدی ها را پاک سازد، بلکه تبدیل به خوبی ها کند. البته لازمه اش بازگشت به سوی او و توبه در پیشگاه وی است.

زان جا که پرده پوشی خلق کریم توست

بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

پروردگارا، اگر ببخشی به لطف و کرم عمل نمودی و اگر نبخشی به عدل و داد قضاوت فرمودی.

پروردگارا، اگر بگذری نتیجه بزرگواری و احسان توست و اگر نگذری سرانجام زشتی و گناه ماست.

پروردگارا، ما به عفو و کرم تو محتاج هستیم، ولی تو به عقوبت و عذاب ما نیاز نداری.

اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند

در موارد متعددی توصیه به اعتراف به گناه در پیشگاه الوهیت شده است، از جمله در اعمال روز عرفه که انسان پیش از شروع به دعا در زیر آسمان دو رکعت نماز به جای

آورده و پس از آن در نزد حق تعالی به گناهان خود اعتراف و اقرار کند(۱). اضافه بر آن که هر توبه و استغفاری، همراه خود اعتراف به گناه را دارد.

اعتراف به گناه در پیشگاه ربوبی سبب می شود که انسان به تقصیر خود و زشتی گناه توجه کند و بپذیرد که کار بدی کرده است، به خلاف افرادی که بدی می کنند، ولی آن را زشت نمی پندارند و یا به گردن دیگری می اندازند.

در ارتباط با گناه افراد به سه گونه هستند، برخی مانند جبری ها گناه را به حساب خدا می گذارند و می گویند «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(۲) (اگر خداوند مرا هدایت می فرمود از پرهیزکاران بودم).

برخی همیشه بدی را از دیگران می پندارند، حتی اگر غیبت هم کنند می گویند فلانی خود را واجب الغیبه می کند.

بعضی هم گناه را از خود می دانند و در پیشگاه خداوند اقرار به گناه و زشتی آن می کنند، از سه گروه فوق فقط همین گروه نادم و پشیمان شده و در صدد اصلاح خویش بر می آیند و گروه نخست خود را به صورت ظاهر یا واقع مقصر نمی دانند.

اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند از نظر روانی عقده گناه را تسکین می بخشد و اضطراب و استرس را آرام می کند.

اعتراف به گناه در مقابل خداوند غرور انسان را می شکند، او را نادم و پشیمان می کند و در فکر چاره بر می آید و به او عزت و سرفرازی می بخشد.

امید خواجهگی ام بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

آفتاب لب بام

گاهی انسان می بیند زندگی او به مانند آفتابی است که در لب بام قرار گرفته است آن هم هنگام غروب. موی سر سپید گشته، اعصاب ضعیف شده، استخوانها پوک گشته، سرمایه عمر به آخر رسیده، ولی اوست با مشتی قصور و تقصیر، باز هم راهش یأس از

ص: ۹۲

۱- مفاتیح الجنان، ص ۴۶۷.

۲- زمر / ۵۷.

رحمت الهی نیست، راهش غفلت و بی تفاوتی نیست، راهش فرار نمی باشد، بلکه تنها راه آن بازگشت به سوی خداست، اعتراف به گناه است و جبران گذشته است که فرمود: «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» (۱).

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت

شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

اعتراف در مقابل غیر خدا

در مسیحیت کاتولیک، اعتراف به گناه در مقابل کشیش جزء مراسم عبادی است به طوری که یک فرد مسیحی مؤمن هنگامی که گناهی را مرتکب شد باید در مقابل کشیش اعتراف کند و گرنه شرکت او در مراسم عشاء ربانی مشروع نخواهد بود و اگر شرکت کرد گناه او مضاعف می باشد، به مانند مسلمانی که غسل بر گردن او بوده و وارد مسجد شده است.

اعتراف به گناه در مقابل غیر خدا سبب می شود که انسان ذلیل و رسوا شود و پرده حیای او دریده گردد و از طرفی آن غیر مغرور شده و از اسرار دیگران با خبر گردد. هر چه اعتراف به گناه در مقابل خداوند خوب است در مقابل غیر خدا بد می باشد، هر چه اولی عزت بخش است دومی ذلت آفرین، هر چه اولی سبب پاکی می شود دومی باعث پرده دری و هر چه اولی حکایت از عبودیت الهی و حریت می کند دومی گویای ذلت مردمی و بندگی است.

ص: ۹۳

«إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا».

ترجمه

معبودم! نسبت به نفس خود و توجه بدان ستم کردم، پس وای بر آن اگر تو او را نبخشی.

واژه ها

جُرت، جور: ظلم و ستم، جُرت مانند قُلت: ظلم کردم.

ویل: وای. طبرسی فرمود: ویل لفظی است که هر که در مهلکه واقع شود آن را به کار برد و آن در اصل عذاب و هلاک است، راغب از اصمعی نقل کرده ویل به معنی قبح است و گاهی در تحسیر و تأسف به کار رود. ولی ویح در ترخم استعمال شود. (۱)

غفر: پوشاندن، مستور کردن، غفران گناه: مستور و ناپدید کردن گناه، آمرزش گناه (۲).

شرح

سعادت انسان

۱ - دستورات الهی برای سعادت انسان و جوامع انسانی مقرر شده است و رعایت قوانین و مقررات او به نفع خود انسان و جامعه انسانی است. هر گناهکاری در نخستین

ص: ۹۴

۱- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۵۷.

۲- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۰۷.

مرحله به خود ظلم و ستم می کند، آن کس که شرک می ورزد عزت عبودیت الهی را به ذلت بندگی غیر خدا فروخته است و آن کس که ظلم به دیگری می کند در اولین مرحله ضربه به اخلاق خود می زند، یک نفر بد اخلاق، عصبانی و فحاش پیش از آن که به دیگری ضربه وارد سازد اعصاب خود را خرد کرده و یک جانی بیشتر از آن که به دیگری آسیب زند پرونده خود را سیاه کرده است.

سعدی داستان نادانی را نقل می کند که بر روی شاخه درختی نشسته و شاخه را از بن می برید. مالک بستان به او نظری افکنده و پس از مشاهده گفت پیش از آن که او بن شاخه

را ببرد تیشه به ریشه خویش می زند.

از دست دیگران چه شکایت کند کسی

سیلی به دست خویش زند بر قفای خویش

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند باتفاق

بهرتر ز دیده ای که نبیند خطای خویش

خطر نفس

۲- رها کردن نفس خطرناک است، عدم مراقبت از او آدمی را به وادی هلاک می افکند، باید پیوسته در صدد تهذیب و تزکیه نفس بود و آن را از بدیها بازداشت که یوسف صدیق با همه نزاهت و پاکی فرمود:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (۱).

(همانا نفس بسیار دستور به بدی و زشتی می هد مگر آن را که پروردگارم بدو رحم فرماید).

همان طور که در بیماری های جسمانی فقط یک بیماری می تواند انسان را از پا در آورد و او را راهی مرگ سازد، تنها یک ناراحتی قلبی، تنها یک سنگ کلیه، تنها یک فشار

خون، همچنین در بیماری های روانی تنها یک فساد اخلاقی می تواند آدمی را به دره سقوط پرتاب کند. تندخویی آدم را به صورت درنده ای در می آورد، شهوترانی انسان را

پست تر از حیوان می سازد، حرص و آز او را از پا در می آورد، بخل بیچاره اش می کند و عشق به ریاست، آخرتش را بر باد می دهد.

مادر بتها بت نفس شماست

زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست

بت سیاه آبه ست در کوزه نهان

نفس مر آب سیه را چشمه دان

بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفس را جهلست جهل

صورت نفس ار بجویی ای پسر

قصه دوزخ بخوان با هفت در

هر نفس مگری و در هر مکر زان

غرقه صد فرعون با فرعونیان

ص: ۹۶

«الهِی لَمْ یَزَلْ بُرْکَ عَلَیْ اَیَّامَ حَیَوَتِی فَلَا تَقَطَّعْ بُرْکَ عَنِّی فِی مَمَاتِی».

ترجمه

معبودم! پیوسته در ایام زندگی ام احسان و کرم خود را بر من ارزانی داشتی، پس از مرگ هم به لطف و نیکی خود ادامه داده و آن را قطع مفرما.

واژه

بُرْ: به کسر، نیکی و به فتح نیکوکار، بیابان.

شرح

اشاره به نعمتهای الهی

انسان که به زندگی خویش می نگرد پیوسته نعمتهای الهی را می بیند و مشاهده می کند که همیشه مرهون نعمتهای او بوده است. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در دعای عرفه اشاره به تعدادی از نعمتهای الهی نموده و سپس می فرماید که اگر تمامی عمر به سپاس و شکر یکی از نعمتهای خدایی بپردازد حق آن را ادا ننموده است.

آدمی تا وقتی گرفتار بیماری نشده است توجه چندانی به سلامتی ندارد، یک شب تب زندگی او را تلخ می سازد، یک ضربان قلب او را کلافه می کند، یک درد کلیه فریاد او

را بلند می کند و یک تنگی نفس جهان را بر او تنگ می سازد، در میان هزاران دستگاه

درونی و برونی بدن ما تنها اگر یکی بیمار شود زندگی را بر ما تلخ می سازد و گاهی به صورت جهنمی سوزان در می آورد، قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۱).

(اگر نعمتهای خدا را بخواهید به شمار آورید هرگز حساب آن نتوانید کرد).

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید

امیر مؤمنان علیه السلام با ایمان و توکل خاصی که دارد در آغاز نسبت به نعمتهای این جهان شکرگزاری نموده و سپس درخواست تداوم آن را نسبت به آخرت می نماید.

ص: ۹۸

«إِلَهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَأَنْتَ لَمْ تُؤَلِّني إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي».

ترجمه

(معبودم! چگونه مأیوس باشم از توجه و عنایت خوب تو پس از وفاتم، در حالی که تو عهده دار نشده ای امور مرا مگر به نحو خوب و نیکی در هنگام حیاتم).

واژه ها

آیس، یأس: نومیدی. طبرسی فرموده است: یأس آن است که یقین کنیم شیء آرزو شده به دست نخواهد آمد، راغب گوید: «الْيَأْسُ انْتِفَاءُ الطَّمَعِ»^(۱).

لم تؤلّني: ولی: سرپرست و اداره کننده امر و نیز به معنای دوست و یاری کننده و غیره آید. طبرسی در ذیل «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^(۲) فرموده: ولیّ از «ولی» است به معنی نزدیکی بدون فاصله، و او کسی است که به تدبیر و امر و نهی امور از دیگری احق و سزاوارتر است. به رئیس قوم والی گویند که به تدبیر و امر و نهی امور نزدیک و مباشر است. به آقا مولی گویند که به امر بنده سرپرستی و مباشرت می کند، به بنده مولی گویند

که با اطاعت مباشر امر مولی است و از آن است ولیّ یتیم که مباشر مال یتیم و اداره اوست. در مصباح از ابن فارس نقل کرده، هر که کار کسی را اداره کند ولیّ آن کار است.^(۳)

ص: ۹۹

۱- المفردات فی غریب القرآن، کتاب الیاء.

۲- بقره ۲۵۷.

۳- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۷.

جمیل: زیبا.

شرح

یأس و قنوط

یأس و قنوط: نومیدی در قرآن کریم و روایات با دو واژه یأس و قنوط تعبیر شده است، البته گفته شده است که «قنوط» یأس بسیار شدید می باشد. (۱) یأس و قنوط نسبت به خداوند چه در مورد امور دنیوی و چه در مورد آخرت مذموم بوده و از گناهان کبیره محسوب می شود (۲) و حتی پس از شرک بزرگترین گناه محسوب شده است. (۳)

هر چه ایمان انسان به خداوند بیشتر باشد امید او هم زیادتر و هر چه ایمان او ضعیف تر باشد یأس او هم بیشتر خواهد بود.

امید در دنیا

افراد مؤمن همیشه بارقه امید در دلشان می درخشند، چشم به عنایات او داشته و هیچ گاه به بن بست نمی رسند، بر عکس افرادی که ایمان به خداوند ندارند در مقابل یک مشکل همه چیز را از دست رفته پنداشته و زود خود را می بازند، این خود باختگی تا آنجاست که گاهی دست به خودکشی هم می زنند، به خلاف افراد با ایمان که در سخت ترین شرایط هنوز هم بارقه های امید در دلشان می درخشند.

سالها بود که یوسف صدیق از پدرش دور و ناپدید شده بود، به طوری که همگان فکر می کردند که از بین رفته و یا برای همیشه مفقود گشته است، ولی پدر پیر او که در غم هجران فرزند می سوخت به واسطه نور ایمانی که داشت هنوز امیدوار بوده، به طوری که

پس از سالیانی دراز به فرزندانش توصیه کرده که در جستجوی یوسف حرکت کنند و به آنها گفت:

ص: ۱۰۰

۱- النهایه، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۹، حدیث ۴ و ۱۰ و ۲۴.

۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۹، حدیث ۲۴.

«وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۱).

(از رحمت خداوند مأیوس نباشید. همانا نومید نمی باشند از رحمت خداوند جز کافران).

پدرش ابراهیم خلیل الرحمن هم می فرماید:

«وَمَنْ يَقْطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (۲).

(چه کسی، جز گمراهان، از رحمت پروردگارش نومید می شود؟).

انسان منهای ایمان در مقابل نعمت سرکشی می کند و در مقابل نعمت خود را می بازد.

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَبِجَانِيهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا» (۳).

(چون به انسان نعمت دادیم از ما روی گرداند و خویش را از ما دور کند و چون شری به او رسد بسیار مأیوس است).

ولی انسان مؤمن در مقابل نعمت شکرگزاری نموده و در مقابل نعمت تحمل و صبر را پیشه خود می سازد (۴).

یک خاطره

یک روز در کلاس درس برای دانشجویان رشته روان شناسی در مقطع کارشناسی ارشد «معرفه النفس» درس می دادم، ضمن گفت و گو یکی از دانشجویان گفت: موضوعات علمی را نباید با موضوعات دینی مخلوط کنیم، سپس ادامه داده و گفت: مثلاً یک قاتل به روان شناس مراجعه می کند، گرفتار اضطراب روحی است، روان شناس نباید به او به صورت یک قاتل بنگرد، بلکه باید به صورت یک بیماری که نیاز به معالجه

دارد نگاه کند تا بتواند او را درمان کند.

گفتم: مثلاً به چه نوعی درمان می کند؟ می گوید دست تو درد نکند که جنایتی انجام دادی؟ یا می گوید مهم نیست که قتلی انجام گرفته است؟ این قاتلی که اکنون تحت فشار

ص: ۱۰۱

۱- یوسف / ۸۷.

۲- حجر / ۵۶.

۳- اسراء / ۸۳.

۴- نمل / ۱۹؛ لقمان / ۱۷.

وجدان قرار گرفته، شبها آرام ندارد، روزها قرار ندارد، مرتب کابوس می بیند، به چه نحوی معالجه می شود؟

دانشجویان به هم نگاه کردند، جوابی نداشتند، برخی گفتند: اجازه می دهد او درد دل خود را بکند تا عقده اش باز شود و تخلیه روانی گردد.

گفتم: تنها عقده گشایی کافی نیست، زیرا او خوب می داند جنایت کرده، ممکن است برای چند لحظه رنج درونی اش کاسته شود، ولی مجدداً تحت فشار وجدان قرار می گیرد، او قرار ندارد مضطرب است، کلافه است، خواب از سرش ربوده شده، اگر لحظه ای هم خوابش ببرد انسانی را می بیند که در خاک و خون می غلطد، یا فریاد زنی را

می شنود که در مرگ شوهر صرخه می زند و یا اشکهای اطفال یتیمی را مشاهده می کند که در مرگ بابا می ریزد، می خواهد فریاد بکشد، ولی جرأت نمی کند، می خواهد خودکشی کند، ولی تصمیم نمی گیرد، می خواهد خود را به دادگاه معرفی کند، ولی می ترسد، اگر ساعتی هم به واسطه داروی مخدری بخوابد اضافه بر آن که از کار و زندگی باز مانده پس از بیداری، دوباره همه مشکلات روانی و وجدانی به سراغش می آید.

درمان اضطراب

همین شخص با همه این خصوصیات اگر به یک عالم دینی و روحانی دانشمندی مراجعه کند برای او راه نشان می دهد، آن عالم دینی فعلاً در مسند قضاء نیست که حکم اعدام برای او جاری کند، بلکه او هم به این مجرم به صورت گناهکاری می نگرد که در صدد چاره است و هیچ افق روشنی برای خود نمی بیند، آن دانشمند دینی برای او راه نشان می دهد، راهی که هم او را از بحران نجات دهد و هم جبران جنایت او گردد.

جبران جنایت

برای جبران جرم و جنایت او، از یک طرف توصیه به توبه می کند و از یک سو جلب رضایت بازماندگان مقتول و پرداخت دیه آن و اگر بتواند خودش هم وساطت می کند.

در مرحله اول برای او تبیین می کند که هیچ گاه و در هیچ شرایطی راه توبه برای هیچ

کس بسته نیست، بلکه می تواند به سوی خداوند باز گردد، خداوند در مورد افرادی که شرک ورزیده و مرتکب زنا و قتل شده اند پس از آن که تهدید به جهنم می کند می فرماید:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱).

(مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدیهای این گونه افراد را تبدیل به خوبیها می کند و خداوند اهل گذشت و مهربان است).

یعنی توبه حتی مشرک و قاتل هم پذیرفته می شود و او هم می تواند به سوی خدا برگردد و جبران گذشته جنایت آمیز خود را بکند، او هم می تواند در پیشگاه الهی سر به

زمین ساییده و با اشک و زاری مغفرت الهی را در یابد، از طرفی دیگر با تضرع و زاری و

اشک و آه در پیشگاه الهی تخلیه شده و عقده او گشوده می گردد، با تکرار تضرع و زاری هم از نظر روانی عقده اش باز می شود و هم از نظر دینی صلاحیت بیشتری برای مغفرت الهی پیدا می کند، البته همه اینها در پیشگاه الهی است نه در مقابل یک روان شناس. در

مرحله دوم ولی همزمان با مرحله اول باید به فکر جبران جنایت خود باشد، آخر او انسانی را محروم از زندگی کرده، بانویی را بی سرپرست نموده و کودکانی را یتیم کرده و

پدر و مادری را گرفتار داغ فرزند نموده است، نمی شود نسبت به این جنایت و عوارض آن بی تفاوت باشد، بلکه جلب رضایت آنها گرچه با پرداخت دیه و خون بها امکان پذیر است، بدین وسیله تا اندازه ای جبران فقدان همسر و عوارض آن و بی پدری فرزندان و رنج یتیمی می گردد.

تنها عقده گشایی کافی نیست و ترمیم خاطر نمی کند، بلکه جبران لازم است، مانند این که یک مجروح نمی تواند بگوید هیچی نیست، مشکلی وجود ندارد، بلکه احتیاج به پانسمان و مداوا دارد، درمان می خواهد یک مشکل فیزیکی را نمی شود تنها با روان درمانی معالجه کرد، شخصی هم که انسانی را از زندگی محروم کرده و اطفال بی گناهی را یتیم نموده تنها با اعتراف نمی تواند پرونده سیاه خود را سفید کند، آن هم اعتراف نزد

ص: ۱۰۳

کشیش یا روان شناس، بلکه باید اضافه بر توبه در پیشگاه الهی جنایت خود را با جلب رضایت و پرداخت دیه تا اندازه ای جبران نماید.

تغییر هویت و اصلاح شخصیت

با وجود توبه و استرضای خاطر و پرداخت دیه طبعاً

یک جنایتکار احساس جبران می کند و از آن بحران روانی نجات می یابد، او که شبها به واسطه کابوس خواب نداشت آرام می گیرد و او که در مقابل اشکهای کودکان یتیم تحت فشار وجدان قرار گرفته بود با لبخند آنان به واسطه احسان و پرداخت دیه احساس آرامش می کند، در این نسخه درمانی و برنامه دینی سه منظور انجام می گیرد. نخست درمان یک بیمار از نظر روانی، دوم اصلاح یک جنایتکار از نظر اخلاقی و سوم تأمین یک خانواده داغدیده از نظر اجتماعی.

سرانجام به واسطه توبه واقعی و جبران عاطفی و مادی اضافه بر بخشش الهی یک فرد گمراه و بی دین و جنایتکار و به تعبیر روان شناسی یک بیمار آلوده به جنایت به یک

انسان هدایت یافته و متدین و نیکوکار تبدیل می یابد. این جاست که قرآن کریم می فرماید بديها مبدل به خويها می گردد.

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱).

آیا چه نسخه و درمانی می تواند مفیدتر و کاملتر از این نسخه و درمان باشد؟!

امید به آخرت

همچنان که در دنیا باید امیدوار به عنایت الهی بود نسبت به آخرت هم نباید مأیوس از رحمت او بود. فرد با ایمان با دلی شاد و خرم چشم به درخشش «لَا تَقْنَطُوا» دوخته که خداوند می فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۲).

(بگو ای بندگان من، افرادی که نسبت به خود زیاده روی کرده و از حد تجاوز

ص: ۱۰۴

۱- فرقان / ۷۰.

۲- زمر / ۵۳.

نموده اید، مایوس نباشید از رحمت خداوند، خداوند تمامی گناهان را می بخشد).

ولی شخصی که ایمان ندارد مشمول «اولئک یسوا» است که خداوند می فرماید :

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُوءُ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱).

(و آنهایی که به آیات خداوند و لقای او کافر شدند، آنها از رحمت من مایوس هستند و برای ایشان عذابی دردناک است).

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ» (۲).

(تعجب می کنم از کسی که مایوس می شود، در حالی که با او استغفار می باشد).

یعنی در صورتی که خداوند متعال راه استغفار را باز گذاشته و انسان در هر لحظه ای می تواند به خداوند بازگشته و از او پوزش بطلبد چرا مایوس می باشد، آخر درب رحمت الهی همیشه باز است و هیچ گاه دست رد به سینه او زده نمی شود.

نسیم رهایی و نجات پیوسته از سوی پروردگار متعال می وزد و آیات قرآنی و دعاهای وارده مرتب نوید رحمت می دهند. از این رو هیچ گاه نباید از رحمت الهی نومید بود و باید چشم به عنایات او داشت.

کسی که مایوس از رحمت خداوند است او را نشناخته و توجه به وسعت کرم وی ندارد و از حکمت و فلسفه آفرینش بی خبر است و متوجه نیست بر این که اصل آفرینش بر پایه رحمت و احسان است نه نفمت و محرومیت.

فرد نومید از رحمت و غفران الهی ممکن است دست به هر خلافی بزند و مرتکب هر جنایتی بگردد. از این رو در هیچ شرایطی دستورات دینی آدمی را به یأس نمی کشاند و پیوسته روزنه امید را برای او باز می گذارد.

خاطره ای عبرت انگیز

خدا نکند که انسان آنچنان غرق گناه گردد که هیچ گونه روزنه امیدی برای خود نبیند،

ص: ۱۰۵

۱- عنکبوت ۲۳/.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

همچنان که سلیمان بن مهران بن اعمش می گوید: در ایام حج مشغول طواف بودم که دیدم فردی می گوید: پروردگارا، گناه مرا ببخش گر چه می دانم نمی ببخشی!

سلیمان می گوید: از این گفتار لرزه بر اندامم افتاد و به او نزدیک شده و گفتم: تو در حرم خدا و پیامبرش هستی و این ایام هم ایام حرام و ماه با اهمیتی است، چرا از رحمت الهی مأیوس می باشی؟!

گفت: گناه من بزرگ است، گفتم: بزرگتر از کوه تهامه، گفت: آری، گفتم: به اندازه کوههای بلند؟ گفت: آری، سپس ادامه داده و گفت: اگر مایل باشی می توانم به تو خبر دهم، ولی از حرم خارج شویم، از این رو با هم از حرم خارج شدیم، در خارج از حرم اظهار داشت و گفت: من در لشکر نکبت بار عمر سعد بودم و جزء چهل نفری هم بودم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را از کوفه به شام برای یزید بردند، سپس به برخی از وقایعی که اتفاق افتاده بود اشاره کرد: (۱)

مکن کاری که پا بر سنگت آیو

جهان با این فراخی تنگت آیو

چو فردا نامه خوانان نامه خونند

تو وینی نامه خود ننگت آیو

ایمنی و یأس از خدا

همچنان که یأس از رحمت الهی از گناهان کبیره است، ایمنی از تدبیر او و به تعبیر روایی ایمنی از مکر الهی هم گناهی بزرگ می باشد (۲).

ایمنی و یأس هر دو انسان را به فساد می کشانند و سبب می شوند که انسان دست به هر گناهی بزند از این رو باید در تبلیغات دینی توجه کامل به این دو آفت اجتماعی بشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ» (۳).

ص: ۱۰۶

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۹۰.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

(فقیه تمام عیار، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید مسازد و از شادمانی خدایی مأیوس نکند و از تدبیر و چاره سازی (عذاب) خداوند هم ایمن نسازد).

نومیدی و یأس از مردم

نقطه مقابل یأس از پروردگار، یأس از مردم و به طور کلی غیر خداوند است، انسان عارف چشم به دست احدی غیر از خدا نداشته و کسی غیر از او را نمی شناسد، تنها اتکال او به ذات بی نیاز الهی است و به موجودی دلبستگی ندارد.

بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم

تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

همچنان که در نماز با دلی پاک و مخلصانه می گوید «ایاک نعبد» با اعتمادی محکم و استوار هم می گوید: «وایاک نستعین». یأس و نومیدی از مردم و دستمایه آن دو موجب حریت روح آدمی و آرامش نفسانی اوست همچنان که طمع و چشم داشت به آنان موجب اسارت و ذلت انسانی می باشد. (۱)

عزت دینی مؤمن در آن است که از دست مردم مأیوس بوده و تنها به عنایات خدایی بنگرد.

جبرئیل به رسول اکرم عرض کرد و گفت:

«وَاعْلَمَ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ» (۲).

(شرافت انسان در قیام و عبادت شبانه و عزت او در بی نیازی از مردم است).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نومیدی از مردم ثروت بزرگی است و امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین ثروت اعتماد به خداوند و یأس و نومیدی از دستمایه انسانها می باشد. (۳)

نتیجه

«الهی کَیْفَ اَیْسُ...» امیر مؤمنان از عنایات دنیوی الهی به رحمت و غفران اخروی او

ص: ۱۰۷

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۶۱.

۲- میزان الحکمه، نقل از خصال صدوق، ج ۱، ص ۷.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۶۱.

استدلال می نماید.

او که در این جهان از باران نعمتش سیراب نموده در آن جهان هم از چشمه زلال کوثرش محروم نمی فرماید.

او که در این جهان از نعمت ایمان برخوردار کرده در آن جهان از انعام رضوان بهره ور می فرماید.

او که در این جهان مزین به قرآن فرموده، در آن جهان هم مفتخر به غفران می فرماید.

او که در این جهان زیور ولایت بر فرق ما نهاده در آن جهان هم از پرتو عنایت منور می سازد.

و خلاصه آن که او که در این جهان ما را غرق نعمتهای معنوی و مادی نموده در آن جهان از انعام بهشتی و رضوان الهی محروم نمی فرماید.

ای که پیش تو راز پنهانم

آشکارست! تا به کی خوانم

بر تو این نامه پریشانی؟

چون تو حرفا به حرف می دانی

چون کند دست قهرمان اجل

طی این نامه خطا و خلل

ز آب عفوش ورق بشوی نخست!

پس به کلک کرم که در کف توست

بهر آزادی ام برات نویس!

وز خطاها خط نجات نویس!

مپسندم از آن صحیفه خجل

یوم نَطَوَى السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ (۱)

«إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ قَدْ عَمَرَهُ جَهْلُهُ».

ترجمه

معبودم! آن طور که خودت شایسته هستی عهده دار کار من شو و از روی فضل خود به من توجه فرما، توجه به گناهکاری که جهالتش او را فرا گرفته است و غرق در نادانی خویش می باشد.

واژه ها

غمرة: پوشاندن، فرا گرفتن. «عَمَرَهُ الْمَاءُ غَمْرًا: علاه و غَطَّاهُ»، یعنی آب از او بالا آمد و او را در زیر گرفت. راغب گوید: غمره آب بزرگی است که محل خویش را پوشانده و به طور مثل به جهالتی و غفلتی که شخص را احاطه کرده گفته می شود. «بَلُّ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرِهِ مِنْ هَذَا» (۱) بلکه قلوبشان از این قرآن در غفلت است، غفلت نیز قلب را می پوشاند، طبرسی آن را در آیه غفلت و به قولی جهالت و حیرت گفته است. ایضا آیه ۵۴ مؤمنون و ۱۱ ذاریات. (۲)

شرح

در این فقره از دعا نکات متعددی است که ذیلاً اشاره می شود:

ص: ۱۰۹

۱- مؤمنون / ۶۳.

۲- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۱ - امام علیه السلام از خداوند متعال می خواهد که خودش عهده دار کار او گردد و او را به دیگری واگذار ننماید. در ولایت الهی عزت است و افتخار و در ولایت دیگری ذلت است و شرمساری، ولی باید دید چه کسانی را خداوند ولایت می کند و چه کسانی را رها می سازد؟ که در نتیجه یا در چنگال نفس اماره به سر می برند و یا شکار شیطان می گردند.

ولایت الهی مربوط به افرادی است که ایمان خالص و عمل صالح داشته باشند همان طور که قرآن کریم در مورد ایمان می فرماید: «اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» (۱) و در مورد عمل صالح هم می فرماید: «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۲).

نقطه مقابل ولایت الهی، ولایت شیطانی است که تنها تابعان خویش را در زیر پوشش می گیرد و بر آنها تسلط دارد همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (۳)

(البته شیطان) بر افرادی که ایمان به خداوند و توکل بدو دارند سلطه نخواهد داشت - تنها تسلط او بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته و نسبت به پروردگارشان شرک می ورزند).

کفایت الهی

۲ - از خداوند می خواهد آن طور که شایسته خودش می باشد عهده دار امور وی گردد، او قدرتی بی نهایت است که هر چه خواسته باشد برای وی امکان پذیر است، علمی بی پایان است که به هر نیاز و مصلحتی آگاهی دارد و رحمتی نامحدود است که همگان را فرا می گیرد و حکمتی ژرف است که با عنایت به بهترین وضع ممکن انجام

ص: ۱۱۰

۱- بقره / ۲۵۷.

۲- اعراف / ۱۹۶.

۳- نحل / ۹۹ - ۱۰۰.

می دهد، از این رو هیچ کم و کاستی وجود نخواهد داشت، فیض از سوی او کامل است و اگر نقصانی باشد از طرف ما است، و چه گویاست دعای سحر ماه مبارک رمضان و مناجات امیر مؤمنان در مسجد کوفه.

قرب الهی

۳- انسان به واسطه گناه از خداوند دور می شود در نتیجه خداوند هم از انسان دور می گردد، ولی آدمی به واسطه توبه به او روی می آورد و او هم به واسطه قبول توبه به آدمی عنایت می فرماید، گر چه پروردگار به واسطه گناه از آدمی دور شده، ولی انسان می تواند با تضرع و زاری عنایات او را جلب نموده و موجب لطف و رحمت وی گردد.

فضل الهی نه استحقاق بشری

۴- بازگشت الهی به واسطه فضل و کرم اوست نه به علت استحقاق و طلب آدمی، زیرا تنها یک گناه جا دارد که انسان را به اعماق ضلالت پرتاب کند و اگر تفضل الهی نباشد او را برای همیشه ساقط نماید.

دست آویز اولیاء الله فضل و کرم الهی است، همان طور که زینت عابدان و امام ساجدان در مناجات خودش می گوید:

«لَسْتُ أَتَّكِلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا» (۱).

(اعتمادی ندارم در نجات و رهایی از عقاب تو بر اعمال خود، بلکه اعتماد من به فضل و کرم تو می باشد).

واژه فضل از واژه هایی است که در دعاها و درخواستهای ائمه زیاد به کار رفته تا آن جا که رسول اکرم نجات و ورود به بهشت را حتی برای خودش مرهون فضل و رحمت پروردگار متعال معرفی می نماید. (۲) فضل الهی نوید بسیاری را به انسان می بخشد، زیرا

ص: ۱۱۱

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۳۴۱.

۲- التاج الجامع، ج ۵، ص ۲۱۵.

اگر آدمی با دست کوتاه خود نتواند خوشه ای از خرمن پرفیض الهی بچیند، او با عنایتی می تواند وی را بهره ور سازد و به خوبی قادر و توانا است که انسان دور افتاده ای را از مرداب گناه رهایی بخشوده به عزت مغفرت مفتخر فرماید.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

رابطه بین گناه و جهالت

۵- رابطه فراوانی بین گناه و جهالت وجود دارد، همچنان که ارتباط زیادی بین اعمال شایسته و فهم و درایت موجود است. آدمی در اثر جهالت و نادانی مرتکب گناه می شود و گرنه معنی ندارد خود را آلوده به معصیت و نافرمانی کند. هرچه انسان فهم و درایتش بیشتر باشد اجتناب او از گناه زیادتر و تعبدش فزونی خواهد بود.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که عقل چیست؟

امام فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ».

(چیزی است که به وسیله آن خداوند پرستش شود و بهشت به دست آید).

شخص گفت: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟

امام فرمود: «تِلْكَ النَّكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ» (۱).

(آن نیرنگ است، آن شیطنت است، شبیه عقل می باشد، ولی عقل نیست).

آدم عاقل که زندگی خود را به واسطه گناه تباه نمی سازد، آدم فهمیده که آخرتش را به چند روز دنیا نمی فروشد. آیا معتادی که در حالتی نکبت بار به سر می برد جاهل نیست؟! و آیا قاتلی که در آستانه اعدام قرار گرفته است نادان نمی باشد؟ آیا علت اصلی

آن بدبختی و این بیچارگی جهل و نادانی نبوده است؟

امیر المؤمنین علیه السلام از گناهکار تعبیر به شخصی می نماید که در جهل و نادانی فرو رفته

است و نیاز دارد به این که دست رحمت ایزدی او را گرفته و نجات بخشد.

ص: ۱۱۲

«الهِى قَدْ سَتَرَتْ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَخْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَخِيْدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ».

ترجمه

معبودم! در دنیا گناھانی از مرا مخفی و پوشیده داشتی و من به پوشیده بودن آنها در آخرت نیازمندترم، در این جهان آنها را برای هیچ يك از بندگان صالح خود بر ملا نساختی، روز قیامت هم مرا در مقابل همگان رسوا مفرما.

واژه

احوج: محتاج تر.

شرح

ستار بودن خداوند

خداوند ستار: انسان از جهات متعددی مرهون عنایات الهی است. یکی از آنها اغماض و چشم پوشی او و ستر و پرده افکنی الهی است.

یکی از اسامی پروردگار «ستار» است. خداوند بر مبنای ستار بودنش گناھان آدمی را پنهان می دارد و آبروی او را محفوظ می دارد. در دعای افتتاح می خوانیم (۱): ستایش

ص: ۱۱۳

خداوندی را است که جوایم را می گوید هنگامی که او را می خوانم و بر هر زشتی من پرده می نهد و در عین حال او را نافرمانی می کنم.

در دعای ابو حمزه هم می خوانیم(۱): خداوندا مرا مهلت دادی، ولی رعایت نکردم و بر روی عیب و گناه من پرده افکندی، ولی شرم نکردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بر هر بنده ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی چهل گناه کبیره مرتکب شود، چون مرتکب چهل کبیره شد پرده ها از او برداشته شود، آن گاه خداوند به آن فرشته ها وحی فرماید: که گناهان بنده ام را بپوشانید، فرشتگان گناهان او را بپوشانند، با وجود این باز هم هر کار زشتی را انجام دهد تا آن جا که به کار قبیح خود در نزد مردم ببالد، فرشتگان گویند: پروردگارا، این بنده تو هر عملی را مرتکب می شود و ما از کردار او شرم داریم! در این هنگام خداوند به ملائکه وحی می کند که پوشش خود را از روی او بردارید و چون کارش بدینجا رسید به دشمنی با ما خانواده پردازد، در این هنگام پرده او در آسمان و

پرده او در زمین دریده شود، سپس ملائکه گویند: پروردگارا، این بنده تو پرده دریده گردیده، خداوند به ملائکه می فرماید: اگر به او توجهی داشتم نمی گفتم که پوشش بالهای خود را از وی بردارید.(۲)

در این روایت تصریحات و اشاراتی است بر پرده پوشی خداوند و این که تا آن جا که امکان داشته باشد خداوند متعال در صدد پرده پوشی است، ولی اگر هتاکی به نهایت رسید، پرده ها دریده شده و چهره واقعی گنهگار هتاک بر ملا شود.

پرده پوشی الهی تا آن جاست که گاهی آدمی مغرور می شود، همان طور که امام سجاد علیه السلام می گوید: «وَعَزَّيْنِي سِتْرُكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ»(۳)، (پرده پوشی ات مرا مغرور ساخته). و

مهلت دادن او تا آن جاست که آدمی از حدود الهی تجاوز می کند، همچنان که عرضه

ص: ۱۱۴

۱- مفاتیح الجنان، ص ۳۴۸.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۳- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۳۴۸.

می دارد: «أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَمَا اذْعَوَيْتُ»، (۱) (پروردگارا من همان کسی هستم که مرا مهلت دادی، ولی رعایت نکردم).

نقطه مقابل آدم هتاک اصرارگر، انسان شرمنده و تائب است که نه تنها توبه اش پذیرفته می گردد، بلکه پوششی بر روی خطای او افکنده می گردد.

معاویه بن وهب می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هنگامی که بنده الهی توبه نصح انجام دهد، خداوند متعال او را دوست داشته و نسبت به گناه وی در دنیا و آخرت پرده پوشی می کند.

معاویه می گوید گفتم: چگونه پرده پوشی می کند؟

امام فرمود: هر گناهی را که دو فرشته موکل بر او نوشته اند از یادشان می برد و به اعضا و جوارح او و همچنین نقاط متعددی از زمین که بر روی آن گناه انجام گرفته است وحی می فرستد که گناهانش را پوشیده و مخفی بدانند، از این رو خداوند را ملاقات می کند در حالی که هیچ چیزی به ضرر او شهادت به گناه نمی دهد. (۲)

پرده پوشی الهی نقش پر اهمیتی در سازندگی شخصی و روابط اجتماعی دارد، انسانها گاهی چهره ای فریبنده دارند، ولی آن سوی چهره اخلاقی گزنده، گاهی زبانی منافق گونه دارند، ولی قلبی پر از حقد و کینه و گاهی هم دارای ظاهری آراسته هستند، ولی کرداری نکوهیده، اگر پرده از روی اخلاق و اعمال برداشته شود هزاران زشتی برملا گردد، آن گاه افراد بی حیا و دریده شوند و گمانهای خوب به یقینهای بد تبدیل شود، قهرا

روابط اجتماعی تغییر یابد و نزدیکان از هم ببرند و دوستان، دشمن همدیگر گردند.

پرده ای ستار از ما بر مگیر

باش اندر امتحان ما را مجیر

چون کند جان باز گونه پوستین

چند واویلا بر آید ز اهل دین

بر دکان هر زر نما خندان شدست

زانک سنگ امتحان پنهان شدست

قلب پهلو می زند با زر به شب

انتظار روز می دارد ذهب

امام علیه السلام از خداوند درخواست می کند همان طوری که در دنیا پرده بر روی زشتی ها

١- مفاتيح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

٢- اصول کافی، ج ٤، ص ١٦٤ - ١٦٩.

افکنده است در آخرت هم که صحنه ای عظیم تر و جمعیتی انبوه تر وجود دارد این عنایت را دریغ نداشته و مفتضح نگرداند.

در این فراز هشداری است به ویژه نسبت به افرادی که برای شخصیت و آبروی خود اهمیت بسزایی قائل هستند، همان طور که نمی خواهند آبروی ایشان در این جهان از بین رود به طریق اولی توجه داشته باشند که در آن جهان هم آبروی ایشان برباد نرفته و به افتضاح کشیده نشوند.

حفظ آبروی دیگران

برای آن که آبروی انسان محفوظ بماند و در قیامت پرده از روی اعمال وی برداشته نشود راه و چاره ارائه شده است. نخستین راه توبه از گناه است، همچنان که در روایت معاویه بن وهب مشاهده کردیم و دومین راه پرده پوشی از عیوب دیگران می باشد که در روایات بسیاری توصیه بدان شده است، افشای عیوب دیگری سبب می شود که پرده از روی عیبهای انسان برداشته شود و پوشیدن عیوب دیگران باعث می شود که عیوب انسان برملا نگردد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در مدینه اقوامی بودند که عیبهایی داشتند، ولی چون نسبت به عیوب دیگران ساکت بودند خداوند متعال هم مردم را نسبت به عیوب ایشان ساکت فرمود، از دنیا رفتند در حالی که هیچ گونه عیبی از ایشان در نزد احدی برملا نبود،

مقابلاً در همین مدینه اقوامی بودند که عیب ظاهری نداشتند، ولی چون در مورد عیوب مردم زبان به گفتار گشودند خداوند متعال هم عیوب آنها را آشکار ساخت، به طوری که به واسطه همان عیوب شناخته می شدند تا آن که بالاخره در همان حال دار فانی را وداع کرده و مردند. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: آن کس که عیب مؤمنی را که از افشای آن بیمناک است بیوشاند و مخفی دارد خداوند متعال هفتاد عیب از عیوب او را مخفی داشته و

ص: ۱۱۶

می پوشاند. (۱)

پیامبر اکرم می فرماید: «إلا یستر عبد مؤمن عوره عبد مؤمن إلا ستره الله یوم القیامه و من أقال عثره مسلم أقال الله عثرته یوم القیامه» (۲).

(بنده مؤمن عیبی از بنده مؤمنی را نمی پوشاند مگر آن که خداوند متعال عیوب او را در روز قیامت می پوشاند و هر کسی که صرف نظر کند از لغزش مسلمانی، خداوند صرف نظر می کند از لغزش او در روز قیامت).

پی گیری اسرار مردم و به دست آوردن عیبهای مخفی آنها بسیار ناپسند و مبغوض الهی است.

ابو برده می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ما نماز گزارد و سپس با سرعت به سوی مسجد رفت و با آوازی بلند فرمود: ای گروهی که با زبان ایمان آورده ولی ایمان خالصانه وارد

قلب ایشان نشده است، عیوب پنهانی مؤمنان را پی گیری نکنید و برملا نسازید، هر کس چنان کاری کند خداوند متعال هم عیوب پنهانی او را پی گیری می نماید و هر کس را که خداوند عیوب او را پی گیری کند مفتضح و رسوا می سازد گرچه در میان منزل خودش باشد. (۳)

نه تنها مؤمن نباید عیوب مؤمنان را برملا سازد بلکه باید در صدد پرده پوشی عیوب آنان باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً» (۴).

(واجب است بر مؤمن که هفتاد گناه کبیره از مؤمنی را بپوشاند).

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: عدد هفتاد گویای کثرت است یعنی واجب است مؤمن گناهان فراوانی را از مؤمن دیگری بپوشاند.

ستر کن تا بر تو ستاری کنند

تا نبینی آمنی بر کس مخند

آنچه بر تو خواه آن باشد پسند

بر دگر کس آن کن از رنج و گزند

ص: ۱۱۷

٢- تفسير المراغى، ج ١٨، ص ٨٧.

٣- بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٢١٤.

٤- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٣٠١.

و آنچه نپسندی به خود از نفع و ضرر

بر کسی مپسند هم ای بی هنر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْ أُذُنَاهُ كَانَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ ﴿١﴾ «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ﴿٢﴾.

(هر کس در مورد مؤمنی چیزی بگوید که دیدگانش دیده و گوشه‌هایش شنیده است از افرادی می باشد که خداوند درباره ایشان فرموده است: آنهایی که دوست دارند که زشتی و منکر در میان افراد با ایمان افشا گردد برای آنها عذاب دردناکی در دنیا و آخرت

می باشد).

وجوب نهی از منکر و حرمت غیبت

اسلام برای حفظ آبروی مسلمان و پاکداشت جامعه اسلامی اهتمام بسیاری قائل است و دستوراتی وضع نموده است از جمله امر به معروف و نهی از منکر را واجب فرموده و غیبت و اشاعه اسرار مردم را حرام نموده است، نهی از منکر آن است که با جوانمردی عیب شخص را به خودش گوشزد نموده و اصلاحش کنی و غیبت آن است که عیب و خلاف او را نزد دیگری و در غیابش گویی و آبرویش را ببری.

ص: ۱۱۸

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۱۳.

۲- نور / ۱۹.

«الهِی جُودُكَ بَسَطَ اَمَلِی وَعَفُوُّكَ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلِی».

ترجمه

معبودم! بذل و بخشش تو آرزوی مرا گسترش داده و عفو و گذشت تو برتر از عمل و کردار من می باشد.

واژه

امل: آرزو.

شرح

در این عبارت زیبا و امیدبخش چند نکته وجود دارد:

۱ – بذل و بخشش الهی

خداوند متعال هم قادر است هم غنی و هم جواد، از این رو کم خواستن از او دلیل ضعف اندیشه می باشد، گاهی طرف انسان ضعیف است، گاهی نیازمند و گاهی بخیل از این جهت آدمی مجبور است سطح خواست خود را محدود نماید، ولی در صورتی که خداوند هرگونه قدرت و توانی را دارد و غنی و بی نیاز مطلق می باشد و اهل بذل و بخشش هم هست دیگر دلیلی ندارد آدمی تنگ نظری به خرج دهد، برای خداوند کم و زیاد مطرح نیست، کوچک و بزرگ وجود ندارد، همه چیز خرد و کوچک است و همه چیز در تحت قهر و غلبه اوست، همه جهان را آفریده و می فرماید:

ص: ۱۱۹

«وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (۱).

(به ما هیچ گونه خستگی نرسید)، چه رسد به این که کسی را خواسته باشد غرق در نعمت خویش گرداند، گاهی انسان در کنار آب باریکی قرار می گیرد قهرا باید کم مصرف کند که اسراف رخ ندهد و حق دیگری از بین نرود، ولی گاهی در کنار رودخانه سرشاری قرار دارد در این صورت دلیلی ندارد که آدمی در نوشیدن آن قناعت ورزد. حال ما هستیم و دریای بیکران بذل و بخشش الهی، معنایی ندارد که با دیده ای تنگ بنگریم و درخواست اندکی داشته باشیم بلکه جود او سبب می شود که آرزویی گسترده و خواسته هایی ارزنده داشته باشیم.

۲ - گذشت و مغفرت سرمدی

گاهی انسان به گناه خود می نگرد و از این رو شرمنده

است که با چه رویی درخواست کند، با رویی سیاه و کوله باری از گناه، ولی هنگامی که به

عفو و غفران او نگاه می کند امیدوار می شود که هم گنااهش آمرزیده شود و هم حاجتش برآورده گردد، امام سجاده علیه السلام می گوید:

«إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا، إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيمًا، عَصَيْنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا» (۲).

(ما در مورد تو آرزوی طولانی داریم، ما در مورد تو امید فراوانی داریم، نسبت به تو عصیان ورزیده ایم ولی امید داریم که همه آنها را ببوشانی و گذشت نمایی).

۳ - اعمال ناقابل انسانی

گر چه اعمال صالح ارزنده است و در کنار ایمان موجب نجات می باشد، ولی تکیه و اعتماد بر آن شایسته نیست که اگر عنایت الهی نباشد با یک غفلت همه برباد می رود و چون خرمنی می سوزد.

گنهکار اندیشناک از خدای

به از پارسای عبادت نمای

که آن را جگر خون شد از سوز و درد

گر این تکیه بر طاعت خویش کرد

ندانست در بارگاه غنی

که بیچارگی به ز کبر و منی

انسان نباید به هیچ چیز اتکال داشته باشد، نه به خوبی خود که در یک لحظه قلبش

ص: ۱۲۰

۱- ق ۳۸/

۲- دعای ابو حمزه ثمالی.

آلوده می گردد و نه به عمل خویش که در لحظه ای تباهش می سازد، باید به خدا پناه برد که مبادا ما را به خودمان واگذارد،
چه بسا افرادی بودند که در اثر غرور و منیت عمرشان

بر باد رفت و اعمال صالحشان آتش گرفت، نه اعتمادی به نفس اماره است و نه ایمنی از شیطان مکاره، نه دلبستگی به علم و
دانش که با یک بیماری یا سکتة مغزی از بین می رود

و نه اعتماد به تقوا و پرهیز که با یک وسوسه ضربه می خورد بلکه تنها اتکال به خدا و

عنایات او.

ص: ۱۲۱

اشاره

«الهِیَ فَسُرْنِیْ بِلِقَائِكَ یَوْمَ تَقْضِیْ فِیْهِ بَیِّنَ عِبَادِكَ».

ترجمه

معبودم! بنابراین مرا به لقای خودت شادمان نما در آن روزی که میان بندگانت قضاوت می فرمایی.

واژه

سُرْنِیْ: مسرور فرما.

شرح

امام علیه السلام، با توجه به فقره قبلی و امید فراوان به جود خداوندی، از او درخواست بزرگترین آرزو را می نماید و آن عبارت است از لقای الهی که مهمترین خواسته اولیای او

می باشد که اینک قدری بیشتر درباره این نوید با شکوه عرفانی به گفتار می پردازیم:

لقاء الله

لقاء الله آخرین منزل سالکان راه حق و نهایت درجه آرزوی اولیای الهی است، لطیف ترین نکات عرفانی در آن نهفته و پرشکوه ترین سوز و گدازها در مورد آن است.

ص: ۱۲۲

لقای الهی در قرآن کریم بارها به صورتهای گوناگونی مطرح شده است مانند: «لِقَاءِ اللَّهِ» (۱)، «لِقَاءِ رَبِّهِمْ» (۲)، «لِقَاءِ رَبِّكُمْ» (۳)، «لِقَاءِ رَبِّهِ» (۴)، «لِقَاءَنَا» (۵)، «لِقَائِهِ» (۶)، «مُلَاقُوا رَبَّهُمْ» (۷)، «مُلَاقُوا اللَّهَ» (۸)، «مُلَاقُوهُ» (۹)، «فَمُلَاقِيهِ» (۱۰) و «يَوْمَ التَّلَاقِ» (۱۱).

لقای الهی با تعابیر دیگری هم در قرآن کریم مطرح شده است مانند «رؤیت» (۱۲)، «نظر» (۱۳)، «حشر به سوی او» (۱۴) و «ارتزاق در نزد او» (۱۵) که تفاوتی هم ممکن است داشته باشند، حال باید دید معنای «لقاء» چیست و منظور از «لقاء الهی» چه می باشد؟

لقاء از نظر لغت

لقاء عبارت از رو به رو شدن با شیء و مصادف شدن با اوست، راغب می گوید: اللّقاء مُقَابَلَةُ الشیءِ وَ مُصَادَفَتُهُ معاً. (۱۶)

ابن منظور می گوید: قال الأزهري: التَّلَقَّى هو الاستقبال. (۱۷)

تحلیلی در مورد معنای لقاء

«لقاء» انحصار در ملاقات مادی ندارد بلکه نسبت به امور معنوی هم صدق می کند از این رو مشاهده می کنیم واژه هایی که از این ماده گرفته شده است و در امور معنوی به کار

رفته است. ابن منظور (۱۸) و ابن اثیر (۱۹) در مورد «وَلَا يُلَقِّيهِمَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» (۲۰) می گویند: أي

ص: ۱۲۳

۱- انعام / ۳۱؛ عنكبوت / ۵.

۲- انعام / ۱۵۴؛ فصلت / ۵۴.

۳- رعد / ۲.

۴- كهف / ۱۱۰.

۵- يونس / ۷ و ۱۵.

۶- عنكبوت / ۲۳.

۷- بقره / ۴۶.

۸- بقره / ۲۴۹.

۹- بقره / ۲۲۳.

۱۰- انشقاق / ۶.

۱۱- غافر / ۱۵.

۱۲- نجم / ۱۱.

۱۳- قیامه / ۲۳.

١٤- آل عمران / ١٥٨.

١٥- آل عمران / ١٦٩.

١٦- المفردات في غريب القرآن، ص ٤٥٣.

١٧- لسان العرب، ج ١٥، ص ٢٥٦.

١٨- لسان العرب، ج ١٥، ص ٢٥٦.

١٩- النهاية، ج ٤، ص ٢٦٨.

٢٠- قصص / ٨٠.

ما يَعْلَمُهَا وَيُنَبِّئُ عَلَيْهَا وَطَرِيحِي (۱) در ذیل آیه «وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا» می گوید: اَيُّ مَا يَعْلَمُهَا وَيُوقِفُ لَهَا بِالْأَخْذِ وَالْقَبُولِ، در این جا تلقی را به معنای آگاهی و علم که از امور معنوی می باشد منظور نموده اند.

فخر رازی می گوید: لَقِيَ فُلَانٌ جَهْدًا شَدِيدًا وَ لَقِيَتْ مِنْ فُلَانٍ الدَّاهِيَةَ وَ لَاقَى فُلَانٌ

حَمَامَةً (۲).

در قرآن کریم آیات متعددی است که واژه های مشتق شده از لقاء در امور معنوی به کار رفته است، مثلاً خداوند متعال در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (۳) و در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» (۴) و در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (۵). بدیهی است

دریافت حضرت آدم کلمات مبارکه را از خداوند و اللقاء محبت به حضرت موسی و دریافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات قرآنی را یک دریافت مادی نبوده است بلکه فراگیری علمی بوده که دریافتی معنوی می باشد. در این مورد آیات بسیاری است که دلالت بر این گفتار می نماید.

در دعاهاى ائمه اطهار عليهم السلام که نزدیکترین متون نسبت به قرآن کریم و زمان نزول وحی می باشد چنان مطلبی مشاهده می شود. امام سجاده علیه السلام در دعای خود نسبت به خداوند متعال می گوید: «وَتَلَقَيْتَ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ» (۶) و در مورد خودش می گوید: «وَ هَذَا

مَقَامٌ مِنَ اسْتِخْوَى لِنَفْسِهِ... فَتَلَقَاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ» (۷) و نیز می گوید: «...تَلَقَاكَ بِالْإِنَابَةِ» (۸). بدیهی است که برخورد حلیمانه الهی با معصیت کار و برخورد خاشع و منیبانه آدمی با پروردگار برخوردی فیزیکی و لقایی مادی نیست بلکه برخورد و لقایی معنوی است؛ زیرا حلم و خشوع از امور معنوی می باشند.

ص: ۱۲۴

۱- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۵۱.

۳- بقره / ۳۷.

۴- طه / ۳۹.

۵- نمل / ۶.

۶- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۴۵.

۷- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۳۲.

۸- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۱۲.

با توجه به مطالب فوق تفسیر برخی از مفسرین یا سلفیه واژه «لقاء» را منحصرأ به معنای مادی و برخورد دو جسم با یکدیگر به طوری که تماس با هم باشند، عاری از حقیقت می باشد و از این رو لقاء و تلقی در موارد غیر مادی هم به صورت حقیقی به کار می رود، بسیاری از اشتباهات مجسمه و حشویه در تفسیر قرآن کریم و مسائل کلامی از این تنگ نظری سرچشمه می گیرد، زیرا آنها الفاظ را فقط محدود به معانی مادی آن کرده اند.

لقاء کفار

همچنان که در قرآن کریم آیاتی در مورد لقاء الهی برای مؤمنان هست برخی آیات به صورت کلی نسبت به همه انسانها داده است. برای مثال، می فرماید: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ - وَاعْلَمُوا

أَنَّكُمْ مُلاقُونَ» (۱) (از خداوند بر حذر باشید و بدانید که با او ملاقات می کنید) و نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۲) (ای انسان تو توأم با تلاش به سوی پروردگارت روانی و او را ملاقات خواهی کرد).

برخی آیات حتی در مورد منافقین «لقاء» را مطرح نموده است، چنان که می فرماید: «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» (۳) و برخی نسبت به کفار هم داده است مانند آن که کلمات «لِقَاءَنَا» (۴) و «لِقَاءِ رَبِّهِمْ» (۵) و «لِقَائِهِ» (۶) درباره ایشان عنوان شده است.

لقاء آخرت

موضوع لقاء آخرت هم بارها در قرآن کریم مطرح شده است، چنانکه خداوند متعال کفار را مذمت نموده و می فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ

ص: ۱۲۵

۱- بقره / ۲۲۳.

۲- انشقاق / ۶ در برخی از تفاسیر ضمیر «فملاقیه» را به کدحا ارجاع داده اند.

۳- توبه / ۷۷.

۴- یونس / ۷، ۱۱، ۱۵؛ فرقان / ۲۱.

۵- روم / ۸.

۶- کهف / ۱۰۵؛ عنکبوت / ۲۳؛ سجده / ۲۳.

يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱) (و آنان که آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند اعمالشان تباه و باطل شده، آیا جز در برابر آنچه می کردند کیفر خواهند دید؟) موضوع ملاقات آخرت به صورتهای دیگری هم به کار رفته است مانند «لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (۲)، «لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» (۳) و «مُلَاقٍ حِسَابِيَّه» (۴).

لقاء الله چیست؟

مشبهه که گروهی انحرافی می باشند، (۵) لقاء الهی را عبارت از لقاء جسمانی تصور کرده اند، ولی این گمان از جهات متعددی مردود می باشد، زیرا خداوند متعال نه جسم است و نه جسمانی، نه در جهتی قرار می گیرد و نه محدود به مکانی می شود از این رو عموم مفسرین شیعه و اکثر مفسرین اهل سنت با این دیدگاه مخالف بوده و آن را مردود می دانند.

دیدگاه مفسران

مفسر عالی قدر مرحوم امین الاسلام طبرسی، با توجه به این که ملاقات جسمانی را مردود می داند، در ذیل آیه: «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» می فرماید: «ما وعدهم ربهم» یعنی ملاقات می کنند آنچه را که پروردگارشان وعده داده است (۶) و در ذیل آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ» می فرماید: «أى ملاقو جزائه یعنی ثوابه إن أتعتموه و...» یعنی ملاقات می کنید ثواب و پاداش او را اگر اطاعت کردید و عقاب و کیفر او را اگر عصیان نمودید، سپس اضافه می کند که اضافه ملاقات به پروردگار نوعی از مجاز است، یعنی در این جا مضاف که عقاب یا ثواب باشد حذف گردیده است به طوری که در واقع عبارت چنین می باشد «ملاقو ثوابه» (۷).

ص: ۱۲۶

۱- اعراف / ۱۴۷.

۲- جاثیه / ۳۴؛ زمر / ۷۱.

۳- اعراف / ۵۱.

۴- الحاقه / ۲۰.

۵- ر.ک: ملل و نحل، ص ۹۵.

۶- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۷- مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۲۱.

در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» هم می فرماید: «ای ملاق جزاء» یعنی جزای پروردگار را ملاقات می کنید سپس در مورد این که چرا مضاف حذف شده و «ملاق» اضافه به ضمیری شده است که به پروردگار رجوع می نماید، می گوید: لقاء جزاء را خداوند متعال لقاء خود قرار داده است برای اهمیت و احترام بدان

و نیز می گوید: برخی هم گفته اند که پروردگارت را ملاقات می کنی یعنی به سوی حکم و حاکمیت او می روی زیرا در آن هنگام هیچ گونه حکمی غیر از حکم پروردگار وجود ندارد. (۱)

مرحوم فیض کاشانی در ذیل آیه «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ» (۲) می فرماید یعنی ببلوغ الاخره... یعنی زیان کردند آنهایی که نسبت به آخرت و آنچه که مربوط بدان است تکذیب نموده و آن را دروغ دانستند زیرا نعمتهای آن را از دست داده و مستوجب عذاب همیشگی شدند. (۳) و نیز در ذیل آیه «كَلَّا- إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ» از عیون و توحید از امام رضا علیه السلام نقل می کند که:

«إِنَّهُ سَيَّلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى لَا- يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحِلُّ فِيهِ فَيَحْجُبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ وَلَكِنَّهُ يَعْنِي أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ» (۴).

(از امام علیه السلام درباره این آیه سؤال شد حضرت فرمود: خداوند متعال توصیف به مکانی نمی شود که در آن قرار گیرد که در نتیجه بندگان او نسبت به وی در حجابی واقع شوند بلکه مقصود آن است که آنها از ثواب و پاداش پروردگارشان ممنوع می باشند).

همان مفسر در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» هم می فرماید یعنی: انسان تو سعی و جدیت می کنی برای لقاء و دریافت پاداش الهی.

جارالله زمخشری در ذیل آیه «يُظُنُّونَ أَنََّّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» می گوید: ای توقعون لقاء ثوابه و نیل ما عنده و یطمعون فيه یعنی توقع ملاقات ثواب الهی و نیل شدن به آنچه در

ص: ۱۲۷

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۶.

۲- انعام / ۳۱.

۳- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱۲.

۴- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۹۷.

نزد وی می باشد و طمع در آن دارند. (۱)

شهاب الدین آلوسی هم در ذیل همین آیه ابتداء می گوید: لقاء عبارت از وصول یکی از دو جسم به دیگری است به طوری که مماس با آن باشد و سپس می گوید: منظور از ملاقات رب یا ملاقات ثواب اوست و یا دیدار او به عقیده کسی که دیدار را امکان پذیر و

جایز می داند و هر دو هم مضمون و متوقع است. (۲)

فخر رازی در ذیل «مُلاقُوا رَبَّهُمْ» ابتدا نظر برخی از اهل تسنن را به عنوان «بعض الاصحاب» بیان می کند مبنی بر این که این آیه را دلیل بر امکان رؤیت پروردگار گرفته اند

سپس دلایل معتزله را بر رد نظریه آنان ایراد می نماید، بعد می گوید «فاللقاء یراد به

القرب ممن یلقاه علی وجه یزول الحجاب بینهما» لقاء عبارت از نزدیکی به ملاقات شونده است به طوری که حجاب از بین ملاقات کننده و ملاقات شونده برداشته شود و عباراتی را برای این منظور می آورد. سپس مجدداً به نظریه مخالف پرداخته و می گوید: قال الاصحاب: لقاء در اصل لغت عبارت از وصول یکی از دو جسم به دیگری است به طوری که با سطح آن مماس شود، از این جهت گفته می شود این شیء با آن شیء ملاقات نمود در صورتی که با آن مماس شود و متصل گردد.

بعد می گوید چون ملاقات بین دو جنسی که مدرک باشند باعث حصول ادراک یکدیگر می گردد، لازم است آن را حمل بر ادراک کنیم هنگامی که ممکن نباشد آن را حمل بر تماس و مماسه نماییم؛ زیرا اطلاق لفظ سبب بر مسبب از قوی ترین وجوه اعجاز می باشد، بنابراین باید لفظ «لقاء» را حمل بر ادراک نماییم؛ (قهراملاقات پروردگار به

معنای درک پروردگار و علم به او می شود) البته در مواردی که امکان پذیر نباشد باید قائل

به اضممار شد مانند آیه مبارکه «فَاعْتَبِهِمْ

نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» که درباره منافقان

است؛ زیرا منافق پروردگار را نمی بیند قهرام باید منظور ملاقات حساب یا حکم پروردگار باشد، ولی در ارتباط با مؤمن و جمله «أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبَّهُمْ» نیازی به صرف لفظ از ظاهرش

ص: ۱۲۸

۱- جار الله محمود بن عمر زمخشری، تفسیر کشاف، جزء ۱، ص ۱۳۴.

۲- شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۸.

و اضممار نمی باشد و ناچار باید «لقاء» را حمل به لقاء الله نماییم.^(۱)

مرحوم صدرالمآلهین شیرازی در ذیل «مُلاقُوا رَبَّهُمْ» فصلی را مطرح می نماید به عنوان «کلام فی رؤیته تعالی» پس از آن که به بیان گفته های فخر رازی می پردازد سرانجام می فرماید که: از طریق علمی نمی توان به حقیقت لقاء رسید از این رو آنهایی که خواسته اند از این طریق راه پیمایی کنند بدین نتیجه رسیده اند که یا باید اعتقاد به رؤیت الهی با همین چشم پیدا کرد و یا لقاء را حمل به لقاء ثواب کرده اند و هر دو در بیراهه هستند.

سپس اظهار می دارد که اگر از مسیر ریاضت و خضوع و خشوع و صبر و صلوه حرکت کنی به واسطه انوار شارقه الهی می فهمی که کلیه موجودات به صورت فطری و جبلی متوجه به پروردگار هستند و به صورت جوهری به سوی او سالک می باشند از این رو همان طور که مبدأ خداوند متعال است منتهی هم او می باشد و همچنان که علت فاعلی اوست علت غایی هم اوست.^(۲)

البته ملاصدرا به صورت مفصل مطالب خویش بر پایه مبانی خود در همین مورد بیان می کند که ما در این نوشتار در صدد تحلیل و تبیین و نقض و ابرام آن نمی باشیم.

عارف والا مقام مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی پس از آن که بیان می فرماید که در قرآن مجید متجاوز از ۲۰ جا عبارت «لقاء الله» وارد شده است درباره معنای آن، دو دیدگاه را مطرح می فرماید: یکی عبارت از تنزیه پروردگار مبنی بر این که خدا را به هیچ

وجه نمی توان شناخت^(۳)، دوم آن که معرفت ذات و کنه آن امکان پذیر نیست، ولی شناخت اسماء و صفات الهی به صورت اجمالی ممکن می باشد.

سپس در مورد «لقاء الله» اظهار می دارد که: طایفه ای از متکلمین و علمای اعلام که مذاق اول را دارند از آیات جواب داده اند به این که مراد از لقاء الله مرگ و لقای ثواب الهی

ص: ۱۲۹

۱- تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۵۱.

۲- صدر المتألهین محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳- این نظریه کاملاً در مقابل نظریه تشبیه قرار گرفته است که خداوند متعال را حتی در جسمانیت تشبیه به اجسام مادی می نماید.

است، ولی این جواب را طایفه دوم رد کرده اند به این که اگر مراد از لقاء الله ملاقات مرگ

و یا رسیدن به ثواب الهی باشد لازم می آید که استعمال لفظ در معنای حقیقی نبوده و بلکه در معنای دیگری غیر معنای حقیقی لفظ به طور (مجاز) استعمال شده باشد، زیرا واضح است که ملاقات خدا معنایی است غیر از مرگ و یا ملاقات ثواب و پاداش اعمال و این گونه استعمال نه تنها استعمال مجازی است بلکه استعمال در معنای مجازی بعید هم خواهد بود و اگر بناست که معنای حقیقی لفظ اراده نشود و ناچار از اراده معنای مجازی می باشیم در این صورت اولویت با معنای مجازی قریب است نه معنای مجازی بعید و معنای مجازی قریب در این مورد عبارت است از یک درجه و یک مرتبه از ملاقات که ممکن الوجود را با واجب الوجود شرعا جایز است اگر چه در عرف عام آن را لقای حقیقی نگویند.

و علاوه بر این می گوئیم: بنا بر آنچه تحقیق شده، الفاظ برای روح معانی وضع شده است خصوصیات و معانی دخالتی در موضوع له الفاظ ندارند مثلاً کلمه (میزان) وضع شده است برای آن چیزی که اشیاء با آن سنجیده شود و خصوصیت دو کفه داشتن ترازو مثلاً یا بقیه خصوصیات ترازو در موضوع له لفظ میزان دخالتی ندارد، فلذا می بینیم که

انواع و اقسام مختلف ترازوها اختراع شده است که استعمال کلمه میزان در همه آنها استعمال در معنای موضوع له است و استعمال حقیقی است پس بنابراین معنایی که لفظ میزان برای آن وضع شده که میزان حرارت بدن و حرارت هوا و یا رطوبت آن را تعیین می کند و وسایلی برای سنجش هوا و یافشار خون و یا سرعت سیر و سایر وسایل نقلیه و انواع و اقسام وسایل سنجش که شاید تعدادشان به صدها و هزارها برسد همه این معانی (موضوع له) کلمه میزان است و استعمال آن کلمه در هر یک از این معانی استعمال حقیقی است و همچنین است بقیه الفاظ عامه از قبیل صراط و نور و ثواب و عقاب و...

یکی از این الفاظ کلمه (لقاء) است که برای روح ملاقات وضع شده بدون آن که خصوصیتی از ملاقات در آن دخیل باشد بنابراین ملاقات جسم با جسم یکی از افراد ملاقات است و ملاقات روح با روح یکی دیگر از مصادیق آن است و همچنین ملاقات

هر معنایی با معنایی دیگر حقیقتاً ملاقات است، ولی هر کدام به گونه ای که لایق حال ملاقات کننده و ملاقات شونده باشد پس ملاقات جسم با جسم به طوری است و ملاقات روح با روح به طوری دیگر و همچنین سایر معانی.

بنابراین می توان گفت که معنای ملاقات ممکن الوجود با خداوند جلیل هم روح ملاقات در او حقیقتاً هست و لکن نحوه آن هم لایق این ملاقی (ملاقات کننده) و ملاقی (ملاقات شونده) است و آن عبارت از همان معنی است که در ادعیه و اخبار از آن به لفظ وصول و زیارت و نظر بر وجه و تجلی و دیدن قلب و تعلق روح تعبیر شده است و از ضد آن به فراق و بُعد و حرمان تعبیر می شود. (۱)

مشابه این گفتار مطلبی است که مرحوم علامه طباطبایی در مورد وضع الفاظ در معانی می فرمایند: خلاصه آن که وضع الفاظ در معانی خاص برای هدف و منظوری است که ملحوظ شده و در هر جا آن هدف و غرض وجود داشته باشد آن لفظ صادق است، مثلاً واژه «میزان» برای هدفی است که عبارت از توزین باشد، از این رو هم به ترازو میزان گفته می شود و هم به حرارت سنج. (۲)

آیه الله العظمی خمینی پس از رد نظریه اضممار و همچنین امتناع احاطه به کنه ذات الهی در مورد لقای الهی می فرماید: پس از تقوای تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و

رفض نشأتین و قدم بر فرق انیت و انانیت گذاشتن و توجه تام و اقبال کلی به حق و اسماء

و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیّه گردد و حجاب های غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود و فانی در اسماء و صفات گردد و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند و در این حال بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمایی و صفاتی خرق گردد و به تجلیات ذاتی عینی

ص: ۱۳۱

۱- آیه الله حاج میرزا جواد ملکی، رساله لقاء الله، ترجمه سید احمد فهری، ص ۵ - ۷.

۲- تفسیر المیزان، مقدمه.

نائل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس حق ببیند و در این مشاهده احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق ببیند. (۱)

فقید مرحوم علامه طباطبایی: ابتدا رؤیت خداوند را با این چشم مادی رد می کند سپس می فرماید در عین حال قرآن کریم در جایی می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۲) و در جایی دیگر هم می فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (۳) و در موارد متعددی هم اشاره به لقاء الله کرده است بعد به صورت سؤالی مطرح می کند که آیا منظور از رؤیت همان طور که برخی گفته اند همان علم ضروری است که به واسطه مبالغه در ظهور، رؤیت نامیده شده است یا خیر؟

در پاسخ این سؤال می فرماید: رؤیت و لقاء و نظر چیزی برتر حتی از علم ضروری می باشد و سپس می افزاید ما هر علم ضروری را رؤیت نمی گوئیم مثلاً- علم ما به وجود ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و یا به وجود لندن و واشنگتن گرچه علمی ضروری است، ولی رؤیت گفته نمی شود، می گویی علم به وجود ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام دارم، ولی نمی گویی آنها را می بینم و می گویی علم به وجود لندن و واشنگتن دارم، ولی نمی گویی آنها را می بینم، مهمتر از اینها در مورد بدیهیات اولیه مانند این که عدد یک نصف عدد دو است و عدد چهار زوج می باشد گرچه علم ما ضروری است، ولی اطلاق رؤیت بر آنها نمی شود.

فقط از علمی که ما نسبت به خود و احساسات درونی خود مانند حبّ و بغض و تصمیم و اراده داریم می توانیم تعبیر به رؤیت کنیم، در این علم هیچ گونه جهتی وجود ندارد بلکه انسان در اندرون و ذات خویش وجدان می کند و آنرا می یابد و به تعبیر دیگر

آنرا می بیند، در چنین رؤیتی هیچ گونه جهت خارجی و زمانی و مکانی دخالت ندارد بلکه به تمام وجود آن را درک می کند و می بیند.

ص: ۱۳۲

۱- رساله لقاء الله، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۲- قیامه / ۲۲ - ۲۳.

۳- نجم / ۱۱.

مرحوم علامه فقید می فرماید که رؤیت الهی و نظر به او و لقاء او از این قبیل است که به مراتب بالا-تر و روشن تر از علم ضروری و ادراکی می باشد که فخر رازی ها می گویند سپس استدلال می کند به آیه مبارکه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (۱).

(آیا کافی نیست که خداوند متعال گواه بر هر چیز است؟ آگاه باشید که آنها (کافران) از لقاء پروردگارشان در شک و شبهه هستند، آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد).

این آیه از طرفی خداوند متعال را شاهد بر هر چیز و حاضر بر آن معرفی می کند و از سویی محیط بر هر چیز بدون آن که اختصاص به زمان و مکان و جهتی داشته باشد، از این رو در مورد پیامبر اکرم هم می فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (۲).

(دروغ نگفته دل، آنچه را که دیده) خداوند در این آیه رؤیت را به دل پاک پیامبر نسبت می دهد.

علامه فقید می فرماید: با توجه به این مطالب روشن می شود که خداوند متعال در کلام خود نوعی از رؤیت و مشاهده را اثبات می نماید که غیر از رؤیت حسی و با چشم می باشد. مانند آن که می گوید: «كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَسَرَوْنَ الْجَحِيمِ» (۳) آن دیدار نوعی شعور و درک انسان به خود چیز است بدون آن که وسیله ای حسی یا حتی فکری را به کار برد، دیدار خداوند هم از این نوع دیدار است یعنی نوعی درک و شعور نسبت به

پروردگار خود می باشد غیر از اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به او پیدا می کند

بلکه در آن درک و شعور خدا را وجدان می کند بدون حجاب و مانع و تنها اشتغال به خود و گناہانی که انجام داده است او را از این وجدان غافل می نماید.

سرانجام می فرماید: و آنچه که از کلام پروردگار متعال ظاهر می شود، این گونه علم که به «رؤیت» و «لقاء» تعبیر می شود تنها برای بندگان صالح پروردگار در قیامت تحقق

ص: ۱۳۳

۱- فصلت / ۵۳ - ۵۴.

۲- نجم / ۱۱.

۳- تکوین / ۵ - ۶.

می یابد همان طور که می فرماید: چهره هایی در آن روز زیبا و با طراوت هستند، بر پروردگار خود نگاه می کنند، آنجا جایگاه تشریف به این شرف و تشریف بدان است. اما در این جهان در حالی که انسان گرفتار بدن بوده و غرق در حوائج طبیعی آن می باشد، سالک در مسیر لقاء، علم ضروری به آیات پروردگارش می باشد و تلاش می کند که پروردگارش را ملاقات کند، او هنوز در مسیر علم است و این علم کامل نمی شود تا آن که

خدایش را ملاقات کند که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۱).

رؤیت الهی

در مورد رؤیت الهی و دیدار او سخن بسیار است، در آغاز باید توجه داشت که دیدار خداوند با این چشم ظاهری امکان پذیر نیست؛ زیرا پروردگار دارای جسم نیست و محدود به مکان خاصی نمی باشد و در جهت محدودی هم قرار نمی گیرد. همان طور که می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۲) (چشم ها او را درک نمی کند و او به دیده ها احاطه دارد) و نیز به حضرت موسی کلیم با قطعیت هرچه تمامتر فرموده است: «لَنْ تَرَانِي» (۳) (هرگز نخواهی دید مرا) از این رو رؤیت الهی هر کجا گفته می شود منظور رؤیت معنوی و دیدار با دل می باشد و در این مورد روایات بسیاری از ائمه هدی علیهم السلام روایت شده است همچنان که در دعاها مورد درخواست آنان بوده است، ولی در قرآن کریم به آیه ای برخورد می کنیم که می فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (۴) (دروغ نگفته

است دل نسبت به آنچه دیده).

در مورد فهم آیه مزبور گفتگو بسیار است در این که پیامبر اکرم چه چیز را دیده است آیا خداوند را یا وحی، یا جبرائیل و یا آیات کبرای الهی را بین مفسرین اختلاف وجود دارد که اینک به پاره ای از آنها اشاره می شود (البته باید توجه داشت که برخی از مصادیق

قابل جمع می باشند).

ص: ۱۳۴

۱- تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۴۱.

۲- انعام / ۱۰۳.

۳- اعراف / ۱۴۳.

۴- نجم / ۱۱.

شیخ طبرسی در ذیل همین آیه ابتدا می فرماید: معنای آیه این است که دل پیامبر تکذیب نکرد آنچه را که با چشم خودش دیده بود سپس به نقل تفاسیر می پردازد و می گوید:

از امیرمؤمنان و ابن عباس نقل شده که فرمودند: پیامبر پروردگارش را با دل خود مشاهده کرد و در توضیح آن می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آیاتی که مشاهده کرده بود علم یقینی پیدا کرد همچنان که ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي» (۱) گر چه هم قبلاً علم داشت. از ابن مسعود و عایشه و قتاده نقل می کند که گفتند: پیامبر اکرم جبرائیل علیه السلام را مشاهده کرد از حسن نقل می کند که گفته است مرئی پیامبر ملکوت الهی بوده است و از ابوذر و ابوسعید و مجاهد و عکرمه هم روایت می کند که مرئی رسول اکرم نوری بوده است. (۲)

مراغی می گوید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»، یعنی تکذیب نکرد قلب پیامبر آنچه را که با چشمش دیده بود از صورت جبرائیل یعنی وقتی پیامبر جبرائیل را مشاهده کرد دل او نگفت که من تو را نمی شناسم. (۳)

علامه طباطبایی در آغاز می فرماید: همان طور که نسبت به زبان و گفتار واژه «کذب» به کار می رود نسبت به خطای قوه مدرکه هم کذب گفته می شود. بنابراین نفی کذب از قوه مدرکه یعنی قلب پیامبر نسبت به آنچه را که دیده بود دروغ نگفت یعنی دیدار قلبی در آنچه دیده بود دیداری صادقانه بود.

سپس توضیح می دهد که نسبت رؤیت به قلب مشکلی ندارد؛ زیرا انسان دارای نوعی ادراک شهودی می باشد غیر از ادراک حسی و حتی ادراک باطنی مانند تحویل و تفکر، مثلاً هر یک از ما نسبت به نفس خویش و خصوصیات نفسانی خود مانند سامعه و

ص: ۱۳۵

۱- بقره / ۲۶۰.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۴.

۳- تفسیر المراغی، ج ۲۷، ص ۴۸.

شامه و ذائقه و حتی متخیله و متفکره ادراک داریم و این خصوصیات و ویژگیها را در نفس خود مشاهده می کنیم، بنابراین مشکلی ندارد که پیامبر اکرم آنچه را که دیده است در دل هم مشاهده کند و مرئی او افق اعلی و آیات کبرای الهی باشد.

از طرفی دیگر هم مشکلی ندارد که مرئی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خداوند متعال باشد و رؤیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او تعلق گیرد زیرا رؤیت عبارت از دیدار قلبی می باشد و دیدار قلبی غیر از دیدار بصری است که در حق پروردگار متعال محال می باشد. (۱)

دیدگاه اخبار

در مورد رؤیت پیامبر اکرم، روایات با صرف نظر از اسناد آنها گوناگون است برخی از روایات در ذیل آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» دیدار پیامبر را دیدار قلب بیان کرده اند و رؤیت شده را خداوند، مانند روایتی که در المثنور (۲) از پیامبر اکرم نقل کرده و توحید صدوق از امام کاظم علیه السلام (۳) و برخی از روایات هم رؤیت را دیدار چشم بیان کرده اند و رؤیت شده را آیات الهی مانند روایت کافی از امام رضا علیه السلام (۴) بنا بر مضمون روایات اول معنای آیه این می شود که قلب پیامبر نسبت به آنچه را که دیده است دروغ نگفته و بنا بر

روایت دوم یعنی قلب پیامبر آنچه را که چشم او دیده است دروغ ندانسته و تکذیب نکرده است.

نتیجه

در آغاز باید توجه نمود که آیه فوق در زمره آیاتی در سوره «النجم» قرار گرفته است و با توجه به آیات قبل و بعد آن، چه از نظر ظاهر و بازگشت ضمائرها و چه از نظر محتوی تا

اندازه ای رمز گونه است؛ زیرا مردم معمولی استعداد فهم و دریافت عالی ترین مدارج عرفانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدان نائل شده بود ندارند، و اما آنچه در فهم آیه مبارکه «مَا

ص: ۱۳۶

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹ - ۳۰.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴ - ۳۵.

كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» از آیه مزبور با توجه به آیه قبل «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عِبَادِهِ مَا أَوْحَىٰ» استفاده می شود این است که مشهود پیامبر خداوند متعال بوده است البته با رؤیت قلبی ولی از آیات بعد مانند «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَىٰ» و همچنین «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَىٰ» و نیز «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»^(۱) استفاده می شود که مرئی غیر خداوند متعال بوده است؛ زیرا خصوصیات زمانی و مکانی مشهود و جسمانی شاهد را بیان می کند.

توضیح مطلب این که از طرفی پیامبر اکرم با دیده قلب همیشه خداوند متعال را می دید و اختصاص به دو مرتبه نداشت که بفرماید «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ» و خداوند مستولی بر همه جا است و اختصاص به سدره المنتهی ندارد و انحراف بصری هم درباره پروردگار موردی ندارد؛ زیرا «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^(۲) و از طرفی دیگر

هم واژه «زاغ و طغی» مناسب با چشم است که جنبه جسمانی دارد بنابراین آیات تناسب با اخبار و تفاسیری دارد که می گویند پیامبر اکرم جبرائیل علیه السلام را دو مرتبه به صورت اصلی خود دید، یکی در اوایل بعثت و دیگری در شب معراج و در بقیه اوقات به صورت انسانی مشاهده می فرمود.

رؤیت جبرائیل با رؤیت آیات کبرای الهی هم قابل جمع می باشد؛ زیرا خود جبرائیل هم آیه کبرای الهی است همچنان که سدره المنتهی و جنه المأوی هم از آیات او می باشند.

دو نکته در مورد رؤیت الهی

در مورد رؤیت الهی در روایات و احادیث دو نکته به صورت کاملاً مشخص بیان شده است، اول آن که خداوند متعال با دیده جسمانی به هیچ وجه رؤیت نمی شود، چه در دنیا و چه در آخرت. در این مورد روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار صادر شده است و در کتب حدیثی و کلامی مطرح گردیده به طوری که ثقة الاسلام شیخ

ص: ۱۳۷

۱- نجم / ۱۰ - ۱۸.

۲- انعام / ۱۰۳.

کلینی بابی را به عنوان «فی ابطال الرؤیه» بدین منظور اختصاص داده است. (۱)

نکته دوم این که با دیده دل می توان خداوند متعال را مشاهده کرد، این رؤیت برای نبی اکرم و ائمه اطهار در همین جهان وجود داشته و برای صالحان و نیکوکاران در آخرت امکان پذیر می باشد.

یعقوب بن اسحاق می گوید: خدمت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم مبنی بر این که چگونه انسان پروردگارش را عبادت می کند در صورتی که او را نمی بیند؟!

امام علیه السلام در پاسخ نوشت که یا ابو یوسف، سید و مولی و منعم بر من و پدرانم (یعنی خداوند متعال) اجل و برتر از آن است که دیده شود.

می گوید: پرسیدم که آیا رسول اکرم پروردگارش را دیده است؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ مَا أَحَبَّ».

(خداوند متعال آنچه را که از نور عظمتش می خواست به قلب پیامبرش نشان داد و اشراق نمود). (۲)

شخصی به نام ذعلب یمانی به امیر مؤمنان گفت که آیا پروردگار خود را دیده ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أفأعبد ما لا أرى»، آیا عبادت می کنم چیزی را که نمی بینم!؟

گفت: چگونه او را می بینی؟

امام فرمود: «لَأَتَدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ». (۳)

(دیده ها هرگز او را آشکارا نمی بینند ولی دلها او را با حقیقت ایمانی در می یابند).

سپس امام علیه السلام تعدادی از صفات خداوند را که گویای ویژگیهای او می باشد بیان فرمود.

مشابه این موضوع از ائمه دیگر مانند امام باقر علیه السلام (۴) و امام صادق علیه السلام (۵) هم روایت شده

ص: ۱۳۸

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۷ - ۵۴، روایات ۲ و ۸ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۴.

٤- اصول كافي، ج ١، ص ١٣١.

٥- بحار الأنوار، ج ٤، ص ٣٣.

است.

در مورد رؤیت پیامبر اکرم انوار عظمت الهی را با قلب خویش احادیثی روایت شده است از جمله امام هشتم علیه السلام خاطره شب معراج را از پیامبر اکرم نقل می کند که فرمود:

خداوند متعال آنچه را که دوست داشت از نور عظمت خود به من نشان داد. (۱)

هنگامی که از امام صادق علیه السلام سؤال می شود که آیا پیامبر اکرم خداوند را دیده است، امام می فرماید: آری، خداوند را با قلبش دیده است. (۲)

خلاصه همان طوری که امام صادق علیه السلام در روایت معاویه بن وهب توضیح می دهد دیدار به دو قسم است، دیدار با دل و دیدار با چشم، دیدار با چشم را نسبت به خداوند محال می داند و کفر می باشد و دیدار با دل را صحیح می داند و حقیقت (۳).

نظر به پروردگار

خداوند متعال می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (۴) (چهره هایی در آن روز شادمان بوده و می درخشند، به پروردگار خود می نگرند) در مورد آیه فوق گفتگو بسیار است که اینک به صورت اختصار به بیان آن می پردازیم.

«ناضره» را مفسرین ترجمه کرده اند به باز، بشاش، شادمان و درخشنده. (۵) فخر رازی در ذیل واژه ناضره می گوید: اقوال مفسرین گوناگون است، ولی از نظر معنی مشابه و یکسان می باشد سپس می گوید در تفسیر ناضره گفته اند: مسروره، ناعمه، مضیئه، مسفره، مشرقه، بهجه. (۶)

دیدگاه مفسران

در مورد نظر به پروردگار شیخ طبرسی می فرماید: مفسرین به دو گروه تقسیم شده اند،

ص: ۱۳۹

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۴.

۴- قیامه ۲۲/ - ۲۳.

۵- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

۶- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۲۲۶.

برخی نظر را به معنای نگاه کردن ترجمه کرده اند و برخی به معنای انتظار کشیدن.

از گروه اول، برخی گفته اند به ثواب پروردگار می نگرند و برخی گفته اند به خود خداوند نگاه می کنند. سپس مرحوم طبرسی به رد نظریه اخیر می پردازد و دلایل بطلان آن را بیان می فرماید.

گروه دوم هم دارای نظریات گوناگونی هستند، برخی گفته اند معنایش آن است که منتظر ثواب پروردگار می باشند و بعضی گفته اند که امید به تجدید کرامات الهی را دارند

و پاره ای هم گفته اند که معنای «ناظره» آن است که از هر کسی دل بریده و انتظار عنایت

خداوندی را دارند، و سپس بدین صورت توضیح می دهد: همان طوری که در دنیا انتظار متفاوت است برخی به خداوند نظر دارند، بعضی به قدرت و پاره ای به تجارت... در روز قیامت هم عده ای از همه کس بریده و فقط طمع به عنایت الهی دوخته اند و از این رو به آنها «الی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» گفته می شود. (۱)

فخر رازی ابتدا اشاره به دو دیدگاه متقابل اهل سنت می نماید یکی عامه اهل تسنن که با این آیه اثبات رؤیت پروردگار را می نمایند و دیگر معتزله و سپس به دیدگاه معتزله

پرداخته و آن را در دو مرحله و مقام بیان می کند، یکی آن که می گویند: ظاهر آیه دلالتی

بر رؤیت الهی ندارد و دیگری آن که بر فرض دلالت آن را توجیه می نمایند.

در توضیح گفتار نخستین دلایلی می آورند، از جمله می گویند: که نظر غیر از رؤیت است بلکه مقدمه ای برای رؤیت می باشد و از این رو آیه دلالتی بر رؤیت الهی ندارد و در

مورد گفتار دوم یعنی تأویل آیه، آن را از سه جهت تأویل کرده اند، یکی آن که ناظره به

معنای منتظره است، همچنان که قرآن کریم در مورد داستان ملکه سبا و حضرت سلیمان از قول ملکه سبا می گوید «وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» (۲) (من

هدیه ای برای ایشان می فرستم و صبر می کنم تا این که بینم افرادی را که فرستاده ام چه پیامی را می آورند) دومی آن که مضاف در آیه حذف شده است و معنای عبارت آن است که «الی ثواب ربها ناظره» سومی آن که «ناظره» به معنای آن است که رغبت به احدی غیر

ص: ۱۴۰

از خداوند را ندارند و درخواست از احدی غیر از او را نمی کنند و فقط نظر به او دارند همان طور که در روایت هم می فرماید: «أعبد الله كأنك تراه» (خداوند را عبادت کن

آنچنان که او را می بینی) اهل قیامت هم به واسطه این که فقط تضرع به سوی پروردگار دارند و از همه کس بریده اند درباره آنها گفته می شود: گویا دارند به خداوند می نگرند.

فخر رازی به صورت مبسوطی به نقض و ابرام مطالب می پردازد که برای رعایت اختصار از بیان آن خودداری می شود. (۱)

مراغی در ذیل آیه مزبور می گوید: یعنی به پروردگارشان به صورت عیان و بدون حجاب نگاه می کنند، عامه اهل تسنن گفته اند: منظور از این آیه همان است که مدلول اخبار متواتره صحیحی می باشد که می فرماید بندگان الهی در روز قیامت به پروردگارشان نگاه می کنند همچنان که به ماه شب چهارده نگاه می کنند، ابن کثیر گفته است، این موضوع مورد اجماع اصحاب و تابعین و گذشتگان اسلامی است همچنان که مورد اتفاق بین پیشوایان اسلام و رهبران مردم می باشد.

مراغی بعد از این گفتار به نقل دو روایت می پردازد:

۱ - صحیح بخاری که گفت: «إنکم سترون ربکم عیانا»، شما پروردگارتان را به صورت وضوح مشاهده خواهید کرد.

۲ - مردمی به رسول اکرم گفتند که یا رسول الله، آیا در روز قیامت پروردگار خود را مشاهده می کنیم؟

فرمود: «هل تضارون فی رؤیه الشمس و القمر لیس دونهما سحاب»؟ آیا شما از دیدن خورشید و ماهی که در مقابل آنها ابری نباشد زیان می بینید؟!

گفتند: خیر

فرمود: «فإنکم ترون ربکم کذلک»، شما پروردگارتان را همچنان مشاهده می کنید.

مراغی سپس به نظریه انتظار و نقض و ابرام آن می پردازد. (۲)

ص: ۱۴۱

۱- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۲۲۶.

۲- تفسیر المراغی، ج ۲۹، ص ۱۵۲.

علامه طباطبایی در ذیل آیه مذکور می فرماید: همچنان که از نظر برهان و همچنین از دیدگاه اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام روشن و مبرهن است منظور از نظر در این جا نظر حسی نیست بلکه مراد نظر قلبی و رؤیت دل با حقیقت ایمان می باشد سپس می فرماید: اولیای الهی در روز قیامت دل‌هایشان تنها متوجه پروردگارشان می باشد و هیچ گونه مشغله دیگری ندارند که آنها را از خداوند باز دارد برای آن که کلیه اسباب و وسائط قطع

می باشد، در موقفی قرار نمی گیرند و از مرحله ای عبور نمی کنند مگر آن که رحمت الهی

شامل آنها می شود «وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ» (۱) (در آن روز قیامت آنها از ترس ایمن هستند) و مشهدی از مشاهد بهشت را مشاهده نمی کنند؛ و متنعم به نعمتی از نعمتهای بهشت نمی شوند مگر آن که پروردگارشان را مشاهده می کنند؛ زیرا به چیزی نمی نگرند مگر آن که آن را آیت و نشانه پروردگار می دانند و نظر به آیه و نشانه از جهت آن که آیه و نشانه است نظر به صاحب آیه و دیدار آن می باشد. (۲)

دیدگاه روایات

احادیث را می توانیم به دو دسته تقسیم کنیم ۱ - احادیثی که از طرق اهل تسنن نقل شده است ۲ - احادیثی که از طرق شیعه روایت شده است.

از احادیث مروی از طرف اهل تسنن به بیان دو حدیث می پردازیم:

۱ - جریر بن عبدالله می گوید: خدمت رسول اکرم نشسته بودیم که آن حضرت به ماه شب چهارده نگاه نمود و فرمود: شما به محضر پروردگارتان شرفیاب می شوید و او را مشاهده می کنید همان طور که این ماه را می بینید. (۳)

۲ - صهیب از پیامبر اکرم روایت کرده که فرمودند: از بهشتیان حجاب برداشته

ص: ۱۴۲

۱- نمل / ۸۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

۳- التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول، ج ۵، ص ۴۲۲ رواه الشیخان والترمذی.

می شود و چیزی محبوب تر برای آنها از نگاه بر پروردگارشان نمی باشد. (۱)

احادیث مروی از طرق شیعه را هم می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱ - سید عبدالعظیم حسنی حدیثی را از امام هشتم علیه السلام روایت می کند که حضرت در ذیل آیه فرمود: چهره هایی می درخشند و انتظار پاداش پروردگارشان را می برند. (۲)

۲ - امیر مؤمنان در جواب زندیقی می فرماید: پس از فراغت از حساب، اولیای الهی در نهی غسل می نمایند و از نهر دیگری می آشامند، چهره های آنها سپید گشته و هر گونه آلودگی از آنها زدوده شده سپس به آنها دستور ورود به بهشت داده می شود بعد از آن امام می فرماید: از این مقام بدان می نگرند که خداوند چگونه پاداش به آنها می دهد. (۳)

نکته قابل توجه آن است که از برخی از روایات منقول از طرف اهل تسنن تجسیم استفاده می شود ولی در احادیث شیعه اصرار بر آن است که از تجسیم و تشبیه پرهیز شود و خداوند را منزّه از رؤیت جسمانی معرفی نماید از این رو در تفسیر آیه قائل به اضممار شده اند.

تحلیل مرحوم علامه مجلسی

علامه بزرگوار در مقابل افرادی که آیه فوق را دلیل بر جواز رؤیت پروردگار گرفته اند چهار جواب به صورت زیر می دهد ۱ - ناظره به معنای منتظره است ۲ - مضاف در عبارت حذف شده است یعنی منتظر ثواب پروردگار هستند ۳ - در عبارت آیه «الی» به معنای «عند» است یعنی به نزد پروردگار می نگرند ۴ - نظر به

پروردگار کنایه از نهایت درجه معرفت است همان طوری که در فرمایش رسول اکرم است: «اعبد الله كأنک تراه» (۴).

محدث و علامه بزرگوار در پایان بخش، عقیده شیعه را بدین صورت بیان می کند: محال بودن «رؤیت الهی» مطلقاً از مذهب اهل بیت معلوم و مبرهن است و به اتفاق مخالف و مؤلف اجماع شیعه بر آن است و آیات قرآن کریم هم دلالت بر آن داشته و

ص: ۱۴۳

۱- التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۴۲۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۲.

۴- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸ - ۲۹.

دلایل مبرهن هم گواهی بدان می دهد. (۱)

منظور اصلی روایت هم آن است که دیدار خداوند را با چشم فیزیکی رد کند و گرنه ثواب و یا انتظار ثواب الهی با دیدار قلبی و مشاهده معنوی قابل جمع است، زیرا ثواب زاهد و عابد بهشت است و نعیم آن و ثواب ولی خدا اضافه بر نعمتهای بهشتی دیدار معنوی الهی می باشد. (۲)

در همین مورد حدیثی را بخاری و ترمذی بدین صورت روایت کرده اند:

از پیامبر اکرم روایت شده است: در روز قیامت از بهشتیان، آنهایی که دارای مقامی پایین هستند به باغها و همسران و خدمتکاران و تختهای خویش که تا انتهای آنها هزار سال فاصله است نگاه می کنند و آنهایی که دارای مقامی والاتر می باشند به خداوند متعال می نگرند سپس آیه مقدسه را تلاوت فرمود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ». (۳)

نتیجه

به طور کلی در مورد سه واژه لقاء، رؤیت و نظر به پروردگار با صرف نظر از نظریه تجسیم و تشبیه که کاملاً مردود می باشد سه دیدگاه وجود دارد: اضممار، ادراک، شهود.

در مورد دیدگاه های مزبور با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شده است مطالب زیر به نظر می رسد:

۱ - معانی الفاظ محدود به معانی مادی آنها نیست، بلکه با عنایت به روح معانی و اهدافی که الفاظ برای آنها وضع شده است دارای معانی وسیع تر و گسترده تر از معانی

ص: ۱۴۴

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۶۱.

۲- لازم به تذکر است که در برخی از روایات گفته شده است: منظور از نظر به پروردگار نظر به رسول پروردگار است. گر چه نظر به رسول خداوند بسیار ارزنده است، ولی این آیه شامل خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم می شود، آیا رسول خدا به چیزی می نگرد؟ اگر خواسته باشیم بین روایات جمع کنیم باید بگوییم روایات ناظر به مراتب است که عالی ترین آنها رؤیت الهی و نظر به او می باشد.

۳- التاج الجامع للأصول، ج ۴، ص ۲۷۸.

مادی می باشند، مثلاً- قرب تنها قرب مادی نیست و لقاء منحصر به لقاء مادی نمی باشد، همچنین وجه مادی نیست و معیت مادی نمی باشد.

۲- محدود نگری در معانی الفاظ سبب شده است که برخی قائل به تشبیه گشته و عده ای هم متمسک به تأویل و توجیه شده اند، ولی با تحلیل فوق دریچه وسیعی به روی تفسیر باز می شود که در نتیجه از طرفی از اشتباه مشبّهه جلوگیری می شود و از سوی هم

نیاز به اضممار و مجاز و تأویل وجود نخواهد داشت.

۳- اضممار برخلاف ظاهر و اصل است و فقط در صورتی که ضرورت اقتضا کند می توان تمسک بدان جست، آن جایی که ظاهر منافات با اصول مسلمة اعتقادی و دینی داشته باشد، ولی با توجه به وسعت دائره الفاظ و شمول آنها به معانی معنوی نیازی به اضممار نیست تا آن که در آیات لقاء خداوند و نظر به او بگوئیم مقصود لقاء ثواب خداوند و یا نظر به ثواب او می باشد.

۴- در صورت اختلاف روایات، باید توجه به روایتی داشت که مؤید به ظاهر قرآن است، نه آن که ظاهر آیات قرآن را توجیه کنیم. بر پایه روایاتی که گویای اضممار می باشد.

۵- اختلاف روایات گاهی برای آن است که درجات افراد مختلف است، مثلاً- برخی که در مراحل پایین قرار گرفته اند به ثواب الهی می نگرند و افرادی که در مراحل بالاتر

قرار گرفته اند به اولیای الهی می نگرند و آنهایی که خود از اولیاء هستند به خداوند متعال می نگرند، ثواب هم نسبت به مراحل دانی حور و قصور است و نسبت به مراحل عالی اضافه بر آن نظر به اولیاء است و نسبت به مراحل اعلی اضافه بر آنها نظر الی الله می باشد.

۶- رؤیت و نظر تنها علم نیست، بلکه چیزی به مراتب بالاتر از علم می باشد که به شهود تعبیر می شود.

تقابل دو چهره

همان طور که گفته شد تعبیر از لقای الهی در قرآن مجید و روایات منحصر به مؤمنان نیست، بلکه در مورد افراد غیر مؤمن هم وجود دارد (به خلاف نظر و رؤیت) منتهی در

لقاء مؤمن خشنودی و سرور است، ولی در لقاء غیر آن ناراحتی و تأسف همچنان که برخورد آن دو با هر نعمتی به دو گونه است.

چنان که قرآن کریم می فرماید:

«وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۱).

(و ما آنچه از قرآن می فرستیم شفاى دل و رحمت است برای مؤمنان ولی کافران را جز خسران چیزی نخواهد افزود).

رسول اکرم فرمود :

«مَنْ حَلَفَ عَلَى مَالِ امْرِئٍ مُّسْلِمٍ كَاذِبًا لَقِيَ اللَّهَ - وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَابٌ» (۲).

(هر کس که به دروغ سوگند یاد کند برای (گرفتن) مال مسلمانی خداوند متعال را دیدار کند در حالی که بر آن شخص غضبناک می باشد).

اگر لقاء به معنای علم و یقین و به گفته فخر رازی ادراک باشد، مؤمن و کافر در قیامت هر دو یقین به وجود خداوند دارند از این رو هر دو خود را در پیشگاه او می بینند همچنان

که شاکی و متهم هر دو خود را در محضر دادگاه و در مقابل عدالت می بینند، گرچه تشبیه

ناقص است ولی می تواند نشانگر باشد، کفار هم در روز قیامت در مرحله یقین قرار می گیرند. شک و شبهه ها و تردیدها و انکارها مربوط به این جهان است و گرنه در آن جهان هیچ گونه شک و شبهه و تردید وجود نخواهد داشت، بلکه اعتراف کامل به حقانیت الهی و حاکمیت او خواهد بود.

تقابل دو چهره و دو جهت بارها در قرآن کریم مطرح شده است، هم شادمانی و هم شرمندگی، هم سربلندی و هم سرافکندگی. یکی چهره اش نضره است و دیگری غبره، گروهی ناظرند و جمعی ناکس، درباره گروه نخستین قرآن کریم می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

مُشْفِرَةٌ * ضَاكَّةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (۳). (چهره هایی در آن روز روشن هستند، خندان و شادمان

ص: ۱۴۶

۱- اسراء ۸۲/.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۱؛ تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۵۱.

۳- عبس ۳۸/ - ۳۹.

می باشند) و در مورد گروه دوم می فرماید: «وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (۱) (چهره هایی را در آن روز غبار گرفته، روی آن را تیرگی پوشانده) درباره جمع نخستین می فرماید: «وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (۲) (چهره هایی در آن روز می درخشند، به پروردگارشان می نگرند) و در مورد جمعیت دوم می فرماید: «وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (۳) (چهره هایی در آن روز عبوس و غمگین است).

و نیز می فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۴) (اگر ببینی گناهکاران را که سرهای خود را در نزد پروردگارشان به زیر انداخته اند)!

گروه نخست می گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (۵) (سپاس خداوندی راست که حزن و اندوه را از ما برطرف ساخت).

و گروه دوم می گویند: «يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (۶) (افسوس بر آن که در پیشگاه الوهیت کوتاهی ورزیدم).

تقابل دو چهره به صورت عالی ترین نمایش هنری در موارد متعددی در کتاب الهی ترسیم شده و بهترین آموزشهای ایمانی و اخلاقی را در بر دارد.

محرومیت کفار

لقاء با رؤیت و نظر حتی با رؤیت و نظر باطنی تفاوت دارد، از نظر قرآن کریم لقاء شامل غیر مؤمن هم می شود ولی نظر فقط مربوط به مؤمنان است همچنان که فرمود: «وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» ولی کفار در حجاب هستند و آن گاه که قیامت به نور پروردگار منور و تابنده می گردد (۷) محروم می باشند که می فرماید: «كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ

يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (۸) (مطلب آنچنان نیست که آنها می پندارند آنها از (دیدار) پروردگارشان در حجاب هستند).

ص: ۱۴۷

۱- عبس/ ۴۰ - ۴۱.

۲- قیامه/ ۲۲ - ۲۳.

۳- قیامه/ ۲۴.

۴- سجده/ ۱۲.

۵- فاطر/ ۳۴.

۶- زمر/ ۵۶.

۷- زمر/ ۶۹.

۸- مطففین/ ۱۵.

نکته حائز اهمیت آن است که در آیه پیش از آن می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱) (مطلب چنان نیست که می پندارند بلکه به واسطه کارهایی که می کنند بر دلهایشان زنگار گرفته است).

از آیه مزبور استفاده می شود که اولاً- حجاب، حجاب قلبی است و ثانياً علت این حجاب عبارت از زنگار گناهی است که بر دل آنها گرفته است.

لقاء با رؤیت و نظر فرق دارد، ممکن است یکی لقاء داشته باشد ولی رؤیت نداشته باشد، یک نفر نابینا با انسانی یوسف گونه ملاقات دارد ولی رؤیت ندارد و یک کتاب فروش کتاب دارد ولی دانش ندارد.

مرحوم طبرسی (ره) معتقد است که لقاء به معنای رؤیت نیست و اعتقاد به اضممار دارد یعنی در «ملاقوا ربهم» می گوید «ملاقون جزاء ربهم» ایشان می فرماید: «ولیس اللقاء

من الرؤیه فی شیء» لقاء به هیچ وجه رؤیت نیست. زیرا لقاء نسبت به منافق و کافر هم داده شده است و مسلماً کافر و منافق موفق به رؤیت پروردگار نمی شوند در صورتی که قرآن کریم درباره منافق می فرماید:

«فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» (۲) خداوند متعال (پی آمد آن بخل و نقض پیمان) نفاق را در دل ایشان قرار داد تا روزی که او را ملاقات کنند.

فخر رازی هم که لقاء را عبارت از درک پروردگار می داند می گوید: منافق خداوند را نمی بیند و در اینجا بواسطه ضرورت قائل به اضممار شده است و از این رو می گوید: منظور از «يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» یلقون حساباً و حکمه می باشد یعنی کفار حساب الهی و فرمان الهی را ملاقات می کنند. (۳)

ولی با توجه به این که لقاء شامل لقاء معنوی یعنی علم هم می شود باید گفت که کافر و منافق هم در آخرت علم به حقیقت و حقانیت پروردگار دارند از این رو همان طور که از ظاهر برخی از آیات استفاده می شود «لقاء» به معنای یقین و علم برای آنها هم حاصل

ص: ۱۴۸

۱- مطلقین ۱۴/.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳- تفسیر کبیر، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

می شود گر چه از رؤیت و نظر محروم می باشند.

لقاء ویژه

لقاء اولیای الهی همراه با نوعی نظر و رؤیت معنوی است، اشراق است، وجدان است و به تعبیر امام عسکری علیه السلام «هُوَ أَعْظَمُ كِرَامَتِهِ لِعِبَادِهِ» (۱) (آن بزرگترین کرامت الهی برای بندگانش می باشد).

انبیاء و صدیقان در همین جهان هم مشرف بدان شرف گردیده اند همان طوری که در مورد رسول اکرم روایات متعددی وارد است (۲). و امیر مؤمنان علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می فرمودند: خدایی را که نمی بینند عبادت نمی کنند این همان جلوه ای بود که برای ابراهیم علیه السلام در مسجد خیف و برای موسی در طور سیناء ظاهر گشت و این همان طلعتی بود که در ساعیر طلوع نمود و این همان ظهوری بود که در کوه فاران تجلی فرمود. (۳)

امام سجاد از خداوند متعال می خواست که به هنگام لقاء دیدگانش منور به رؤیت او گردد و می گفت: «وَأَقْرَبُ أَعْيُنَنَا يَوْمَ لِقَائِكَ بِرُؤْيَيْكَ» (۴) (دیدگان ما را در روز ملاقات به دیدارت روشن فرما).

این همان است که قرآن مجید می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» و این همان است که دیگران از آن محجوب می باشند.

این نهایت درجه عرفان و عالی ترین شکوه معرفت است، فروغی است از ساحت مقدس ربوبی که سراپای وجود را می گیرد و آدمی در آن موقعیت به مرحله شهود و وجدان می رسد، جاننش یکپارچه نور می شود، شعله می شود فروغ می شود، نه حلول است نه اتحاد است نه عینیت بلکه مرآه محض و آینه ای که فروغ ایزدی در آن تابیده، تنها علم نیست بلکه به مراتب بالاتر از علم و به تعبیری عین الیقین است، رؤیت و

ص: ۱۴۹

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۸.

۳- مفاتیح الجنان، دعای سمات.

۴- مناجات خمسہ عشر، الخماسه عشره الزاهدین.

وجدان است، انسان به خوبی درک می کند قیومیت الهی و وابستگی خلقی را، درک حضوری است همان طور که انسان قدرت نفسانی خویش را درک می کند بلکه به صورت کامل تر و اساسی تر، معطی قدرت را وجدان می کند و وابستگی خود و همه چیز را به او، در آن جا خود را تعلق محض می بیند و وابسته صرف، اینجاست که قرآن کریم می فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۱) و امام صادق علیه السلام هم فرمود: «ما رأيتُ شيئاً إلا رأيتُ الله قبله و معه و بعده» (۲) (هیچ چیزی ندیدم مگر آن که خدا را قبل از او و با او و بعد از او مشاهده کردم) خدا را شاهد و حاضر می بیند به طوری که آن شهود و حضور از خود شیء بی نهایت مهمتر است، زیرا اگر شهود و حضوری نبود خود او هم چیزی نبود و قوامی نداشت که تنها قوام او بستگی به وجود «قیوم» دارد.

در این لقاء هم نضره است و سرور (۳) و هم تحیت است و سلام (۴) و هم، همه چیز.

ما هر چه بگوئیم و هر چه تصور کنیم از بیرون خانه است، نه دیده ایم و نه یافته ایم بلکه شنیده ایم و بافته ایم، و به قول ابن سینا: «فإنها لا يفهمها الحديث ولا تشرحها العبارة ولا يكشف المقال عنها غير الخيال» (۵)، (گفتار آن را تفهیم نمی کند و عبارت آن را تشریح نمی نماید و گفته پرده ای از چهره آن را به جز خیال بر نمی دارد).

شوق دیدار

اولیای الهی پیوسته عاشق و شیفته دیدار الهی بوده و از خداوند اشتیاق بیشتر را می خواستند و به تعبیری «خدایا عاشقم عاشق ترم کن» امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب خود را

می ستود که «أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ» (۶) (محبوبترین ملاقاتها در نزد ایشان لقاء پروردگارشان می باشد).

و درباره خودش هم می فرمود: «وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ» (۷) (همانا مشتاق پروردگار

ص: ۱۵۰

۱- حدید ۴/.

۲- رساله لقاء الله، ص ۲۰.

۳- انسان ۱۱/.

۴- احزاب ۴۴/.

۵- الاشارات و التنبیها، نمط ۹ مقامات العارفین، ص ۴۵۴، فصل بیستم.

۶- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۷- نهج البلاغه، نامه ۶۸.

هستم). آنها دوست داشتند لقای الهی را و علی علیه السلام مشتاق و شیفته بود و این اشتیاق به حدی بود که وقتی شمشیر زهرآلود به سرش فرود آمد اولین سخنی که بر لب راند بانگ «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» بود، او که می دید شب هجران به پایان رسیده و وعده دیدار فرود

آمده با شادمانی هر چه تمام تر گفت: سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

آیا لقایی که بزرگ ترین کرامت الهی است و امیر مؤمنان آن چنان اشتیاق بدان داشت عبارت از ثواب و نعیم بهشتی می باشد که در آیات «لقاء الله» قائل به اضممار شویم و

بگوییم منظور از لقای الهی لقاء نعمتهای الهی است یا چیزی به مراتب از آن بالاتر بوده

است که علی علیه السلام مشتاق آن بود؟

آیا این که اولیای الهی مشتاق لقاء او بودند و آن همه اشک می ریختند و حماسه می آفریدند برای لقاء حور و قصور بوده است یا چیزی برتر از آن؟ آیا این که امام سجاد علیه السلام صورت مبارک خود را بر روی تربت پاک جدش امیرالمؤمنین نهاده و در مناجات خودش با خداوند می گفت «مُشْتَاقَهُ إِلَى فَرْحِهِ لِقَائِكَ»^(۱) و از او می خواست که مشتاق دیدار فرح بخش خود قرار دهد به واسطه بهشت و درجات بوده است؟ یا این که او عاشق خدا بود و برای لقاء او مشتاقانه می سوخت و می گذاخت و اشک می ریخت و به خود می پیچید و در آن شور و نوا خوش ناله های زار داشت.

بزرگ ترین مصیبت از دیدگاه اولیای الهی فراق و محرومیت از «لقاء» و «دیدار» اوست که امیر مؤمنان می گوید:

«فَهَيْبَنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»^(۲)، (گیرم که عذاب تو را تحمل کنم چگونه بر جدایی از تو شکمیا باشم).

و امام سجاد علیه السلام می گفت: «وَ لَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ»^(۳)

(مشتاقان خویش را از نظر به روی زیبایت محجوب مگردان) و در دعاهای خویش

پیوسته خواستار اشتیاق بیشتر به لقای الهی بود تا آن جا که می گفت: «وَ أَقْطَعُ مِنَ الدُّنْيَا

ص: ۱۵۱

۱- زیارت امین الله.

۲- دعای کمیل.

۳- مناجات خمسہ عشر، الثالثه الخائفین.

حَاجَتِي وَاجْعَلْ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتِي شَوْقًا إِلَى لِقَائِكَ»^(۱)، (نیاز مرا از دنیا ببر و رغبت مرا به آنچه در نزد توست شوق لقای خود قرار ده).

این نهایت درجه اوج عرفانی و خود باختگی در پیشگاه الهی است که نه دنیا می خواهد نه آخرت، نه لذایذ دنیوی و نه نعمتهای بهشتی بلکه فقط «لقای الهی و عشق و اشتیاق بدان».

امیر مؤمنان هم در مناجات شعبانیه به هنگام قضاوت الهی حور و قصور نمی خواهد، بهشت و رضوان نمی خواهد بلکه می گوید: «الْهِيَ فَسِّرْنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ» (خداوندا، مرا به واسطه دیدار خودت مسرور فرما هنگامی که بین بندگانت قضاوت می نمایی).

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

ص: ۱۵۲

«إِلَهِي اعْتَذَرِي إِلَيْكَ اعْتِدَارُ مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَاقْبَلِ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ».

ترجمه

معبود من! پوزش و عذر خواهی من عذر خواستن کسی است که بی نیاز از پذیرش عذرش نمی باشد، عذر مرا بپذیر ای بزرگوارترین فردی که گناهکاران از او پوزش می طلبند.

واژه ها

اعتذار: پوزش طلبیدن، عذر خواهی کردن، عذر (به ضم عین): پوزش. راغب گفته، عذر آن است که انسان بخواهد با آن گناهان خویش را محو نماید... و آن سه قسم است، یا آن که عذر آورنده می گوید انجام نداده ام، یا می گوید برای این جهت انجام داده ام

(مشکلی را بیان می کند که با داشتن آن مشکل از گناهکاری و نافرمانی خارج می شود) و یا آن که می گوید انجام داده و دیگر هم آن کار را انجام نمی دهم، این سومی توبه نامیده

می شود، هر توبه ای عذر است، ولی هر عذری توبه نیست. (۱)

مسیء: بدکار، گناهکار.

سوء: (به ضم سین)، بد و به فتح آن بدی. به عبارت دیگر، به ضم سین اسم و به فتح

ص: ۱۵۳

آن مصدر است، راغب گوید: سوء (به ضم سین) هر چیز اندوه آور، در اقرب الموارد گوید: «سائه... سوءا»، بدو کار ناپسند کرد، یا او را محزون نمود. (۱)

شرح

نیاز انسانی و کرامت الهی

در عبارت فوق دو نکته با اهمیت وجود دارد یکی نیاز انسان به خداوند متعال و دیگری کرامت و بزرگواری الهی.

در مورد نکته اول باید گفت که گاهی انسان نافرمانی فردی را کرده و سپس عذر خواهی می کند، ولی پذیرش و عدم آن نقشی در زندگی شخصی انسان و یا اهمیت چندانی ندارد، اگر فرضاً عذر او هم پذیرفته نشود مشکلی برایش ایجاد نمی گردد، ولی گاهی پذیرفتن عذر و پوزش نقش اساسی در محرومیت انسان دارد و او را از هستی ساقط می کند، با توجه به این مطلب باید دانست که سعادت و سرانجام انسان در دست خداوند است، اگر پوزش او را نپذیرد زندگی حال و آینده وی تباه می گردد و برای همیشه بیچاره و بدبخت می شود از این رو امام می گوید: پروردگارا من بی نیاز از پذیرش

تو نیستم.

در مورد نکته دوم باید توجه داشت که گاهی شخصی عذر انسان را می پذیرد، ولی با تنگ نظری و با منت گذاری است، ولی خداوند متعال پوزش انسان را می پذیرد، کریمانه و با گذشت و بلکه در مقابل همین عذر خواهی هم ثواب و کرامت عنایت می فرماید، خداوند کریم ترین پوزش پذیر است، کسی که نه تنها عذر را می پذیرد بلکه گناه را در هنگام «توبه نصوح» تا آن جا محو و ناپدید می کند که حتی آن را از خاطره ملائکه هم زائل می گرداند. (۲) و نه تنها آن را محو و نابود می کند بلکه آن را تبدیل به خوبی و حسنه

ص: ۱۵۴

۱- قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲- ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۳۲۵ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، باب التوبه.

می نماید که فرمود: «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱).

چه کرامتی بالاتر از این که آدمی بدی کند ولی با وجود توبه و اعتذار، بدی و زشتی او تبدیل به حسنه و خوبی گردد، از این رو امام می گوید: ای کریم ترین فردی که گناهکاران

از او پوزش می طلبند.

نکاتی در مورد پوزش و اعتذار

همان طور که گفته شد اعتذار عبارت از پوزش خواهی نسبت به کار زشتی است که انسان انجام داده است، در روایات متعددی توصیه شده است بر این که انسان کاری نکند که مجبور باشد تا از آن اعتذار جوید.

خودداری از کار زشت: امام حسین علیه السلام می فرماید: «إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَ لَا يَعْتَذِرُ وَ الْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَ يَعْتَذِرُ» (۲).

(پرهیز کن از انجام کاری که از آن پوزش طلبی زیرا مؤمن نه کار زشت می کند و نه از آن پوزش می طلبد، ولی منافق همه روزه کار بد انجام می دهد و از آن هم اعتذار می جوید).

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم بن عباس توصیه نموده و می فرماید: «وَ إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ» (۳).

(پرهیز کن از انجام کاری که از آن اعتذار جوئی).

و به حارث همدانی می فرماید: «وَ أَخَذَرُ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ» (۴).

(پرهیز کن از انجام هر عملی که وقتی از عامل آن سؤال شود یا آن را انکار کرده و بگوید انجام نداده ام و یا آن که از آن اعتذار جسته و پوزش طلبد).

امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه دوم را مورد مذمت قرار داده و می فرماید: «وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا

ص: ۱۵۵

۱- فرقان / ۷۰.

۲- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۱۰.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۳.

۴- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

(لغزش او در مسائل حکومت زیاد بود و پوزش هم از آن می خواست).

مسلم است غفلت و اشتباه در مسئولیتهای سنگین و حکومتی به سادگی قابل حل نیست و با یک اعتذار و پوزش برطرف نمی شود زیرا ممکن است در اثر یک اشتباه و لغزش جنایاتی اتفاق افتد و نوامیسی هتک شود.

البته در عین حال بهتر از آن گاهی است که شخصی کار زشتی را انجام دهد یا گرفتار لغزشی شود و با بی تفاوتی از آن بگذرد و یا مغرورانه بر آن اصرار ورزد.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی... همان طور که گفته شد انسان نباید کاری کند که مجبور به پوزش از آن شود .

امام صادق علیه السلام به فضل می فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ، قُلْتُ بِمَا يُذِلُّ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يَدْخُلُ فِيهَا يُعْتَذِرُ مِنْهُ» (۲).

(شایسته نیست که مؤمن خودش را ذلیل گرداند، گفتم به چه چیز خودش را خوار و ذلیل می نماید؟ امام فرمود: داخل نشود در کاری که بعد از آن پوزش خواهد و اعتذار جوید).

پذیرش اعتذار: به همان اندازه که اعتذار باعث سرافکنندگی است، پذیرش آن موجب کرامت و سربلندی می باشد و در روایات فراوانی بدان توصیه شده است تا آن جا که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اقْبَلْ عُذْرَ أَخِيكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عُذْرٌ فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْرًا» (۳).

(پوزش برادر مسلمانان را بپذیر، اگر عذری هم نداشته باشد تو برای او عذری را جستجو نما).

پذیرش اعتذار تولید مودت و محبت می کند همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۵۶

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

«اقْبَلْ اَعْدَارَ النَّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِاِخَائِهِمْ وَ اَلْقِهِم بِالْبِشْرِ تَمْتَّ اَضْغَانُهُمْ» (۱).

(پوزش مردم را بپذیر تا از برادری آنها بهره ور شوی و آنها را با گشاده رویی برخورد کن تا کینه های آنان بمیرد و از بین برود).

متقابلاً رد پوزش دیگران مورد مذمت قرار گرفته است تا آن جا که رد کننده محروم از شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۲) و سقاییت از حوض کوثر (۳) خواهد بود.

امام سجاد علیه السلام به خداوند پناه می برد از این که مظلومی را یاری نکند و یا پوزش گناهکاری را نپذیرد. (۴)

پذیرش پوزش کریمانه: پذیرش پوزش هنگامی کریمانه است که پوزش پذیر از جرم طرف خویش به کلی صرف نظر کند، در صدد کیفر و تعقیب نباشد و سرزنش و تحقیر هم ننماید بلکه آن را به کلی فراموش کند.

امیرالمؤمنین

علیه السلام صفات ویژه و خصلتهای یک برادر دینی خود را که در مسیر الهی با او اخوت داشته و بدرود حیات گفته بر شمرده و ضمن آن می فرماید: «وَ كَانَ لَا يَلُومُ اَحَدًا عَلٰى مَا يَجِدُ الْعُدْرَةَ فِيْ مِنْلِهِ حَتّٰى يَسْمَعَ اَعْتِدَارَهُ» (۵).

(و سرزنش نمی کرد شخصی را در صورتی که جای عذری برای او وجود داشت تا آن که عذرش را بشنود).

اولیای الهی اضافه بر آن که پوزش عذر خواه را می پذیرفتند او را هم مورد محبت و عنایت خویش قرار می دادند. گویند امام سجاد علیه السلام می خواستند برای نماز خویش وضو بسازند، از خدمتکار و کنیز خود آب خواستند، او هم ظرف آبی را آورد، ولی در هنگام ریختن آب، ظرف از دستش افتاد و ضربتی بر امام وارد آمده و ایشان را مجروح ساخت، خدمتکار که از این عمل خود شرمسار شده بود با عرض پوزش لب به خواندن آیه ای از قرآن کریم باز کرد و گفت: «وَالْكَاطِمِينَ

الْغِيْظَ» یعنی خداوند آنهايي را که خشم و غضب خویش را فرو می نشانند ستایش می نماید، امام فرمود: «كظمت غيظي» (غضب خود را

ص: ۱۵۷

۱- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۱۲.

۲- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۱۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۱۲.

۴- صحیفه سجادیه، دعای ۳۸.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

فرو نشاندم)، خدمتکار آیه را ادامه داد و گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (و از مردم گذشت می کنند)، امام فرمود: «عفا الله عنك» (خدا از تو بگذرد) خدمتکار باز هم ادامه به قرائت داد و گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۱) (و خدا نیکوکاران را دوست دارد)، امام فرمود: «فانت حرّ لوجه الله» (تو در راه خدا آزاد هستی).

پوزش از پیشگاه ربوبی: عذر خواهی از مردم شکست و ذلت است گر چه در موقع خود لازم است و ضروری، ولی اعتذار از پیشگاه الهی افتخار است و سربلندی که: «فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا»^(۲) و خوشا راهی که پایانش تو باشی.

ص: ۱۵۸

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲- فرقان / ۷۱.

«الهی لا تَزِدْ حاجتی وَلَا تُخَيِّبْ طَمَعی وَلَا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجائی وَ اَمَلی».

ترجمه

معبودم! حاجت مرا رد مکن و طمع مرا به نومیدی مبدل منما و امید و آرزوی مرا از خودت قطع مفرما.

واژه ها

لا تُخَيِّبْ: نومید مگردان، خبیه: ناامیدی، خسران، محروم شدن. راغب می گوید: «الْخَيِّبَةُ، فَوْتُ الطَّلَبِ» (۱).

رجاء: امید، ظن نسبت به پدید آمدن چیزی که در آن مسرت و شادمانی است.

امل: آرزو.

فرق بین رجاء و امل: فرق بین رجاء و امل در این است که امید مربوط به چیزی است که تحقق آن بعید نیست به خلاف آرزو و نیز گفته شده است واژه امل هم در مورد ممکن به کار می رود و هم در مورد محال به خلاف واژه رجاء که فقط در مورد ممکن به کار می رود. (۲)

ص: ۱۵۹

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۰.

۲- المعجم فی فقه لغه القرآن و سر بلاغته، ج ۳، ص ۲۴۷.

اولیای الهی همتی والا دارند و خواسته ای بی منتهی، زیرا قدرت او را بی پایان می دانند و عنایت او را بی کرانه. یک کودک خردسال تمام امید و آرزویش را به پدر و مادر

خود دوخته و همه خواسته اش متوجه آنان است، در هر مشکلی به آنها روی می آورد و هرگونه درخواستی را از ایشان دارد با آن که امکانات و قدرت والدین کاملاً ناقص است و محدود. حال ما در پیشگاه خداوندی قرار داریم که دارای قدرتی بیکران است و عنایتی بی پایان، عالم هستی رشحه ای از افاضه اوست و جمله مخلوقات پرتوی از عنایات او، از یک دانه خرد گل صد برگی می سازد با صدها جلوه و زیبایی و از یک نطفه گندیده پیکر اندیشمندی می سازد با هزاران ابتکار و شگفتی، همو قدرت آن را دارد که همه خواسته های ما را برآورد و انسان خاکی را موجود ملکوتی کند، یک دور افتاده در مغاک را به افلاک رساند و یک بیچاره افتاده در خاک را به ملکوت اعلی، یک تهی دست را سعادت دنیا و آخرت بخشد و یک گناهکار شرمنده را به عالم قدس و غفران هدایت فرماید.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود

پیش پایی به چراغ تو بینم چه شود

یا رب اندر کنف سایه آن سرو بلند

گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود

دو نکته

۱ - برخی از واژه ها اگر نسبت به امور مادی به کار روند از خلیات زشت و رذیله بوده و اگر در امور معنوی به کار روند از اخلاق پسندیده بوده و ممدوح شمرده می شوند

مانند واژه حرص، حرص نسبت به جمع آوری مال زشت و ناپسند است، ولی حرص نسبت به هدایت و سعادت مردم خوب است و پسندیده. از این رو خداوند متعال در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» (۱) همچنین واژه طمع نسبت به امور دنیوی مذموم است از این رو قرآن کریم در مورد یک جهنمی حریص می فرماید: «ثُمَّ

ص: ۱۶۰

يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ» (۱) ولی اگر در امور معنوی به کار رود پسندیده است همچنان که در مورد اولیای الهی می فرماید: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا» (۲).

۲- امل و آرزو نسبت به دنیا انسان را به غفلت گرفتار ساخته و از عمل خیر باز می دارد و او را به بدی و زشتی وادار می کند همچنان که امیرمؤمنان علیه السلام (۳) آن را مخوف ترین چیز معرفی می کند و قرآن کریم هم می فرماید: «وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمْلَ» (۴) ولی آرزو نسبت به آخرت او را ترغیب به سوی خدا و کار خیر می کند و باعث دلگرمی او می شود، خداوند متعال دنیا و آخرت و ارزشهای آن دو را در مقابل هم قرار داده و می فرماید:

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا» (۵).

(مال و فرزندان زیور زندگی دنیا هستند، و کارهای نیکویی که از انسان باقی می ماند در نزد پروردگارت بهتر است از نظر پاداش و آرزومندی).

قرآن کریم در این آیه دو گونه ارزش را با هم مقایسه می فرماید یکی ارزشهای دنیوی که مال و فرزند و زیبایی و زیور آن می باشند و دیگری ارزشهای اخروی که کارهای نیکو باشند و بهترین اندوخته می باشد، زر و زیور دنیا نابود می شود و از این رو موردی ندارد

که انسان دل به آن ببندد و امیدی بدو داشته باشد، ولی «باقیات صالحات» جاودانه است و از این رو شایسته است که دل به آن بندد و امید بدو داشته باشد و از همه مهمتر لطف و عنایت الهی است، چرا آرزو نداشته باشد؛ زیرا محدودیتی در خداوند و عطای او نیست و چرا طمع نداشته باشد؛ زیرا مضایقه و منعی در او وجود ندارد.

ص: ۱۶۱

۱- مدثر / ۱۵.

۲- سجده / ۱۶.

۳- «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: إِتْبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ» نهج البلاغه، خطبه ۲۸، ص ۷۱.

۴- حجر / ۳.

۵- کهف / ۴۶.

اشاره

«الهی لو آرذت هوانی لم تهذنی و لو آرذت فضیحتی لم تعافی».

ترجمه

معبودم! اگر پستی مرا می خواستی هدایت نمی کردی و اگر رسوایی مرا می خواستی عافیت نمی دادی.

واژه ها

هوان: پستی، خواری.

فضیحت: رسوایی.

شرح

در فراز فوق دو نکته حائز اهمیت است :

۱ - رابطه بین مکرمت و هدایت و پستی و ضلالت

اشاره

خداوند متعال تاج کرامت را بر سر انسان نهاده است و او را به انواع نعمتها متنعم ساخته است که در رأس آنها نعمتهای معنوی و هدایت الهی می باشد، هدایت انسانی دلیل بزرگداشت اوست و هر چه مقام و درجه وی بالاتر باشد به هدایت والاتری مفتخر می گردد، هیچ گاه یک برّه گوسفند را به

کودکستان نمی فرستند و یک کودک انسان را به دانشگاه.

ص: ۱۶۲

خداوند متعال انسانها را مفتخر به دو نوع هدایت فرموده است، یکی هدایت عمومی که همگان از آن برخوردارند همچنان که فرموده است:

«أَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱).

(ما او (انسان) را به راه، هدایت کردیم یا شکرگزاری می کند و یا کفران می ورزد).

و دیگری هدایت ویژه که مخصوص مجاهدان و کوشش گران در راه اوست که فرموده :

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲).

(و آنهایی را که در راه ما مجاهده نمودند به راه های خود هدایت خواهیم نمود).

اشخاصی که هدایت نخستین را بپذیرند موفق به دریافت هدایت دوم می شوند و گرنه گرفتار طرد و خذلان می گردند.

جمادات و نباتات و حیوانات گر چه از نعمت هدایت تکوینی برخوردارند، ولی ارزش هدایت تشریحی را ندارند، این که خداوند متعال برای انسانها پیامبران عزیز خود را فرستاده و کتب ارزنده آسمانی را نازل فرموده است و او را مخاطب امر و نهی خود قرار داده است دلیل اهمیت اوست، حال اگر قدر این همه کرامت را بدانند و گوش به استماع داده و تن به اطاعت سپرد، مفتخر به هدایت بیشتری می شود که آن هم دلیل عنایت زیادتر است.

بنده مؤمن از هر هدایتی پی به عنایتی می برد و از هر عبادتی پی به توفیقی.

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

فروغ عقل و ایمان از هر نعمتی ارزنده تر است و انعام توحید و ولایت از هر انعامی پربهاتر می باشد و اعطا این نعمت دلیل بزرگی بر عنایت الهی است.

افرادی هستند که خدا را نمی شناسند، همیشه در کنار سفره احسان او نشسته و

بهره برداری می کنند، ولی همان طور که امام سجاده علیه السلام می فرماید: به مانند حیوانی نسبت به صاحب سفره و مالک خانه شناختی ندارند و سپاسی به جا نمی آورند(۱).

افراد دیگری هستند که معرفت به ساحت مقدس رهبران دینی نداشته و از فیض هدایت آنها محروم می باشند.

مردمی هم می باشند که غرق در هوی و هوس بوده، در مرداب شهوت به سر می برند و شناختی به احکام الهی ندارند، خلاصه یا گرفتار بی دینی هستند و یا بدکرداری، ولی مؤمنان هم از کوری جهل رهیده و به انوار هدایت الهی منور گشته و هم از فضیحت گناه مبرا بوده و قرین عافیت و نزاهت می باشند. و این هر دو دلیل عنایت و مرحمت الهی است.

۲- رابطه بین آبرو و عافیت و فضیحت و گناه

افتضاح عبارت از برملا شدن عیب پنهانی است، ولی در اثر هدایت الهی و برکت دینی فرد با ایمان از هر زشتی مبرا است و از هر پلیدی در عافیت می باشد، چه زشتی اعتقادی باشد مانند شرک و خرافه و چه زشتی اخلاقی باشد مانند خود خواهی و کینه توزی و چه زشتی عملی باشد مانند مال مردم خواری و خیانت از این رو هیچ گاه مفتضح و رسوا نمی شود، بنده ای که مؤمن واقعی است گناهی ندارد تا رسوا شود و عیبی ندارد تا برملا گردد.

ص: ۱۶۴

۱- صحیفه سجاده، دعای اوّل، ص ۲۸.

«إِلَهِي مَا أَطْنُكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ».

ترجمه

معبودم! گمان نمی کنم مراد کنی در برآوردن حاجتی که عمر خود را در طلب آن از تو سپری کرده ام.

واژه

افنیت: سپری کردم، فناء: از بین رفتن، افناء: از بین بردن.

شرح

سرمایه زندگی

سرمایه عمر و زندگی بهترین سرمایه ای است که در اختیار انسان نهاده شده است، هر کس از این سرمایه به نحوی استفاده می کند و هر انسانی به صورتی آن را سپری می کند، یکی در راه کسب قدرت و دیگری در مسیر اندوختن ثروت، یکی برای شکم و دیگری برای شهوت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «.. خُذْ مِنْ صَبْحَتِكَ لِسِقْمِكَ وَ مِنْ شَبَابِكَ لِهَرَمِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لَوَفَاتِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَشْمُكَ غَدًا» (۱).

(ذخیره ای از روزگار سلامتی خودت برای بیماریت اندوخته کن و از دوران جوانیت

ص: ۱۶۵

برای پیریت و از زمان زندگانیت برای وفات خودت، زیرا تو نمی دانی که فردا نامت چیست؟) (زنده یا مرده).

هدف اولیای الهی از زندگی

اولیای الهی زندگی را فقط برای خدا می خواهند، برای عبادت او و برای خدمت در راه او و تنها این کالا را به بهای رضوان و رحمت الهی می فروشند. و تنها حاجت ایشان هم همان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس در حالی که لنگ کفش خویش را می دوخت، فرمود: به خدا سوگند همین لنگه کفش برای من بهتر از ریاست بر شماس است مگر آن که حقی را به پا دارم یا از باطلی جلوگیری نمایم. (۱)

امام حسین علیه السلام به صورت مداوم اشعار زیر را ایراد می نمود:

لئن كَانَتِ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا

كَمَالًا فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَبْهَى وَأَكْمَلُ

وَإِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ

فَدَارُ نَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

وَإِنْ كَانَتِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءً

فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ (۲)

(اگر کارها، روزی برای انسان کمال به حساب آید، حسن خلق از هر چیزی زیباتر و کامل تر است.

و اگر دنیا چیز پر بهایی محسوب گردد، آخرت و دار پاداش الهی برتر و نیکوتر است.

و اگر اجسام انسانها سرانجامش مرگ می باشد، قتل و شهادت انسان با شمشیر در راه خدا بهتر و برتر است).

جالب توجه این است که گفته شده است کان علیه السلام دوما يُنْشَدُ هَذِهِ الْآيَاتِ...

امام سجاد علیه السلام می فرمود:

«فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هَمَّتِي وَ انْصَبَ رَفْتٌ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سَهَادِي وَ لِقَاءُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَضْلُكَ مُنَى نَفْسِي...» (۳).

١- نهج البلاغه، خطبه ٣٣.

٢- باقر شريف القرشي، حياه الامام الحسين عليه السلام، ج ١، ص ١٥٨.

٣- مناجات خمسه عشر، الثامنه المردين.

(از همه چیز بریده ام و تنها همت خود را به سوی تو مصروف داشته ام و از همه چیز رو برگرداننده و علاقه و رغبت خود را تنها به سوی تو متوجه کرده ام، و فقط تو و نه غیر تو منظور و مراد من هستی و فقط برای تو و نه غیر تو شب زنده داری و بیدار خوابی من است و لقاء تو نور چشم من و وصل تو آرزوی جان من می باشد).

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

اولیای الهی، هم در این دنیا متنعم به نعمتهای معنوی هستند و هم در عقبی، در هر دو نشأه یک چیز می خواهند و آن خدا و رضوان او و از یک چیز پناه می برند و آن دوری از عذاب وی.

امام حسین علیه السلام در صحرای عرفات هنگامی که دست به دعا برداشته و از دیدگان مبارکش مانند دو مشک، اشک می ریخت با صدای بلند می گفت:

«اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَإِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، أَسْأَلُكَ فَكَأَنَّكَ رَقِيتِي مِنَ النَّارِ» (۱).

(معبودا! حاجت و خواسته من، حاجتی است که اگر آن را برآورده کنی ضرری برای من ندارد هرچه را دریغ فرمایی و اگر برآورده نکنی فایده ای نبخشد هر چه را عنایت فرمایی، از تو درخواست دارم که گردنم را از آتش (جهنم) آزاد سازی).

ص: ۱۶۷

«إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى».

ترجمه

معبود من! از این رو سپاس تنها برای توست، سپاسی بی نهایت، همیشه و پیوسته، سپاسی که لحظه به لحظه زیاد گردد و از بین نرود، آنچنان که تو دوست داری و راضی هستی.

واژه ها

حمد: ستایش نسبت به کاری که از روی اختیار صادر شده باشد.

ابد: بی نهایت.

دائم: همیشه.

سرمد: پیوسته.

معجم، واژه های ابد، دهر، زمان، دوام، خلود، سرمد و امد را مترادف هم معرفی می کند با تفاوت های اندکی (۱).

لایبید: نابود نشود، از بین نرود. باد الرجل یبید پیدا ای هلك. (۲)

شرح

انحصار ستایش به پروردگار متعال

ستایش منحصر به پروردگار متعال است، حرف

ص: ۱۶۸

۱- المعجم فی فقه لغه القرآن، ج ۱، ص ۸۱.

۲- المعجم فی فقه لغه القرآن، ج ۱، ص ۸۱.

«ال» در الحمد یا دلالت بر استغراق دارد و یا جنسیت و در هر دو صورت حکایت از این می کند که به طور کلی حمد و ستایش منحصر به پروردگار است، زیرا صحنه آفرینش را او آفریده و هر زیبایی و کمال را او پدیدار ساخته، کتاب تکوین رشحه ای از قدرت اوست و کتاب تدوین آیه ای از هدایت او.

اگر از تابش خورشید سخن گفته شود خورشید آفرین ستوده شده و اگر از زیبایی ماه گفتگو به میان آید ماه آفرین ستایش گشته است.

اصولاً تعریف و تحسین هر مصنوعی به صانع آن بر می گردد، تعریف نقش، تعریف نقاش است و تحسین خط، تحسین خطاط می باشد، یک تابلوی زیبا را هر چه تعریف کنیم تعریف نقاش آن کرده ایم و یک قالی شگفت انگیز را هر چه بستاییم، هنر قالی باف را ستوده ایم، دستگاههای دقیق الکترونیکی حکایت از دقت سازنده و نرم افزارهای مهم کامپیوتری گویای علم و آگاهی پژوهشگر می باشند.

جهان هم با همه زیبایی و دلربایی اش آیه ای از قدرت و علم پروردگار است از این رو هر چه را که تعریف می کنیم تعریف خداوندی کرده ایم که سازنده اوست و از هر چه تمجید کنیم تمجید پروردگاری کرده ایم که رب و پرورش دهنده اوست از این رو تعریف حقیقی فقط از آن پروردگار می باشد و تعریف هر موجود دیگری به صورت مجازی و در مرحله بعدی است.

ای دوست شکر بهتر یا آنک شکر سازد؟

خوبی قمر بهتر یا آنک قمر سازد؟

ای باغ تویی خوشتر یا گلشن گل در تو؟

یا آنک بر آرد گل صد نرگس تر سازد؟

ای عقل تو به باشی در دانش و در بینش؟

یا آنک به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟

دوام ستایش

ستایش پروردگار همیشگی است؛ زیرا هستی و کمال او همیشگی است و فیض و عنایت او دایمی است، ستایش خداوند در محدوده زمان و مکان نمی گنجد بلکه همیشه و در همه جا، کلیه موجودات چون موقتی هستند تمجید و تعریف آنها هم موقتی است و در محدوده زمان خاصی می باشد و چون اصیل نیستند و وابسته می باشند تعریف و تمجید از آنها هم تبعی و وابسته است.

یک گل زیبا را در نظر بگیرید بسیار لطیف و با طراوت است، ولی برای چند ساعت یا حداکثر چند روزی، هنگامی که پژمرده شد و رنگش تغییر یافت دیگر تعریفی ندارد، ولی خداوند همان طور که ابدی است بهاء و جمال او هم همیشگی است و نور و درخشندگی او هم سرمدی است، از این رو برای همیشه سزاوار ستایش است و برای همیشه قابل تمجید می باشد.

گسترده‌گی ستایش

چون فیض الهی رو به گسترش است همان طور که می فرماید: «وَالسَّيِّئَاتِ بِبَيْنَاهُمْ أَبَدًا وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (۱) از این رو حمد و ستایش او هم رو به زیادت است و چون فیض پروردگاری پی در پی است همان طور که می فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۲) (هر آنی او در کاری است) قهرا حمد او هم تداوم داشته و از بین نمی رود.

موجودی که فقط یک هنر دارد قهرا ستایش او بر پایه همان یک هنر خواهد بود، ولی چون وجود کامل و بی نهایت باشد از باغ گسترده او هر روز بری می رسد و از دست هنر بار او هر لحظه هنری می بارد، در انحصار حمد و ستایش خاص و محدودی نخواهد بود بلکه حمد و ثنایش هر روز بیشتر می شود و از بین هم نمی رود.

ستایش شایسته

ستایش پروردگار باید مناسب خواست و رضای او باشد نه ساخته و پرداخته فکر و اندیشه انسانی، بشر با فکر محدود خود و با زبان الکن خویش نمی تواند آن طور که شایسته است ستایشگر خداوند باشد. از این رو نیاز به رهنمون خود او دارد که توسط اولیایش تبیین گردیده است. ایمان به پروردگار و عشق به پرستش او گرچه در نهاد و فطرت انسان نهاده شده است، ولی در برخی از مواقع آدمی گرفتار اشتباه می شود و با اندیشه خود، خدایی دروغین تراشیده و او را ستایش می کند و می گوید:

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

دستکت بوسم بمالم پایکت

وقت خواب آید برویم جایکت

از این رو بشر نیاز به رهنمون رهبران الهی دارد که او را از تصورات غلط و جاهلانه نجات بخشند و به خدای واقعی رهنمون شوند تا او را چنان ستاید که شایسته است نه

ص: ۱۷۰

آن که هر چه می خواهد دل تنگش بگوید و برای همیشه در گمراهی دست و پا یزند.

ویژگی نماز

نماز که یک عبادت رسمی در اسلام است آموزش به خصوصی دارد تا انسان طبق آن خدا را پرستش کند، با آن کلمات خداوند را بخواند و با آن حرکات در پیشگاه او کرنش کند. نماز پس از تکبیر با سوره حمد شروع می شود، در این سوره عالی ترین جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی به صورت فشرده مطرح شده است، در قسمتی اشاره به مبدأ و معاد است و در قسمتی هم اظهار عبادت و نیایش و...، اگر این آموزش ویژه نبود هر کسی طبق ذوق و سلیقه خود انجام می داد و هزاران اشتباه و اختلاف پدید می آمد.

ص: ۱۷۱

اشاره

«إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِعُدْوَابِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُجِبُكَ».

ترجمه

معبود من! اگر مرا به جرمم گرفتی تو را به عفو تو بگیرم و اگر به گناهانم درگیری به آمرزش تو در آویزم و اگر مرا به آتش بری به اهل آن اعلام کنم که تو را دوست دارم.

واژه ها

أخذ: گرفتن، چنگ زدن، مؤاخذه کردن.

جرم: گناه.

عفو: گذشت، بخشودن گناه، محو اثر گناه.

ذنب: گناه، پیامد.

شرح

مقایسه غنای الهی و نیاز بشری

در موارد متعددی مقایسه ای بین خالق و مخلوق و مالک و مملوک در سخنان ائمه اطهار علیهم السلام مشاهده می شود که گویای عالی ترین خشوع در پیشگاه مقدس احدیت است، مثلاً در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام، در دعای عرفه امام حسین علیه السلام و در دعای

ص: ۱۷۲

ابوحمره از امام سجاد علیه السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرفی مولویت الهی و خالقیت و مالکیت او را بیان می کند و از سویی عبودیت و مملوکیت و مخلوقیت خویش را تبیین می نماید، از یک سو به حیات و بقاء و نجات بخشی خداوند اشاره می نماید و از یک سو به ممات و زوال و گرفتاری خویش اشاره می فرماید.

مولای متقیان با جهانی اخلاص می گوید:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَظِيمُ وَ أَنَا الْحَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْحَقِيرَ إِلَّا الْعَظِيمُ».

(آقای من، ای آقای من، تویی بزرگ و با عظمت و منم خرد و کوچک، و آیا به موجود کوچک غیر از وجود بزرگ شخص دیگری رحم می کند؟!)

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ» (۱).

(آقای من، ای آقای من، تو هستی تنها بی نیاز و من هستم سراپا محتاج و آیا رحم می کند به محتاج، شخص دیگری غیر از غنی و بی نیاز).

در این دعا هم امام علیه السلام صفحه ای از قصور و تقصیر انسانی را ترسیم می نماید و صفحه ای از گذشت و غفران الهی، صحنه ای از جرم و جنایت بشری و صحنه ای از عفو و بخشش الهی.

گناه ما، هر چه گناهکار باشیم، در مقابل دریای بخشش او چیزی نیست و معصیت ما، هر چه معصیت کار باشیم، در قبال باران رحمت و غفرانش ناچیز است.

از یک سو ما هستیم با مشتی معصیت و نافرمانی، از طرفی اوست با بی نهایت گذشت و بردباری.

از یک سو ما هستیم با مشتی نادانی و ناسپاسی، از طرفی اوست با کلی سپاس و قدردانی.

گر من آلوده دامنم چه عجب

همه عالم گواه عصمت اوست

ص: ۱۷۳

محبت الهی

برای اولیای الهی ارزنده ترین چیز عشق و محبت الهی است و بزرگ ترین کیفر هم فراق و جدایی. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می گوید:

«فَهَيْبِنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ».

(گیرم، ای معبود من و آقایم و مولایم و پروردگارم که صبر کنم بر عذاب تو، چگونه صبر کنم بر دوری از تو و گیرم که صبر کنم بر سوز آتش تو، چگونه صبر کنم بر چشم پوشی از کرامت تو).

بالا-تر از همه تصور آن است که انسان در زمره دشمنان خدا محسوب شود، همچنان که در این دعا مطرح فرموده است؛ زیرا جهنم جایگاه دشمنان الهی و افرادی است که غرق در گناه و معصیت هستند، از این رو دوستان خدا به هیچ وجه حاضر نیستند در زمره دشمنان خداوند به حساب آیند، آنها به محبت خدا زنده اند و با محبت او زندگی می کنند.

دل سرا پرده محبت اوست

دیده آینه دار طلعت اوست

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

بی خیالش مباد منظر چشم

زان که این گوشه جای خلوت اوست

عشق و اخلاص امیر مؤمنان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارای فضائل بسیاری است؛ جهانی از علم، تقوا، عدالت، مردم داری، یتیم نوازی و به طور کلی از جمیع فضائل، ولی در رأس همه آنها می توان به

عشق و اخلاص ویژه او در پیشگاه الوهیت اشاره کرد. اخلاص علی علیه السلام به صورت نوری در تمام زندگی او تبلور داشت و به مانند خورشیدی در افق تاریخ می درخشد که مکارم دیگرش به مانند ستارگانی بر گرد آن می چرخند. عدالت علی شعاعی از ایمان و اخلاص او می باشد و تقوای او از عشق و اخلاص او سرچشمه گرفته تا آن جا که می گوید: «وَإِنْ

خاطره ای از زندان

در دوران نمایندگی مجلس شورای اسلامی بارها به زندان می رفتم تا از وضعیت زندانیان آگاه شوم و گفت و گوی آنها را بشنوم، از جمله روزی به زندان مشهد رفتم، در

ایام جنگ بود، در یکی از اتاقهای زندان که ظاهراً سه نفر با هم زندگی می کردند جوانی

را دیدم که با اصرار هر چه تمامتر می خواست تا او را از آن اتاق به جای دیگری منتقل

کنند، علت جرم خود را چنین بیان کرد که به جبهه رفته و در اثر غفلت اسلحه اش مفقود شده است، بازداشت خودش را حق می دانست و خود را سزاوار زندان، ولی نمی خواست در کنار همبندهای خودش باشد. می گفت اینها منافق هستند و من منافق نیستم، بلکه انقلاب را دوست دارم و از آنها رسماً اظهار تنفر می کرد. جوان مخلص گرچه خود را گناهکار می دانست و شایسته زندان، ولی از این که در زمره مخالفان نظام باشد رنج می برد و با اصرار تمامتر می خواست به جای دیگری منتقل شود، او محبت به نظام جمهوری اسلامی داشت و نمی خواست در کنار دشمنان آن باشد.

نور محبت را از من بگیر

پروردگارا! برخی را نور ایمان منور ساخته و بعضی را اعمال صالحه مزین کرده، گروهی در زمره مؤمنان و گروهی از جمله نیکوکاران و پاره ای

مزین به هر دو می باشند، ولی این افتاده در خاک نه مجاهدتی دارد و نه کردار شایسته ای، بلکه فروغی از محبت تو در دلش سوسو می کند که آن را هم تو عنایت کرده ای.

پروردگارا! هر مصیبتی کمتر از آن است که محبت خود را از من بگیری و یا در زمره دشمنان خود قرارم دهی.

پروردگارا! تو می دانی اگر نافرمانی کردم نه برای عناد و دشمنی بوده، بلکه از روی جهالت و نادانی بوده، اگر گناه کردم قصد سرکشی و تمرد نداشتم، بلکه لغزشی برآیم پدید آمده که در دام معصیت افتادم.

«إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي».

ترجمه

معبودم! اگر عمل و کردار من در کنار اطاعت از تو کوچک و اندک است، ولی آرزویم در جنب امید به تو بزرگ و زیاد می باشد.

واژه

امل: آرزو.

شرح

بضاعتی اندک و آرمانی عالی

طاعت قابلی ندارم، ولی امید بسیاری در دل اندوخته ام، کردار شایسته ای نکردم، ولی آرزوی زیادی نهفته ام. به عمر برباد رفته ام می نگرم، چیزی ذخیره نکردم، به رحمت

واسعه و گسترده ات چشم می اندازم، فروغ امید در دلم می درخشد.

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت

تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف

ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

طاعت من با خودم سنخیت دارد، ولی امیدم با تو مناسبت. کوچکم، خردم، حقیرم، از این رو طاعت قابلی ندارم، ولی تو بزرگی، مهربانی، کریمی، از این رو آرزوی

بسیاری دارم.

انسان هر چه در راه طاعت الهی کوشش کند باز شکر یکی از نعمتهای او را به جا نیاورده است. پارسایی در شب احیایی تا به صبح به راز و نیاز می پردازد، ولی اگر قدری

تنگی نفس می داشت نه تنها قدرتی بر دعا و تهجد نداشت، بلکه تا به صبح پر و بال می زد، روزه داری در ماه رمضان به امساک پرداخته، ولی اگر زخم معده می داشت نه تنها نمی توانست روزه بگیرد، بلکه تمامی ماه از درد به خود می پیچید.

ص: ۱۷۷

«الهِ كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُومًا وَقَدْ كَانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا».

ترجمه

معبودم! چگونه از پیشگاهت با حرمان و نومیدی برگردم در حالی که امید دارم که از روی جود و کرم خود وضعیت مرا به نجات تبدیل نموده و مورد رحمت قرار دهی.

واژه

خیبه: ناامیدی، خسران، محروم شدن. راغب می گوید: «الْخَيْبَةُ فَوْتُ الْطَلَبِ» (۱).

شرح

حکمت آفرینش

بدبختی و حرمان برخلاف مبنای آفرینش است. از این رو امام علیه السلام به صورت استفهام

انکاری آن را رد می کند. جود و رحمت الهی زیر بنای خلقت است و از این جهت امام علیه السلام اظهار امیدواری بدان می فرماید. باید توجه داشت که اگر کسی رانده شد به مانند بنده فراری است که از درگاه مولای خود رمیده و خویش را در چاه افکنده. در حدیث قدسی است که خداوند می فرماید:

ص: ۱۷۸

«إِنَّمَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ لِيَرْبِحُوا عَنِّي».

(مخلوق را آفریدم تا آن که از من بهره برند) نه آن که من از ایشان بهره ور شوم.

نه نیازی به آفرینش ما دارد و نه هستی ما بر جاه و جلال او می افزاید، بلکه ما را هستی داده و هدایت فرموده تا سعادت‌مند کند و به عالی ترین مقام رساند، یک انسان خاکی را موجودی افلاکی کند و یک ذره بی مقدار را برتر از خورشید گرداند.

بحث فلسفی

در مورد حکمت آفرینش تصور و گفتگو بسیار است، برخی از جاهلان تصور کنند که آفرینش انسان و موجودات نفعی برای خدا دارد و اظهار عظمتی برای اوست، برخی از فلاسفه گمان کنند که آفرینش لازمه وجود پروردگار و فیاض بودن اوست و طوری ترسیم کنند که خداوند ناگزیر از افاضه فیض است و برخی از مدعیان عرفان هم تصورات باطل دیگری دارند، ولی واقع آن است که نه خداوند متعال محتاج است و نه موجب و مجبور، بلکه کاملاً بی نیاز است و مختار، انسان را آفریده تا او را سعادت‌مند کند بدون آن که

مجبور باشد و یا محتاج. همچنان که انعام به موجودی خیر است و احسان و یک فضیلت اخلاقی است، پدید آوردن آن موجود و انعام به او خیری است مضاعف و فضیلتی است برتر. منتهی اولی در حد انسانهای خیر امکان پذیر است و دومی فقط برای خداوند متعال

امکان دارد که هم بخشنده وجود و هستی است و هم کمالات آن.

ص: ۱۷۹

«الهِى وَ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرِّهِ السَّهْوِ عَنكَ وَ أَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرِهِ التَّبَاعِدِ مِنْكَ».

ترجمه

معبودم! حقیقتاً نابود کردم عمر خود را در شدت فراموشی و غفلت از تو و کهنه کردم جوانی خویش را در مستی دوری از تو.

واژه ها

شَرّه: حدّت، شدت، تندی شَرّه.

سهو: غفلت. راغب گوید: سهو خطایی است که از غفلت ناشی باشد، اگر موجبات آن از انسان نباشد معفو است، مثل دیوانه که شخصی را دشنام می دهد و در غیر آن مؤاخذ است، چون کسی که مست می شود و دشنام می دهد (۱).

ابلیت: کهنه کردم، بالی: کهنه، پوسیده.

سکره: مستی، سکر بر وزن قُفْل: مستی، و بر وزن فَرَس: شراب و چیز مست کننده.

شرح

ترسیم دوران غفلت

امام به خوبی دوران غفلت و بی خبری انسان را ترسیم می فرماید که چگونه عمر

ص: ۱۸۰

انسان در فراموشی و بی خیالی محض و شدیدی سپری می شود و جوانی آدمی در مستی دوری از خداوند نابود می شود. وقتی ممکن است متوجه شود که عمر گذشته، جوانی تباه گشته و نیرو و توان از دست رفته و تمام سرمایه بر باد داده شده و امکان هیچ

گونه بازگشتی هم وجود ندارد.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَفِرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ» (۱).

(پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی خودت را پیش از مرگت و صحت خودت را پیش از بیماری ات و فراغت خودت را پیش از گرفتاری ات و جوانی ات را پیش از پیری ات و ثروتت را پیش از نیازمندی ات).

ص: ۱۸۱

«إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيَّامًا اغْتِرَارِي بِكَ وَرُكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ».

ترجمه

معبودم! پس، به خود نیامدم و بیدار نشدم اوقاتی که علیه تو گستاخی نموده و بر مسیری که مورد غضب تو بود میل کرده بودم.

واژه ها

لم استيقظ: بیدار نشدم، نخواستم بیدار شوم.

اغترار: فریب خوردن، غرّ و غرور - به ضم غین - و غرّه: فریب دادن، تطمیع به باطل. در اقرب الموارد گوید: «مَاعَرَّكَ بِفُلَانٍ»؛ یعنی چطور بر او جرئت کردی. قاموس قرآن پس از نقل آیات مربوطه مانند «وَلَا يُغَيِّرَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ» می گوید: علی هذا بهتر است «غرّکم» را در این آیات به مناسبت «باء» جرئت معنی کنیم(۱).

رکون: میل، اعتماد، اتکاء. قاموس قرآن میل و آرام گرفتن گفته و در صحاح و اقرب الموارد گوید: «رکن الیه: مال وسکن»(۲).

سخط: غضب.

شرح

امام علیه السلام در این قسمت که ادامه قسمت پیشین است بیان می دارد که انسان در اثر

ص: ۱۸۲

۱- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۹۲.

۲- قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۲۲.

فراموشی و مستی از خواب غفلت بیدار نشده و گستاخی بر خداوند نموده و متمایل به راهی که مورد غضب اوست می گردد.

گرفتاری های گوناگون

غفلت نخستین آفتی است که انسان را فرا می گیرد و نمی گذارد آدمی به مقصد و مقصودی که برای آن آفریده شده است برسد. معنای غفلت با واژه های گوناگونی در قرآن و روایات مطرح شده است که برخی از آنها تندتر می باشد؛ مانند غرّ، سکره، عمی. در پیشگاه مقدس الوهیت یکی گرفتار سهو و غفلت است و دیگری غرق در بیهوشی و سکر، سومی هم در آتش عناد و تجرّی می سوزد، ولی اولیای الهی به نور هدایت و یقظت منور هستند.

برخی از مردمان به مانند بَرّه ای می باشند که از هدف آفرینش غفلت داشته و چند صباحی در جست و خیز می باشند و به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: یا به مانند چهار پایانی که در آخور بسته شده اند و یا به مثل حیواناتی که سر به چرا دارند. (۱)

بعضی هم چون میمونی غرق در شهوت و خوش گذرانی می باشند، هر روز عیش و نوشی و هر هفته سور و ساتی را برقرار می کنند.

برخی دیگر هم چون پلنگی گرفتار غرور و یا به مانند گرگی در فکر حمله و تهاجم به دیگری می باشند.

بسیاری از جامعه شناسان انسانها را تشبیه به برخی از حیوانات می کنند، ولی آنهایی که در مکتب فضیلت انبیای الهی پرورش یافته اند به هیچ گونه حیوانی شباهت ندارند، بلکه انسان هستند و از کرامت والای آن برخوردارند و یا چون شهبازی پر می کشند و تا ابدیت پرواز می کنند تا به درگاه معبود سر بسایند و در آستان او به خدمت پردازند.

یک تحلیل روانی

امام علیه السلام در دو فراز فوق واژه هایی را به کار برده است که گویای حالات روانی گوناگون می باشد، مانند «شَرّه السّهو» (غرق فراموشی)؛ «سکره التّباعد»

(مستی دوری) و «رکون» (میل و اعتماد) و در مقابل اینها واژه «استیقاظ» (بیداری) را آورده است.

ص: ۱۸۳

در قرآن کریم هم به صورت گسترده تری حالات گوناگون غفلت و هوشیاری به صورت منفی و مثبت بیان شده است که یکی بد و دیگری بدتر و متقابلاً یکی خوب و دیگری خوبتر است که تحلیل روان کاوانه آن به صورت اعجاز می درخشد و ترسیم و توضیح آن نیاز به بحث مستقلی دارد.

در حالات منفی گاهی تعبیر به غفلت می نماید و می فرماید:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱).

(آنها به مانند چهار پایان هستند، بلکه گمراه تر، همانا آنها غافل هستند).

زمانی تعبیر به نسیان می نماید و می فرماید :

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (۲).

(مباشید مانند افرادی که خداوند را فراموش کردند، خداوند هم خود ایشان و هویت ایشان را از یادشان برد).

هنگامی تعبیر به سهو می نماید و می فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (۳).

(پس وای بر نماز گزاران، آنهایی که از نماز خود غفلت دارند).

گاهی تعبیر به سکر می نماید و می فرماید:

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۴).

(سوگند به جان تو همانا ایشان در حالت مستی خویش سرگردان هستند).

زمانی تعبیر به کوری می نماید و می فرماید:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۵).

(هر کس که در این جهان کور باشد در آخرت هم کور است و گمراه تر).

و گاهی هم تعبیر به مرده می کند و می فرماید:

١- اعراف / ١٧٩.

٢- حشر / ١٩.

٣- ماعون / ٤ - ٥.

٤- حجر / ٧٢.

٥- اسراء / ٧٢.

«إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۱).

(همانا تو نمی توانی بشنوانی مردگان را و نمی توانی بشنوانی آواز را به کران هنگامی که از تو روی برمی گردانند).

هر یک از واژه های فوق گویای خصوصیتی است که در انسانهای غافل وجود دارد و آنها را از نظر روانی به اشکال گوناگونی در می آورد، یکی بی خیال است و غافل، دیگری فراموش کار است و ناسی، سومی اشتباه کار است و ساهی، چهارمی مست است و حیران، پنجمی کور است و کر و ششمی اصلاً مرده است و بی جان.

یکی از ابعاد اعجاز قرآن ترسیم حالات جسمانی و همچنین روانی به صورتهای گوناگون است که آن را به شکل عالی ترین متن ادبی و علمی در آورده است.

متقابلاً افرادی هستند هوشیار و بیدار، در یاد خدا و متذکر او، خاشع و متوجه به خداوند، خردمند و فقیه، بینا و شنوا، زنده و دارای حیات طیبه که در قرآن کریم مطرح گردیده است.

ص: ۱۸۵

«الهی وَاَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ».

ترجمه

معبودم! و من بنده تو و فرزند دو بنده تو هستم، در پیشگاهت ایستاده ام، و به واسطه کرمت به تو متوسل شده ام.

واژه

ید: اصل ید به معنای دست است، ولی به طور استعاره در چند معنی به کار می رود، از جمله در این جا به معنای پیشگاه و مقابل است.

شرح

فروتنی در پیشگاه احدیت

امام

علیه السلام در این فراز کوتاه سه نکته را بیان می کند؛ یکی آن که با کمال تواضع بیان می دارد که پروردگارا هم بنده تو هستم و هم بنده زاده تو، خلاصه بنده خانه زاد تو هستم.

دوم آن که در پیشگاهت ایستاده ام، نه بی اعتنا هستم و نه فراری. سوم آن که وسیله من کرم

و بزرگواری توست نه اتکاء به عملی دارم و نه دلگرم به شخصی، بلکه تمام چشم و امیدم به کرم و بزرگواری تو می باشد.

زان جا که پرده پوشی عفو کریم توست

بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

پروردگارا بنده ای افتاده ام، از کرده شرمسارم، به کرم تو امیدوارم، هر چه هستم بنده و بنده زاده تو هستم و اقرار به عبودیت تو می کنم، نه سرکشم نه طاغی، نه خود را بزرگ

می پندارم و نه بی نیاز، بلکه سراپا محتاج و نیازمند، توشه ای ندارم و ذخیره ای نیندوخته

و فقط به تو امیدوارم و دست تو سل به دامن کرمت دراز کرده ام و می گویم:

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرَ زَادٍ

مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ (۱)

ص: ۱۸۷

۱- العروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۱۱.

«إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ اتَّصَلْتُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوَاجِهُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِهِ اسْتِخْيَائِي مِنْ نَظْرِكَ وَ أَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوُ نَعْتُ لِكَرِيمِكَ».

ترجمه

معبودم! بنده ای هستم، از تو پوزش می طلبم از این که با کم شرمی در پیشگاهت رو در روی تو ایستادم و درخواست عفو و گذشت را از تو دارم؛ زیرا عفو و بخشش وصف و نمایه کرم و بزرگواری تو است.

واژه ها

اتَّصَلْتُ: پوزش می طلبم. اقرب الموارد می گوید: تَنَصَّلَ إِلَى فَلَانٍ مِنَ الْجَنَائِهِ: خرج و تبرأ، عُدِّي بِالِي لِتَضَمَّنِهِ مَعْنَى الْإِعْتِذَارِ(۱).

عفو: گذشت، بخشودن گناه.

نعت: وصف، وصف کردن به خوبی.

کرم: کرامت و کرامت به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عزت. کریم: با سخاوت با گذشت، کسی که دارای جمیع فضائل است. اقرب الموارد پس از بیان معانی مذکور می گوید: گفته شده است، کریم کسی است که نفع می رساند بدون عوض. بنابراین کرم عبارت است از افاده آنچه شایسته است بدون عوض.

ص: ۱۸۸

در پیشگاه الوهیت از طرفی پشیمانی، شرمندگی و اعتذار لازمه توبه و بازگشت می باشد و از سویی امید به کرم و بزرگواری و گذشت الهی سرمایه آن است. از این رو در

عبارت فوق، توجه به سه نکته لازم است که اینک اشاره ای بدان می شود:

۱- پشیمانی و اعتذار

گناهکاران در ارتباط با زشتی و گناه به دو گونه هستند. برخی گناه را بی باکانه انجام می دهند و هیچ گونه توجهی به زشتی و پلیدی آن ندارند، ولی برخی دیگر آن را زشت و قبیح دانسته و می دانند و یا خود را گناهکاری می شناسند که در اثر هوای نفس یا لغزش آن مرتکب گناه شده اند، گروه اول صاحب نفس اماره هستند و گروه دوم صاحب نفس لوامه می باشند، گروه نخست شرمی از گناه ندارند، ولی گروه دوم نه تنها شرمگین بوده، بلکه خود را ملامت و سرزنش هم می نمایند، گروه اول توجهی به توبه و بازگشت ندارند، بلکه در منجلا ب گناه غوطه ورنند، اما گروه دوم در آستانه توبه قرار داشته و امید نجات برای آنان موجود است.

افراد دین باور هیچ گاه در مرحله نخستین قرار ندارند، ولی ممکن است گرفتار مرحله دوم بشوند.

امام سجاد علیه السلام در پیشگاه الوهیت می گوید:

«الهی لَمْ أَغْصِبْكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا لَوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَ عَزَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ» (۱).

(معبودم! هنگامی که عصیان تو کردم، معصیت نکردم برای آن که منکر ربوبیت تو بودم، یا آن که دستورت را پست شمردم، یا آن که می خواستم دامن به کیفر و عقوبت تو بزنم و یا آن که نسبت به تهدید تو سهل انگار بودم، بلکه خطایی عارض شد و نفسم گناه را برای من زینت داد و هوای نفس بر من غالب گشت و شقاوتم بدان کمک نمود و پرده پوشی تو مرا مغرور ساخت.

ص: ۱۸۹

۲- درخواست عفو

عفو الهی به مانند پرده ای است که عیوب آدمی را می پوشاند و چونان بارانی است که زشتی ها را می زداید و چون پالایشگاهی است که سیئات را تبدیل به حسنات می نماید. خداوند پیوسته توصیه به عفو و گذشت نموده و یکی از نامهای خودش هم «عَفُوٌّ» (۱) هست، یعنی بسیار گذشت کننده و نیز می فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (۲).

(و اوست خداوندی که توبه بندگانش را می پذیرد و گناهان را می بخشد و می داند آنچه را که انجام می دهید).

۳- عفو الهی نمودی از کرامت اوست

جهان به طور کلی نمودی از کرم الهی است؛ زیرا صدور چیزی و یا کاری از موجودی به دو گونه است، یا اختیاری است و یا بدون اختیار، در صورت اختیار یا در مقابل عوضی است و یا بدون آن، در صورتی که بدون درخواست عوض باشد یا به واسطه استحقاق طرف است و یا بدون استحقاق او. با توجه بدین تقسیم، صدور اشیاء و کارها از خداوند متعال اولاً اختیاری است، ثانیاً بدون درخواست عوض است و ثالثاً بدون استحقاق طرف مقابل، از این رو کلیه افعال خداوند و عنایات او صرفاً کریمانه است. انسان را هم به صورت گل سرسبد آفرینش آفریده بدون آن که اجباری داشته باشد و به او لطف و مرحمت فرموده بدون آن که چیزی از او بخواهد یا او حقی بر خداوند داشته باشد، گذشت و عفو الهی هم همچنان است و به صورت نمود و صفتی از بزرگواری اوست.

ص: ۱۹۰

۱- نساء / ۴۳ و ۹۹؛ حج / ۶۰.

۲- شوری / ۲۵.

«الهی لَمْ یَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ وَكَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاحِ الْعُقْلَةِ عَنْكَ».

ترجمه

معبودم! مرا یارای آن نبوده است که خود را از معصیت تو دور گردانم مگر هنگامی که برای محبت خود از خواب غفلت بیدارم کردی و آنچنان که خواستی شدم؛ پس تو را سپاس کردم هم برای آن که مرا وارد صحنه کرم خویش نمودی و هم به سبب آن که دلم را از زنگار غفلت از خودت پاک فرمودی.

واژه ها

حول: نیرو، حرکت، تغییر. اصل حول همان طور که راغب می گوید به معنای تغیر و انفصال است و چون هر تغیر و انفصالی نیاز به نیرویی دارد، از این رو در مورد انسان

و غیره به عامل اصلی تغیر و انفصال هم که نیرو و توان باشد حول گفته می شود (۱).

اوساخ: کثافتها - جمع وسخ، به معنای چرک، کثافت.

شرح

هر نیرویی از خداوند متعال است

۱ - هر حول و قوت و هر تغیر و حرکتی تنها با نیرو و مدد الهی است و گرنه در عالم

ص: ۱۹۱

آفرینش حرکت و تغییری رخ نمی دهد؛ از این رو گفته می شود: «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

لذا اگر از معصیت الهی دست برداشته و به طاعت او گرایش یافته ایم فقط به واسطه لطف و عنایت او بوده است و به سبب توفیق و هدایت او انجام گرفته است.

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست

که از آن دست که او می کشدم می رویم

خنده و گریه عشاق ز جایی دگرست

می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

البته انسان گاهی با اختیار خودش از نیروی الهی سوء استفاده کرده و در مسیر غلط و گناه حرکت می کند.

عوامل اجتناب از گناه

۲ - خودداری از گناه و اطاعت الهی گاهی از روی ترس از جهنم است و گاهی به واسطه علاقه به بهشت، ولی عامل اصلی برای اولیای الهی عشق و علاقه به پروردگار می باشد، آنها به واسطه محبت به خداوند گناه نمی کنند و از روی عشق سر به سجده عبودیت می نهند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا عَيَّبُوا اللَّهَ - رَغْبَةً فِتْلَمَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَيَّبُوا اللَّهَ - رَهْبَةً فِتْلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَيَّبُوا اللَّهَ - شُكْرًا فِتْلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۱).

(گروهی خدا را برای مزد و پاداش عبادت کردند، این نوع عبادت چون داد و ستد بازرگانان است و جماعتی خدا را از روی ترس و وحشت عبادت نمودند، این نوع عبادت به مانند اطاعت بردگان است و طایفه ای هم خدا را از روی شکر و سپاس عبادت نمودند و این نوع عبادت، کار آزادگان است).

عنایت الهی

۳ - چه خوش است که انسان ساخته و پرداخته الهی باشد، او انسان را بسازد و او آدمی را مهیای اطاعت خویش گرداند. خداوند به انسان اختیار داده است، ولی اولیای

ص: ۱۹۲

الهی از خداوند می خواهند که اختیار ایشان را تبدیل به اختیار خود گرداند و با دست عنایت خود آنها را هدایت فرماید و از لغزشها مانع شود.

ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را

اختیار آن است کو قسمت کند دلریش را

کرامت ایزدی سبب دوری از گناه است

۴ - شکر و سپاس بر آن که خداوند او را از اصحاب کرامت خود گردانیده است. کسی که گرفتار معصیت نگردهد مورد کرامت ایزدی است. کرامت و شخصیت انسان به واسطه پاکی از گناه و آلودگی است و گرنه انسانی که غرق در معصیت است به منزله حیوانی می باشد که ارزش والای انسانیت خود را از دست داده و تا سر حد بهیمیت تنزل یافته است.

غفلت و آلودگی

۵ - غفلت سبب آلودگی و کدورت دل می گردد که نیاز به پاکی و تطهیر دارد، قلب به مانند آینه ای صاف و شفاف است که باید مرکز تجلیات انوار الهی باشد. همان طور که آینه نیاز به پاک کردن دارد و گرنه غبار معمولی آن را کدر می نماید، دل هم باید پیوسته با آیات الهی و مواعظ ارزنده پاک شود و گرنه آن را زنگار گرفته و دیگر مجلا و مرآت انوار ایزدی نخواهد بود.

قرآن کریم در مورد کفار و فجاری که قیامت را انکار می کنند می فرماید:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱).

(بلکه به واسطه اعمالشان بر روی دلهای آنان زنگار گرفته است).

آینت دانی چرا غماز نیست

زانک زنگار از رخس ممتاز نیست

آینه کز زنگ و آرایش جداست

بر شعاع نور توحید خداست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن

بعد از آن آن نور را احساس کن

اشاره

«إِلَهِي أَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَاطَاعَكَ يَا قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِّ بِهِ وَيَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ».

ترجمه

معبودم! نظر کن به من همانند نظر به کسی که او را خوانده ای و او هم پذیرفته و با کمک خودت به کار گماشته ای و او هم اطاعت نموده، ای کسی که دور نیست از فردی که فریفته او شده (بر او جرئت ورزیده) و ای بخشنده ای که بخل نمی ورزد نسبت به فردی که ثوابش را امیدوار است.

واژه ها

نظر: نگاه، کنایه از توجه و عنایت.

استعمال: به کار گماشتن، به کار بردن.

معونت: کمک.

مغتر: فریفته، فریب خورده.

شرح

۱ و ۲ - دو درخواست و دو ستایش

امام در این فراز دو درخواست دارد و دو ستایش که اینک بیان می شود:

ص: ۱۹۴

۱ و ۲ - امام از خداوند خواستار است که از زمره لیک گویان ندایش باشد و از زمره عمل کنندگان به فرمانش، آنهایی که همیشه گوش به ندای الهی دارند و تن به اطاعت او. گروهی پیوسته مورد عنایت خداوند هستند، هر لحظه جذبه ای از سوی او و گرایشی از سوی ایشان، کششی از سوی او و کوششی از سوی اینان، عشق الهی در دلشان موج می زند و جذبات او را در زندگی لمس می کنند، برای تهجد شبانه بیدارشان می کند و برای مجاهدت روزانه موفق، زندگیشان پربار است و هدایاتشان فراوان. ثمرات وجودی آنها یک دایره المعارف است و اثرات حیات آنها هزاران خیر و خیرات.

۳ - قرب الهی

خداوند از هر کسی به انسان نزدیک تر است حتی از خود انسان، موضوع قرب الهی در آیات بسیاری از قرآن کریم مطرح شده است تا آن جا که می فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱).

(و ما به او (انسان) نزدیکتر هستیم از رگ قلب).

قرب الهی نسبت به همگان است، زیرا قیام موجودات به اوست، ولی نسبت به اولیای الهی و بندگان او ویژگی خاصی دارد، همچنان که می فرماید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۲).

(هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کردند، من نزدیک هستم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم).

گاهی انسان به شخصی علاقه مند است، ولی او مقامش والاتر از آدمی است و از این رو کمتر می تواند با او تماس برقرار نماید، ولی خداوند به همگان نزدیک است به ویژه به

افرادی که شیفته او هستند.

در جمله «المعترّ به» دو احتمال وجود دارد؛ یکی آن که جرأت بر او پیدا کرده، دوم آن که فریفته او شده، ولی معنای دوم با زمینه دعا و عبارت بعد مناسب است.

۴ - امید انسانی و بذل و بخشش الهی

خداوند بخشنده است، به ویژه نسبت به

١- ق ١٦/.

٢- بقره ١٨٦/.

افرادی که بارقه امید در دلشان می درخشد. گاهی انسان به یکی دل می بندد، ولی متوجه می شود که در هنگام بحران سودی برایش ندارد و در موقع درماندگی چاره ای نمی کند، آن گاهی که به کمک او نیازمند است فراموش می کند و زمانی که به دستگیری او محتاج است بی اعتنایی می نماید، ولی خداوند جواد است و در همه حال عنایت دارد، به ویژه در هنگام بیچارگی و درماندگی و آن گاهی که امید انسان از همه جا قطع شده و دل بریده

است، همان طور که می فرماید:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» (۱).

(آیا چه کسی است که پاسخ درمانده را می دهد و بدی را از او دور می سازد؟)

ص: ۱۹۶

۱- نمل / ۶۲.

«الهی هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يُرَفِّعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ».

ترجمه

معبودم! به من دلی عنایت فرما که اشتیاقش او را به تو نزدیک کند و زبانی مرحمت نما که صداقتش ارتقای به سوی تو یابد و نظری لطف کن که حقیقت و اعتبار او وی را به تو نزدیک گرداند.

واژه ها

یُدْنِيهِ: نزدیک کند او را، دنو: نزدیکی.

شوق: علاقه فراوان. اقرب الموارد گوید: الشوق: نزوع النفس و حرکه الهوی. معادل فارسی آن می شود: کنده شدن دل و پرواز روح (۱).

لسان: زبان.

صدق: راستی، راست گفتن.

نظر: نگاه، بینش، دیدگاه، فکر.

شرح

در این فراز امام علیه السلام به سه ویژگی اشاره می فرماید که از خداوند خواستار است: دلی

ص: ۱۹۷

۱- دلی شیفته

قلب مشتاق، قلبی است که از جای برکنده شده و به سوی دوست به پرواز آید. در این دل غیر از خدا آرزویی نیست که او «مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ» (۱) است و غیر از خدا هدفی ندارد که او «غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ» (۲) است. امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گفت:

«إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَاخْلَصْتَهُ لِدُوكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوَّقْتَهُ إِلَى لِقَائِكَ» (۳).

(معبودم! قرار ده ما را از زمره افرادی که برای نزدیکی و ولایت خود برگزیده ای و آنها را برای مهر و محبت خود خالص فرموده ای و ایشان را به ملاقات خود تشویق نموده ای).

و نیز همان امام در زیارت «امین الله» هنگامی که چهره خویش را بر روی تربت امیرالمؤمنین علیه السلام نهاده است ضمن درخواستهای خود از خداوند می گوید: «مُشْتَاقَهُ إِلَى فَرْحِهِ لِقَائِكَ» (۴) (پروردگارا مشتاق به ملاقات فرح بخش خویش گردان).

۲- زبانی صادق

مدعیان عشق فراوانند، ولی عاشقان واقعی اندک، همچنان که مدعیان ایمان بسیارند و مؤمنان واقعی کم، چه بسا افراد بسیاری که داعیه ایمان دارند، ولی به فرموده قرآن: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۵) (هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است) و چه بسا گروهی داعیه عشق الهی داشته باشند، ولی هنوز از محبت نفس فارغ نشده اند.

همگان می گویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را پرستش می کنیم و تنها از تو

ص: ۱۹۸

۱- مناجات خمسہ عشر، التاسعة المحببين.

۲- مناجات خمسہ عشر، التاسعة المحببين.

۳- مناجات خمسہ عشر، التاسعة المحببين.

۴- مفاتيح الجنان، زیارت امین الله.

۵- حجرات ۱۴/.

یاری می جویم)، ولی عابدان وارسته که پنج تکبیر زنند بر هر چه که هست و عارفان برجسته که حول و قوه ای غیر از حق نبینند تا چه اندازه می باشند؟

گفته راست لیاقت ارتقای به مقام مقدس ربوبی را دارد و گرنه هر سخنی ارزش صعود را ندارد و هر گفتاری لایق درگاه ربوبی نیست و «گوهر پاک باید که شود لایق فیض» و الا

هر حرفی را نمی خرنند و خرمهره جایی ندارد.

خداوند متعال مؤمنان ویژه ای را می ستاید که در پیمان الهی خود صداقت به خرج داده و تا آخرین مرحله ایستادگی کردند که فرمود:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (۱).

(از مؤمنان، مردانی هستند که راست گفتند در پیمانی که با خداوند بستند، پس برخی بر عهد خود وفا کردند و برخی دیگر انتظار آن را می کشند و هیچ گونه تبدیل و تغییری هم برای آنها پدید نیامده است).

متقابلاً در مورد مدعیان می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۲).

(الا- ای کسانی که ایمان آوردید چرا می گوئید، کاری را که انجام نمی دهید، مبعوض بزرگی است نزد خداوند این که بگوئید آنچه را که نمی کنید).

سخن درباره «زبان صادق» بسیار است، ولی با توجه به عبارت موجود در مناجات اشاره ای انجام گرفت.

۳ - نگاهی صائب

نگاهها گوناگون است، برخی حق و برخی باطل، بعضی از قوت بیشتری برخوردار بوده و بعضی فوق العاده ضعیف می باشد و قهرا دیدگاهی به خداوند نزدیک است که حق و حقیقت باشد و گرنه دید و بینش جاهلانه و ارتجاعی در نزد پروردگار موقعیتی

ص: ۱۹۹

۱- احزاب / ۲۳.

۲- صف / ۲ - ۳.

ندارد، نظر هر چه ارزنده تر باشد صاحب‌نظر به خدا نزدیکتر است و انسان هر چه خردمندتر باشد به عقل کل قرب بیشتری دارد.

همان طور که در محفل اندیشمندان نظر سطحی ارجح و اعتباری ندارد، نظریات سخیف و ارتجاعی هم از سوی خداوند مطرود می‌باشد، به حقایق الهی تنها خردمندان متذکر می‌شوند که فرمود: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱) و در پیشگاه او تنها عالمان خشیت دارند که فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲). اسلام دین عقل است و خرد، اسلام دین علم است و دانش و نباید با گفته‌های جاهلانه عوام فریبی کرد، هر کس خردمندتر است به خداوند نزدیکتر است و هر کس عالمتر است بدو قرب بیشتری دارد، به شرط آن که عقل و علم او در هاله‌ای از جهل نباشد، بلکه تبلور به نور ایمان و معرفت داشته

باشد، البته ممکن است یک مؤمن وارسته‌ای هم که بر پایه فطرت حرکت کرده و از مکتب انبیاء الهام گرفته از صدها فیلسوف شکاک و یا دانشمند هوشناک بهتر بفهمد و خوبتر بیندیشد.

پروردگارا! دلی خواهم واله و شیدای تو باشد و به سوی تو پر کشد، کسی غیر از تو را نپذیرد و در خانه او غیری راه نداشته باشد و مصداق کامل «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ

الْبَاطِلُ» (۳) باشد.

خداوند! زبانی خواهم پاک و صادق که ارزش گفتگوی با تو را داشته باشد، نه هجوی گوید و نه هرزه‌ای، نه به غیبت آلوده باشد و نه به تهمتی، نه نیش زخمی به مؤمنی

و نه ملامتی به مسلمانی.

رحیما! فکر و اندیشه‌ای خواهم سالم و مترقی که رهنمون به تو باشد، نه فکر پستی و نه اندیشه سستی، نه همراه با شرکی و نه گرفتار غلوی، نه خیالی غرب زده و نه تفکری ارتجاعی.

الهی سینه‌ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی آن هم همه سوز

ص: ۲۰۰

۱- رعد / ۱۹.

۲- فاطر / ۲۸.

۳- اسراء / ۸۱.

هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست

دل افسرده غیر از آب و گل نیست

دلم پر شعله گردان، سینه پر دود

زبانم کن به گفتن آتش آلود

کرامت کن درونی درد پرورد

دلی در وی درون درد و برون درد

ص: ۲۰۱

«الهی اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَیْرَ مَجْهُوْلٍ وَ مَنْ لَازَ بِكَ غَیْرَ مَخْذُوْلٍ وَ مَنْ اَقْبَلَتْ عَلَیْهِ غَیْرَ مَمْلُوْلٍ (مَمْلُوْكٍ خ ل)».

ترجمه

معبودم! کسی که توسط تو معرفی شود مجهول نخواهد بود و کسی که به تو پناهنده گردد خوار و بی یاور نخواهد بود و کسی که تو به او رو آوری ملول (مملوک خ ل) نخواهد

بود.

واژه ها

من لاذ بك: کسی که به تو پناه برد. لوذ، لواذ: پناه بردن به شیء و مخفی شدن به وسیله آن.

مخذول: بدون یاور، خذل: رها کردن، یاری نکردن. به نظر راغب، خذلان آن است که به یاری دوستی امیدوار باشی و او تو را رها کند(۱).

مملول: ملالت زده، اگر ماده اشتقاق مملول، مَلَلٌ باشد به معنای ملول بلکه ملالت زده است و اگر مَلَّةٌ باشد به معنای حرارت زده و تفتیده است و اگر مَلَّهٌ باشد به معنای

ممثل و الگوی ملت است، ولی معنای نخست با عبارت موجود در دعا مناسبت دارد و

ص: ۲۰۲

شرح

سعادت و خوشبختی انسان در پرتو ولایت الهی است و از این رو اولیای او هم جاودانه هستند هم عزیز و هم شادمان که اینک اشاره بدان می شود.

۱- جاودانگی اولیای الهی

هر شهرتی و هر قدرتی ناپایدار است به جز شهرت و قدرت اولیای الهی که جاودانه می باشد از این رو امام علیه السلام می فرماید: آن کس که به وسیله تو معرفی شود ناشناخته

نخواهد بود، افرادی هستند که چند روزی شهرت می یابند، سرزبانها می افتند، کز و فزی

دارند وعده ای برای آنها شعار می دهند، ولی به تدریج خاموش می شوند، محو می گردند و در لابلای تاریخ مدفون می شوند، ولی پیامبران الهی و رهبران طریقه توحید

برای همیشه نور افشانی می کنند و مکتب و آیین پاک آنها بر تارک تاریخ می درخشد.

از آن همه نعره های مستانه فرعون و نمرود تا هیتلر و لنین هیچ اثری برجا نیست و در موزه آثار باستانی دفن شده است، ولی نام بلند ابراهیم خلیل به عنوان بت شکن تاریخ زنده است و نام مقدس رسول گرامی اسلام به عنوان پیام آور توحید در میلیونها مأذنه طنین انداز است.

خداوند برای او «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (۲) را اجابت نمود و برای این «إِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» (۳) را اهدا فرمود.

در حالی که نه داعیه دروغین «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۴) از فرعون بر جا ماند و نه فریاد مستانه «های هیتلر» .

ص: ۲۰۳

۱- ر.ك: لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۲۸ و سایر کتب لغت مفضل.

۲- شعراء / ۸۴.

۳- کوثر / ۱.

۴- نازعات / ۲۴.

در طول تاریخ به ویژه دوران سیاه اموی علیه امیرالمؤمنین علیه السلام فعالیت‌های فراوانی

انجام گرفت، تمام قدرتهای وقت بسیج شده بود که چهره پاک و نورانی علی علیه السلام را دگرگون معرفی کنند، ولی خداوند نگذاشت، تا آن جا که امروز به صورت «صوت العداله الانسانيه»^(۱) (ندای عدالت انسانی) معرفی می شود و تمام یزیدیان بسیج شدند که امام حسین علیه السلام و نام او را نابود کنند، ولی خداوند نگذاشت، تا آن جا که امروز به صورت سردمدار حریت و آزادی می درخشد:

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم

ظالم از دست شد و سایه مظلوم بجاست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق

تا بدانند خلاق که فنا شرط بقاست

آری: «إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ».

۲ - عزت دوستان خداوند

آن کس که متمسک به عنایات خداوند گردد بی یاور نخواهد شد و خوار و منکوب نمی گردد، قدرت الهی نامتناهی است و وجود او بی پایان، نه محدودیتی در توان اوست و نه بخلی در عطای وی؛ از این رو کسی که چنگ به عنایات پروردگار زند هیچ گاه مخدول نگردد، همان طور که امام سجاد علیه السلام می گوید:

«وَمَا حَقُّ مَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُخَذَلَ وَلَا يَلِيقُ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِعِزِّكَ أَنْ يُسَلَّمَ أَوْ يُهْمَلَ»^(۲).

(و سزاوار نیست کسی که به ریسمان عنایت تو چنگ زده است و گذاشته شود و شایسته نیست کسی که به عزت تو پناه برده است تسلیم شود یا رها گردد و اعتنایی به او

انجام نگیرد).

موجودات دیگر گاهی قدرت و توان رفع مشکل را ندارند، گاهی بخل می ورزند و گاهی مسامحه می کنند و بر فرض مشکلی را هم برطرف سازند کرامت انسانی را ضربه

-
- ۱- نام کتابی از جرج جرداق، نویسنده مسیحی.
 - ۲- مناجات خمسہ عشر، الرابعه عشره المعتصمين.

می زنند و او را رهین منت خویش می سازند، ولی خداوند از طرفی قدرتی بی کرانه دارد و از سویی هم بخل و مسامحه ندارد، از طرفی دیگر هم برخورداری از الطاف او عین افتخار و امتنان است.

چه خوش باشد دل امیدواری

که امید دل و جانش تو باشی!

۳- شادمانی اولیای الهی

آن کس که مورد عنایت الهی قرار گیرد دیگر غصه ای نخواهد داشت.

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

عشق الهی نشاط دل عارف است، نور چشم اوست و سرور سینه وی، او با عشق خدا زنده است و با مناجات وی آرامش دارد، امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گوید:

«يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُحِبِّيهِ رَائِقَةٌ وَ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ» (۱).

(ای کسی که انوار مقدس او برای دیدگان دوستانش زیبا و شگفت انگیز است و تابش های رخسار وی برای دل‌های عارفانش شیفتگی داشته و اعجاب برانگیز می باشد).

دل‌داده الهی در تمامی مشکلات درد دل خود را با خدا در میان می گذارد، اشک می ریزد، ناله می کند و پس از اندکی با روحی آرام و دلی شاد و قلبی امیدوار بر می خیزد

و به کار خویش ادامه می دهد.

قرآن کریم می فرماید:

«الْأَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا- هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲).

(آگاه باشید که دوستان خداوند هیچ گونه ترس نداشته و محزون نمی شوند، آنهایی که ایمان آورده و تقوا می ورزند، برای آنها بشارت باد در زندگی دنیا و آخرت، تبدیل و

تغییری برای کلمات خداوند نیست، و این است رستگاری بسیار بزرگ).

یکی از ثمرات ایمان رفع نگرانی و ایجاد شادمانی است که خداوند متعال بارها نوید

ص: ۲۰۵

۱- مناجات خمسہ عشر، التاسعه المحيین.

۲- یونس / ۶۲ - ۶۴.

آن را برای اولیای خود داده است.

ابن سینا ضمن صفات عارف می گوید: عارف با نشاط و بشاش و خندان است، سپس علت آن را بیان کرده و می گوید: چرا با نشاط نباشد در حالی که او مسرور به پروردگار

است و مسرور به هر چیزی است، زیرا در آن خدای را می بیند و آن را مظهر و مجلای خدا می داند. (۱)

تذکر: در نسخه بحار الأنوار واژه «مملول» است، ولی در نسخه های مفاتیح «مملوک» می باشد، اما «مملول» همان طور که در بحار الأنوار ضبط شده است از نظر معنی و لفظ تناسب بیشتری دارد.

اگر عبارت دعا غیر مملوک باشد؛ یعنی به هر کس که تو رو کنی برده نیست، بلکه آزاده تو می باشد و از رقیبت دیگری به دور است.

ص: ۲۰۶

۱- الاشارات والتنبیها، نمط ۹، مقامات العارفين، ص ۴۵۵، فصل بیست و یک.

«الهی إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لُمُسْتَجِيرٌ وَإِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لُمُسْتَجِيرٌ».

ترجمه

معبودم! کسی که به تو راه پوید، همانا او روشن و منور است و کسی که به تو چنگ زند همانا او در پناه و در امان است.

واژه ها

انتهاج: راه یافتن. طریحی گوید: المنهاج بالكسر: الطريق الواضح. النهج کفلس: الطريق الواضح (۱).

مستتیر: منور شده، نورانی، کسی که کسب نور نموده.

اعتصام: چنگ زدن، متمسک شدن.

مستجیر: در امان.

شرح

دو نکته مهم در این فراز است که گویای هدایت و قیومیت الهی است:

۱ - راههای معرفت

باید توجه داشت که راههای شناخت و معرفت حق متعدّد و گوناگون می باشد، ولی به طور کلی می توان در سه راه ترسیم نمود. یکی راه علم و

ص: ۲۰۷

دیگری راه عقل و سومی راه عرفان. راه علم از طریق مشاهده و تجربه پیموده می شود و راه عقل از طریق تفکر و استدلال و راه عرفان هم از طریق تزکیه و تعبد. هر یک از این سه راه ارزش خود را داشته و دارای ستایش می باشد، ولی در عین حال مورد اعتماد کامل نیست و خالی از اشتباه و لغزندگی نمی باشد، تنها راهی که می تواند معیار برای هر سه

باشد راه وحی و الهام ویژه الهی است که در انحصار انبیا و جانشینان معصوم آنان می باشد. باید توجه داشت که قرآن کریم بیشترین تأکید را بر حمایت از عقل و علم داشته

و به بهترین براهین عقلی و علمی ارشاد فرموده است، ولی شاخص نهایی در موارد ابهام حقایق و معارف الهی است که از طریق وحی به صورت مسلم ابراز شده است.

آن راه راهی است نورانی و بدون خدشه. افرادی که آن مسیر را پیموده اند قهرا منور به انوار الهی هستند و پیروان خود را نور افشانی می کنند. خداوند در مورد قرآن کریم

می فرماید:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (۱).

(بتحقیق از طرف خداوند به سوی شما آمده است نور و کتابی روشن).

سپس در مورد شرط اصلی افرادی که منور به این نور الهی می شوند و سرانجام کارشان می فرماید:

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲).

(خداوند به وسیله آن به سوی راههای سلامت راهنمایی می کند کسانی را که خشنودی او را پیروی کنند و آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می گرداند و ایشان را به راه راست هدایت می فرماید).

شرط اصلی استنضائه و استفاده از قرآن، پیروی از رضوان الهی است. کسی می تواند از این کتاب آسمانی بهره ور شود که در پی خشنودی الهی و کسب رضای او باشد، خواست خدا را بخواهد نه این و آن، تقوا داشته باشد و رضایت الهی را جلب کند.

نتیجه

ص: ۲۰۸

۱- مائده / ۱۵.

۲- مائده / ۱۶.

پیروی از خشنودی الهی آن است که خداوند به وسیله قرآن هدایت به راههای سالم و بی نقص و عیب می کند و انسانها را از تاریکیها نجات داده و به وادی نور برده و آنها را به راه مستقیم رهنمون می فرماید.

۲ - تنها اتکال به خدا

هیچ تکیه گاهی قابل اعتماد نیست، بلکه هر چه را که در نظر گیرید متزلزل است، آن کس که به ثروت خود می نازد در اثر ورشکستگی پایمال می شود و آن کس که به قدرت خود می بالد در اثر یک کودتا سرنگون می گردد. آن کس که به جوانی خود مغرور است موی سپید تهدیدش می کند و آن کس که به سلامتی خود اتکا دارد یک بیماری او را تا آستانه مرگ می برد.

هیچ چیز و هیچ کس قابل اعتماد نیست مگر ذات مقدس پروردگاری که هم قیوم است و هم قاهر.

ص: ۲۰۹

«وَقَدْ لُدْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُحَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ».

ترجمه

و همانا پناه به تو آوردم ای معبودم، پس گمانم را از رحمت خود مبدل به نومییدی مکن و مرا محجوب از رأفت خودت مفرما.

واژه ها

لُدْتُ: پناه آوردم. لواذ: پناه بردن به چیزی و مخفی شدن به وسیله آن.

لَا تُحَيِّبْ: نومیید مکن. خبیه: ناامیدی، خسران، محروم شدن.

لَا تُحْجِبْ: محجوب مساز، حجاب ایجاد مکن.

رأفت: مهربانی.

شرح

حسن ظن به خداوند

در عبارت فوق نکته دقیقی نهفته شده است و آن عبارت است از این که، خدایا من به تو پناهنده شده ام. بنابراین ظنی را که نسبت به رحمت تو دارم مبدل به نومییدی مفرما،

حرف «فاء» در جمله «فَلَا تُحَيِّبْ» تفریعیه است؛ یعنی حال که من پناهنده به تو هستم مرا

نومیید مفرما، معلوم می شود اگر شخصی به ذیل عنایات الهی چنگ زند و پناهنده بدو

گردد نومید نمی شود، نه از رحمت خدا محروم می گردد و نه از رأفت او محجوب می شود.

اولیای الهی تنها چشم به عنایات او دوخته اند و فقط اتکال به وی دارند، دلداده او هستند و همه چیز را از وی طلب می کنند، به مانند یک کودک که جز مادر خود نمی شناسد و به جز او دست به دامان احدی نمی اندازد.

گفت موسی را به وحی دل خدا

کای گزیده دوست می دارم ترا

گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم

موجب آن تا من آن افزون کنم

گفت چون طفلی به پیش والده

وقت قهرش دست هم در وی زده

خود نداند که جز او دیار هست

هم ازو مخمور و هم از اوست مست

خاطر تو هم ز ما در خیر و شر

التفاتش نیست جاهای دگر

هم چنانک ایاک نعبد در حنین

در بلا از غیر تو لا نستعین

که عبادت مر ترا آریم و بس

طمع یاری هم ز تو داریم و بس

ما در این مناجات شعبانیه، بلکه کلیه مناجاتهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام همه جا الحاح و التجاء و انقطاع محض در محضر ربوبی را مشاهده می کنیم، به مانند همان کودک که دست به دامان مادر افکنده و با گریه و زاری اصرار می ورزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف اولیای الهی می گوید:

«إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرَبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَإِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عَلِمَا بَانَ أَرْمَهُ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِكَ» (۱).

(پروردگارا اگر تنهایی و بی کسی دوستان تو را به وحشت اندازد یاد تو آنها را مأنوس می سازد و اگر مصیبتها بر ایشان فرو بارد به پناه جستن به تو روی آرند، زیرا می دانند که زمام همه کارها به دست توست و سرچشمه همه چیز برخاسته از قضای تو می باشد).

ص: ۲۱۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸.

اشاره

«الهی اَقْمِنی فی اَهلِ ولایتکَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزَّیادَةَ مِنْ مَحَبَّتِکَ».

ترجمه

معبودم! جایگاه مرا در میان دوستان خویش جایگاه کسی قرار ده که امید زیادتری از محبت تو را دارد.

واژه

اَقْمِنی: بپادار.

شرح

درجات اولیا

اولیای الهی دارای درجات گوناگونی هستند، همان طور که ابن سینا می گوید:

«ان للعارفین مقامات و درجات یخصّون بها»^(۱) برخی در مراحل پایین تری قرار گرفته و برخی دیگر بلند پروازانی هستند که در اوج آسمان قرب پرواز می کنند. افرادی که در مراحل پایین هستند انتظار کمتری دارند، ولی آنها که در مراحل عالی قرار دارند امید بیشتری. منتهی انتظار آنها جز محبت الهی چیز دیگری نیست، از خدا، خدا را می خواهند و از پروردگار محبت او را و خلاصه می گویند: «خدایا عاشقم عاشقترم کن».

ص: ۲۱۲

۱- الاشارات والتنبیها، نمط ۹ مقامات العارفین، فصل اوّل تنبیه.

برخی از اهل ولایت تحت تأثیر خوف الهی بوده و برخی دیگر امیدوار به رحمت و محبت پروردگار هستند، همچنان که برخی در اثر طمع یا ترس خدا را عبادت می کنند، ولی برخی به واسطه عشق و محبت پروردگار را پرستش می نمایند و بهترین عبادت، عبادتی است که برخاسته از عشق و محبت باشد.

برترین مردم

برترین مردم هم افرادی هستند که عاشق عبادت الهی باشند. همان طوری که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَشْرِ أُمَّ عَلَى يُسْرِ» (۱).

(برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، دست به گردن آن آویزد و از دل آن را دوست داشته باشد و با بدنش مباشرت بدان ورزد و اوقات خویش را برای آن فارغ سازد. چنین شخصی باکی ندارد که در این جهان در سختی باشد یا راحتی).

امام از خداوند خواستار است که در میان اولیایی باشد که امید محبت بیشتری را از خداوند دارند، محبت الهی انگیزه محبت آدمی است و علاقه او موجب عشق این است.

هدایت از سوی اوست و پذیرش از طرف این، جذبه از سوی اوست و انجذاب از جانب این و محبت از سوی محبوب است و شیدائی از طرف حیب، همان طور که خداوند متعال هم می فرماید:

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۲).

(خداوند ایشان را دوست دارد و آنها هم خداوند را دوست دارند).

نخست «يُحِبُّهُمْ» را می فرماید و سپس «يُحِبُّونَهُ» را. جذبه الهی باعث کشش انسانی می گردد و استقبال آدمی هم موجب توفیق بیشتر او می شود، همان طور که می فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۳).

ص: ۲۱۳

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲- مائده ۵۴/.

۳- عنکبوت ۶۹/.

ثابت بنانی که یکی از تابعین و زهاد است می گوید: سالی به حج مشرف شدم و عده ای از عبّاد بصره هم حضور داشتند، هنگامی که وارد مکه شدیم مشاهده کردیم که مردم از نظر آب در مضیقه می باشند و به علت کمی باران همگان در تحت فشار شدید تشنگی قرار گرفته اند، از این رو اهالی مکه و همچنین حجاج از ما خواستند که برای ایشان دعا کرده و از خداوند نزول باران را بخواهیم، ما هم به کنار کعبه مشرف شده و با

تضرّع و خشوع از خداوند درخواست کردیم، ولی از اجابت دعا خبری نشد.

در این بین جوانی که غرق در تضرّع و زاری بود به کعبه نزدیک شد و طواف به عمل آورد و سپس رو به ما کرده و اسامی ما را برده و گفت:

آیا میان شما کسی نبود که خداوند رحمان او را دوست داشته باشد؟

گفتیم: جوان، آنچه از ما بر می آمد دعا بود، ولی اجابت از سوی خداوند است.

فرمود: از کعبه دور شوید اگر در میان شما یک نفر وجود داشت که خداوند او را دوست می داشت دعایش را اجابت می فرمود، سپس در مقابل کعبه به زمین افتاد و به سجود پرداخت.

ثابت بنانی گفت: دیدم در سجده اش می گفت: «سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَيِّئَتَهُمُ الْعَيْثُ». (آقای من به محبتی که نسبت به من داری مردم را توسط باران سیراب گردان).

ثابت می گوید: هنوز سخن او تمام نشده بود که باران شروع به باریدن کرد آن هم به قدری فراوان مانند ریزش آب از دهانه مشک، سپس من به آن جوان گفتم: از کجا دانستی که خداوند تو را دوست دارد؟

فرمود:

اگر مرا دوست نمی داشت از من نمی خواست که به زیارت خانه اش بیایم، وقتی زیارت را خواسته معلوم است که مرا دوست دارد، سپس این ابیات را ایراد فرمود:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ

مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَاكَ الشَّقِيُّ

مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ

فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ

مَا يَضْنَعُ الْعَبْدُ بغيرِ التَّقَى

وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقَى

کسی که خدا را بشناسد، ولی معرفت او برایش نفعی نداشته باشد او بدبخت و بیچاره است.

در اطاعت الهی هر چه به انسان برسد و با هر چه برخورد کند ضرر نکرده است.

بنده الهی چه کاری به غیر از تقوا را می خواهد انجام دهد در حالی که عزت و تمامی عزت برای افراد پرهیزکار است.

ثابت می گوید از اهل مکه پرسیدم: این جوان کیست؟ گفتند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. (۱)

کشش و جاذبه از سوی خداوند است و بروز و ظهور آن در بنده. این خداست که به موسی کلیم می فرماید:

«وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» (۲).

(و محبتی از خود را بر تو القاء کرده و عنایت نمودم).

و به مؤمنان می فرماید:

«حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۳).

(ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل شما زینت و جلوه داد).

قرآن کریم مشخص کرده است که راه دریافت محبت خداوند چیست. همان طور که می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ - فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۴).

(بگو اگر شما خداوند را دوست دارید، پیروی از من کنید، خداوند هم شما را دوست داشته باشد).

علامت عشق به خداوند متابعت پیامبر است و ثمره متابعت از پیامبر هم محبت الهی

ص: ۲۱۵

٢- طه / ٣٩.

٣- حجرات / ٧.

٤- آل عمران / ٣١.

است.

در این آیه دو نکته بسیار ارزنده و نوید بخش وجود دارد:

۱ - لازمه محبت الهی

انسان اگر خدا را دوست دارد باید متابعت از پیامبر اکرم بنماید، علامت دوستی خدا متابعت از رسول اکرم است.

۲ - ثمره اطاعت از پیامبر

شخصی که متابعت از پیامبر اکرم می کند، خداوند او را دوست خواهد داشت؛ یعنی ثمره متابعت از رسول، محبت الهی است.

هر چه محبت انسان به خداوند بیشتر باشد متابعت او از شریعت زیادتر خواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما أحبَّ الله عزَّوجلَّ من عصاه».

(خداوند عزوجل را دوست ندارد کسی که او را عصیان می ورزد).

سپس امام این اشعار را ایراد نمود:

تَعْصَى الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ (۱)

نسبت به پروردگار عصیان می ورزی، در حالی که اظهار محبت نسبت به او می کنی؟ این موضوع محال است و یک کار نو ظهور و بدعت است. اگر تو در محبت خود صادق بودی او را اطاعت می نمودی، همانا دوستدار، مطیع و فرمانبردار محبوب خویش می باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم مشخص نموده است که چه کسانی را دوست دارد و از چه افرادی بیزار می باشد. همچنان که می فرماید: نیکوکاران، توبه کنندگان، پرهیزکاران،

صابران، متوکلان، عادلان، و پاک کنندگان خود از زشتیها را دوست دارد و متقابلاً تجاوزگران، ظالمان، کافران، گناهکاران، متکبران، خائنان، مفسدان و مسرفان را دوست ندارد و از آنها بیزار می باشد. (۲)

١- سفینه البحار، ج ١، ص ٤٨٩.

٢- ر.ك: آیات مقدسه قرآنی در: المعجم المفهرس و میزان الحکمه، ج ٢، ص ٢١٨.

«الهی وَ اَلْهَمْنِیْ وَلَهَا بِذِکْرِکَ اِلٰی ذِکْرِکَ وَ هَمَّتِ فِی رَوْحِ نَجَاحِ اَسْمَائِکَ وَ مَحَلُّ قُدْسِکَ».

ترجمه

معبودم! به واسطه ذکر خودت وله و شیدایی مرا نسبت به یاد خودت الهام نما و اهتمام مرا در شادی رستگاری در پرتو اسماء خود و جایگاه قدست قرار ده.

واژه ها

وله: شیفتگی، حیرت، علاقه فراوان. اقرب الموارد گوید: وله فلان: تحیر من شدّه الوجد و - منه: خاف، و - الصبئ الی امّه: فزع الیها، و - الام الی ولدها: حنت الیه. (۱)

روح: شادمانی، خرمی.

نجاح: رستگاری.

شرح

وله و شیفتگی در عبادت و یاد خدا

برخی شیفته یاد خدا هستند، از ذکر الهی لذت می برند به ویژه در هنگام نماز که غرق در معراج می گردند. نقطه مقابل، افرادی هستند

که نام خدا را صرفاً ورد زبان قرار داده و هیچ گونه عشق و اشتیاقی ندارند، لازمه اولی خضوع و خشوع است و نتیجه دومی کسالت است و بی حالی، از این رو خداوند در مورد

ص: ۲۱۷

نماز مؤمنان می فرماید:

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۱).

و در مورد منافقان می فرماید:

«وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى» (۲).

لازمه وله و شیفستگی اشک و آه است، تضرع و زاری است، توجه و حضور است و هزار چیز دیگر.

سوز دل، اشک روان آه سحر ناله شب

این همه از نظر لطف شما می بینم

کس ندیده است ز مشک ختن و نافه چین

آن چه من هر سحر از باد صبا می بینم

ذکر خفی و ذکر جلی

در مورد ذکر هم دو احتمال وجود دارد:

الف - ممکن است منظور از ذکر نخستین ذکر جلی باشد و مراد از ذکر دوم ذکر خفی، زیرا ذکر دو قسم است، یکی آن که انسان با زبان خود مترنم به یاد خدا شود، مانند این که مثلاً بگوید «لا اله الا الله». دوم آن که با قلب خویش متوجه ذات مقدس الوهیت شود و خدا را در دل یاد کند.

ذکر زبانی مقدمه است برای یاد قلبی، همان طور که خداوند متعال به موسی کلیم علیه السلام می فرماید:

«وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۳).

(نماز را برای یاد من بپا دار و انجام بده).

در این عبارت امام علیه السلام از خداوند می خواهد که به واسطه ذکر زبانی، تشنگی و شیدایی او را نسبت به یاد قلبی زیاد کند.

گاهی زبان مترنم به نام خداست، ولی دل در بیراهه است و گمراهه، به زبان «إِيَّاكَ

١- مؤمنون / ٢.

٢- نساء / ١٤٢.

٣- طه / ١٤.

نَعْبُدُ» می گوید، ولی در دل صدها معبود دیگر دارد و به زبان «وَأَيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می گوید، ولی در دل استعانت از دیگری می جوید.

گاهی هم زبان ذکر خدا را می گوید، ولی دل غافل است و ساهی.

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم

من آن نماز حساب نماز نگذارم

نماز خوان به صفت چون فرشته باید و من

هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم

کسی که جامه به سگ بر زند نماز نیست

نماز من که پذیرد که در بغل دارم

البته مجرد ذکر بی نقش نیست، همان طور که مجرد نماز موجب اسقاط تکلیف ظاهری است و به مراتب بهتر از بی نمازی است، ولی اگر روح و توجه نباشد نقش اساسی خود را ایفا نمی کند و «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱) نمی گردد. بندگان

خدا و اولیای الهی، این ذکر لسانی را مقدمه ای قرار می دهند برای ذکر قلبی و این ترنم را کالبدی برای آن روح، از یاد خدا لذت می برند و از مناجات با او آرامش، همان طور که بلند پرواز عرصه راز و نیاز، امام ساجدان در دعایش می گوید:

«وَفِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَرَاحَتِي وَعِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَيَّ وَشِفَاءٌ غَلَّتِي وَبُؤْدُ لَوْعَتِي وَكَشْفٌ كُرْبَتِي» (۲).

(و در مناجات توست خرمی و راحتی ام و نزد توست داروی دردم و بهبود سوز جگرم و خنکی حرارت دلم و برطرف شدن گرفتاری ام).

ب - ممکن است منظور این باشد که اشتیاق مرا لحظه به لحظه نسبت به ذکر بیشتر گردان به طوری که از هر ذکری وله و اشتیاق من بیشتر گردد نه آن که زود خسته و کسل شوم، عارفی که در آسمان عبودیت پرواز می کند و غرق در راز و نیاز است لحظه به لحظه اشتیاقش بیشتر و آتش عشقش گداخته تر می گردد.

اگر انسان در ذکر زبانی توجه و عنایت به یاد قلبی داشته باشد نه تنها خسته نمی شود بلکه احساس لذت هم می کند، ولی اگر توجهی به راز و نیاز و مناجات با معبود نداشته باشد هر چه زودتر می خواهد متن دعایش تمام شود.

١- عنكبوت / ٤٥.

٢- مناجات خمسة عشر، الثامنہ المریدین.

اهتمام افراد گوناگون است. یکی اهتمام به ریاست دارد و دیگری به ثروت، سومی به علم و چهارمی به فرزند و... ولی اولیای الهی تمام همت خود را به خداوند و قرب او دوخته و همه چیز را در مسیر او قرار می دهند، البته اهمیت و ارزش و اعتبار هر کسی هم به اندازه همت اوست، همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«قَدَّرُ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ» (۱).

(ارزش هر کس به اندازه همت اوست).

امام در این عبارت به چند نکته اشاره می فرماید:

الف: شادمانی اولیای الهی در امور معنوی است. آنها نه نسبت به اقبال دنیا خرسند می شوند و نه از ادبار آن نگران می گردند؛ همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۲).

(تا بر آنچه از دست شما رفته تأسف نخورید و به آنچه به شما رسیده دلشاد نگردید).

بلکه، همان طور که امام سجاد علیه السلام فرمود: تنها شادمانی و راحتی او در مناجات با

پروردگار است. (۳)

ب: رستگاری تنها در پرتو اسمای الهی امکان پذیر است. اولیای الهی تنها وابستگی به خداوند دارند که تنها او «قیوم» و وجود پایدار است، در عالم هستی هر چه هست از اوست و قوام به او دارد که:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ

وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ (۴)

عزت تنها در پرتو نام «عزیز» او میسر است و اولیای الهی عزت را تنها از او می خواهند نه از دیگری، زیرا عزت منحصر از آن خداوند است، همچنان که فرمود:

ص: ۲۲۰

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۴.

۲- حدید ۲۳/.

٣- مناجات خمسة عشر، الثامنة المردين.

٤- بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٢٩٥.

عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱).

(آیا منافقان از کافران عزت را خواستارند؟! همانا عزت تماما از آن خداوند است).

غناء را از او خواستارند که «هو الغنی» و تنها چشم به عنایت او دوخته اند که «هو الکافی». از هیچ کسی بیم ندارند که «هو القاهر» و فریادرسی جز او نمی شناسند که

«هو المُغیث»، ولایت احدی را نمی پذیرند که «هو المولی» و چشم به دست کسی ندارند که «هو الجواد».

هدایت را تنها از او می طلبند که «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي» (۲).

و نورانیت را از او می خواهند که «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳).

در هنگام بیماری تنها او را می شناسند که فرمود: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (۴).

و در مهمات امور فقط به او توکل دارند که «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۵).

خلاصه آن که همه چیز را در پرتو اسماء الهی و صفات او می بینند و جز به خدا و عنایات او به دنیاری توجه ندارند و غرق در انوار و مراحم او هستند.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند

تشرّف به جایگاه قدس پروردگاری

امام از خداوند می خواهد که اهتمام او را در ارتباط با رستن از این جهان و پیوستن به سرای قدس قرار دهد، این جهان به منزله زندانی است که اولیای الهی می خواهند هر چه زودتر رهیده و به عالم قدس پرواز کنند،

این جهان همراه با آلودگیهاست، همراه با مصائب است، همراه با گرفتاریهاست و همراه با گناهان می باشد، ولی جایگاهی که در آن نه گرفتاری است و نه گناه، عبارت از بهشت

ص: ۲۲۱

۱- نساء / ۱۳۹.

۲- اعراف / ۱۷۸.

۳- نور / ۳۵.

۴- شعراء / ۸۰.

۵- طلاق / ۳.

جاویدان می باشد که قرآن کریم از آن تعبیر به «دَارِ السَّلَامِ» (۱) و «مَقْعَدِ صِدْقٍ» (۲) می کند. در آنجا هیچ آلودگی نیست و هیچ لغو و تأثیمی وجود ندارد، بلکه سراسر پاکی و سلامتی است که فرمود:

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا» (۳).

(در آن (بهشت) نمی شنوند سخن بیهوده و نسبت گناه به یکدیگر را و تمام گفته ها سالم و سلامت از هر بدی و زشتی است).

امام علیه السلام اهتمامش به دو چیز است و این دو را از خداوند خواستار می باشد، یکی زیستن در ذیل اسماء الهی و دیگری تشریف به جایگاه قدس و لقای پروردگاری.

ص: ۲۲۲

۱- یونس / ۲۵.

۲- قمر / ۵۵.

۳- واقعه / ۲۵ - ۲۶.

«إِلَهِي بِكَ عَلَيَّكَ إِلَّا الْحَقَّتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَ الْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا».

ترجمه

معبودم! تو را به خودت سوگند می دهم که مرا به محل اهل طاعت و جایگاه شایسته ای از خشنودی خود ملحق فرمایی، زیرا من توان دفع ضرر را از خود ندارم و یا مالک جذب منفعتی نسبت به خویش نیستم.

واژه

مثوی: جایگاه.

شرح

امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خداوند را به خودش سوگند می دهد، در تمامی این دعا تنها سوگندی که وجود دارد همین است، آن هم به مهمترین قسم، از این رو معلوم می شود امام درخواست ویژه ای دارد که بسیار حائز اهمیت می باشد، سپس حضرت دو خواسته خویش را مطرح می فرماید:

همراهی با نیکان

در قرآن کریم و روایات، تأکید بسیاری به همراهی و ملازمت با نیکان و صالحان و

متقابلاً به دوری از ستمگران و کافران گردیده است.

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱).

(ای افرادی که ایمان آوردید تقوای الهی بورزید و با راستگویان باشید).

و نیز می فرماید:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» (۲).

(و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و با رکوع کنندگان رکوع کنید).

در این جا می توان گفت توصیه به عبادت دسته جمعی شده است، به طوری که انسان در زمره رکوع کنندگان قرار گیرد.

خداوند متعال به پیامبرش دستور می دهد که پیوسته با افراد مخلصی که صبح و شام خدا را می خوانند بوده باشد و به هیچ وجه از آنها روی گردان نباشد. همچنان که می فرماید:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۳).

(و با شکیبایی خودت را وادار کن با افرادی باشی که خدای خود را صبح و شام می خوانند و او را اراده می کنند و مبادا که از ایشان چشم خود را برگردانی که زینت و

زیور دنیا را مایل باشی و پیروی مکن کسی را که دل وی را از یاد خود غافل داشته ایم و

هوای نفس را پیروی می کند و وضعیت او تجاوزکارانه و افراطی است).

در شأن نزول این آیه و آیات قبل و بعد آن نوشته اند که برخی از کفار قریش که در زمره «مؤلفه قلوبهم» بودند، می خواستند خدمت رسول اکرم شریفاب شوند، ولی گرد ایشان عده ای از فقرای مسلمین بودند، آنها پیشنهاد دادند که وقتی را برای ایشان قرار

داده و زمانی را هم برای مسلمانان فقیر و تهی دست، آیات مزبور در رد پیشنهاد متکبرانه

ص: ۲۲۴

۲- بقره / ۴۳.

۳- کهف / ۲۸.

و خودخواهانه ایشان نازل شد.

نکته قابل دقت آن است که خداوند متعال می فرماید: «واصبر»؛ یعنی هر چند بر تو هم سخت و دشوار باشد تحمل کن، تحمل کن وضعیت فقیرانه آنها را برای ایمان پاک و عبادت مخلصانه ایشان؛ زیرا آنها در اثر فقر پوشاکی نداشتند که عوض کنند و با همان پوشاک پشمینه و کهنه به نمازها حاضر می شدند. (۱)

نهی از همنشینی با بدان

متقابلاً قرآن کریم از همراهی با کافران و ظالمان نهی می نماید، همان طور که خداوند دستور می دهد که از افراد معترض و خرده گیر نسبت به آیات الهی کناره گیری کند و با ظالمان پس از تذکر و توجه نشستی نداشته باشد، چنان که می فرماید:

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يُخِضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يُخِضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۲).

(هنگامی که مشاهده کردی افرادی را که خرده گیری در آیات ما می کنند از آنها دوری گزین تا آن که وارد گفتاری غیر از آن شوند و چنانچه شیطان فراموش داد، بعد از آن که متذکر شدی با گروه ظالمان مجالست مکن).

قرآن کریم حالت اسف بار کسی را در روز قیامت ترسیم می نماید که در این دنیا همنشین بدی داشته است و می فرماید:

«وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً» (۳).

(روزی که ظالم دستهای خویش را با دندان گاز می گیرد، می گوید: ای کاش با پیامبر همراه می شدم، ای وای بر من، ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم، مرا از پیروی ذکر (قرآن و سخنان پیامبر) بعد از آن که به سوی من آمده بود منحرف و گمراه کرد و

ص: ۲۲۵

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۰۵.

۲- انعام / ۶۸.

۳- فرقان / ۲۷ - ۲۹.

شیطان سبب خذلان و خواری انسان است).

دوست بد بزرگ ترین آفت دنیا و آخرت است. در دنیا باعث شرمندگی و در آخرت موجب فرار و وحشت است، در دنیا به اعتیاد می کشد و در آخرت به جهنم.

سخن حضرت مسیح در مورد همنشین

حواریون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند که با چه کسی مجالست داشته باشیم؟

آن بزرگوار فرمود: «مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللَّهُ -رُؤْيَيْتُهُ وَ يُرْعَبْكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ» (۱).

(با آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و عملش شما را به آخرت ترغیب نماید و گفتارش به علم شما بیفزاید).

سپس فرمود: «تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالْبُعْدِ مِنَ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ تَحَبَّبُوا إِلَيْهِ بِبُغْضِهِمْ وَ التَّمَسُّوا بِرِضَاؤِهِمْ بِسَخَطِهِمْ» (۲).

(با دوری از اهل عصیان به خداوند نزدیک شوید و با بغض آنان محبوبیت او را جلب کنید و با دشمنی آنان رضای پروردگار را خواستار شوید).

روایاتی در مورد مجالست

پیامبر اکرم فرمود: اگر باغی از بستانهای بهشت را مشاهده کردید، بهره برداری از آن نمایید.

گفتند: یا رسول الله منظور شما از باغ بهشت چیست؟

فرمود: مجالس مؤمنین (۳).

امام امیرالمؤمنین به فرزندش امام مجتبی می فرماید: با اهل خیر باش تا از آنان محسوب گردی و از اهل شر کناره گیری کن تا از آنها جدا باشی (۴).

ص: ۲۲۶

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۸۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۸۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸.

۴- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

روایات فراوانی هم وجود دارد که از مجالست با بدان نهی نموده و از عواقب سوء آن برحذر داشته است.

پیامبر اکرم فرمود: «أَحْكَمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ» (۱).

(حکیم ترین مردم کسی است که از جهال بگریزد).

پیر مردی شامی از امیر مؤمنان پرسید که کدام مصاحب شرّ است؟

حضرت فرمود: «الْمُزَيْنُ لَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ» (۲).

(کسی که برای تو معصیت الهی را زیبا جلوه دهد).

پیامبر اکرم از مجالست مردگان برحذر داشته است.

از ایشان سؤال شد که منظور شما از همنشینی با مردگان چیست؟

فرمود: «مُجَالَسُهُ كُلُّ ضَالٍّ عَنِ الْإِيمَانِ وَ جَائِرٍ عَنِ الْأَحْكَامِ» (۳).

(همنشینی با هر کسی که از ایمان گمراه باشد و از احکام و فرامین الهی منحرف).

و در روایت دیگر است که فرمود:

«كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ» (۴).

(هر آدم ثروتمند خوش گذران).

امام جواد علیه السلام می فرماید:

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنَظَرُهُ وَ يَقْبُحُ آثَرُهُ» (۵).

(بپرهیز از همراهی با آدم شرور، زیرا او مانند شمشیر برهنه ای است که منظره اش خوب است، ولی اثرش قبیح و زشت می باشد).

امیر المؤمنین علی علیه السلام هم می فرماید:

«وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ» (۶).

(بپرهیز از همراهی با فسّاق؛ زیرا شر ملحق به شر می گردد).

- ١- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٩٠.
- ٢- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٩٠.
- ٣- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٩٢.
- ٤- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٩٥.
- ٥- بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٩٨.
- ٦- نهج البلاغه، نامه ٦٩.

داستان جوان نیکی که در اثر مصاحبت با پدر بدر فتار گرفتار غرق شد

ائمه اطهار پیوسته از مجالست با گمراهان و بدکاران برحذر می داشته اند، امام ابوالحسن علیه السلام می فرماید: اگر بلیه ای نازل گردد مصاحب آدم بد را هم فرا می گیرد، سپس داستانی را بیان می فرماید که در سپاه حضرت موسی علیه السلام جوانی مؤمن بود که پدرش ایمان نداشته و در لشکر فرعون به سر می برد، هنگامی که حضرت موسی از دریا گذشت، این جوان برای پند و اندرز به پدر در کنار او قرار داشت و از این رو با موسی کلیم از دریا عبور نمود، موقعی که لشکر فرعون غرق شد، جوان هم با آنها غرق گردید.

حضرت موسی علیه السلام از جبرئیل وضعیت او را پرسان شد.

جبرئیل گفت: غرق شد، خدا رحمتش کند، او هم رأی پدر نبود، ولی هنگامی که بلا- و نقت نازل شد وسیله دفاعی با شخصی که همراه گنهکار باشد وجود نخواهد داشت. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ مَجْلِسًا يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ» (۲).

(آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد در مجلسی نمی نشیند که نسبت به امامی مذمت می شود یا نسبت به مؤمنی عیب جویی می گردد).

روایات بسیاری در مورد مجالست با نیکان و احتراز از مجالست با بدان رسیده است که مرحوم مجلسی و سایر علماء در کتاب العشره بیان فرموده اند. (۳)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در این فقره از دعا با سوگند از خداوند متعال می خواهد که در جایگاه اهل طاعت الهی باشد.

امام در پایان نامه به عثمان بن حنیف می فرماید: خوشا به حال کسی که مسئولیتهای

ص: ۲۲۸

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۹۵، امام ابوالحسن در روایت احتمال دارد که امام رضا علیه السلام و یا امام هادی علیه السلام باشد.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱۳؛ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۸۳.

واجب خود را در پیشگاه خداوند به انجام رساند و در راه خدا به شب زنده داری پردازد، سپس می فرماید:

«فِي مَعَشَرَ آسِيَهَرَ عَيُّونَهُمْ خَوْفٌ مَعَاذِهِمْ وَتَحَيَّرَتْ عَيْنٌ مَضَّاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَهَمَّهِمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شَفَاهُهُمْ وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ» (۱).

(جزء گروهی است که ترس از معاد، خواب را از دیدگان‌شان ربوده و پهلو از بسترها گرفته و لب‌هایشان به یاد پروردگار در حرکت بوده و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند).

سپس می فرماید:

«أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲).

(آنها حزب خداوند هستند و همانا حزب خداوند رستگار می باشند).

قرار داشتن در میان نیکان و صالحان یکی از بهترین ارزشهاست و چه لذت بخش است حضور در محفل آن سرفرازان، در میان عاشقان و شیفتگان الهی، و چه افتخار آفرین است زیستن در جمع آنان، آن گاهی که از بندگان ترسیمی در ملا اعلی ظاهر می گردد و انعکاسی از اعمال آنان انجام می گیرد، آدمی در میان افرادی باشد که شبها را

به عبادت پرداخته و روزها را به خدمت، شبها را در راز و نیاز و سوز و گداز الهی بوده و روزها را هم در جد و جهد برای خدا و کمک به بندگان او سپری کرده باشند و سرانجام هم پرکشیده و در رفاقت اولیای الهی قرار گیرند.

موقعیت خداپسندان

موضوع دومی که امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند خواستار است «وَالْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ» می باشد. یعنی هر عمل صالحی که مورد رضایت الهی باشد، انسان کاری کند که خدا راضی باشد و مسیری را بپیماید که موجب خشنودی او باشد.

اولیای الهی در کلیه اعمال و رفتار خود تنها رضایت محبوب را می طلبند و تنها پسند او را می پسندند. امیرالمؤمنین از خداوند می خواهد که کلیه کارهایش در مسیر او بوده و

ص: ۲۲۹

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- مجادله / ۲۲.

پیوسته در خدمت او باشد، همان طور که در محضر الهی عرض می کند:

«حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأَوْرَادِي كُلُّهَا وَزِدَا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» (۱).

(به طوری که تمام اعمال و اوراد من ورد واحدی شود و برای همیشه در خدمت تو باشم).

این یک آموزشی است که گفتار و رفتار علوی می دهد به ویژه برای بلند پروازان آسمان عرفان نظری و عملی. امام علیه السلام تمام حرکاتش برای خدا بود، هم در عبادت شبانه و هم در جهاد روزانه، هم آن گاهی که چون مارگزیده به خود می پیچید و در پیشگاه الوهیت اشک می ریخت و هم زمانی که در جبهه جنگ بر انبوهی از دشمن حمله می برد، هم آن گاهی که با روی بسته در کنار کودکان یتیم می نشست و به آنها دلداری می داد و هم زمانی که در «دگه القضاء» بر کرسی قضاوت و حکومت قرار گرفته و حکم الهی را صادر می نمود، همه اش در حال عبادت و اطاعت پروردگار بود.

هدف و منظور اولیای الهی در تمام زندگی فقط خشنودی اوست حتی در این راه جان می دهند و رضای محبوب را می طلبند؛ همچنان که خداوند در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ مُرُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۲).

(برخی از مردم خود را می فروشند برای دریافت رضایت خداوند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است).

امام عارفان و سید شهیدان علیه السلام هم در دعای خویش می گفت:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ».

(چه چیز یافته است آن کس که تو را از دست داده است).

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی، از دشمنان ندارم باک

مرا امید وصال تو زنده می دارد

وگر نه هر دمم از هجر توست بیم هلاک

اگر تو زخم زنی به، که دیگری مرهم

وگر تو زهر دهی به، که دیگری تریاک

۱- دعای کمیل.

۲- بقره / ۲۰۷.

بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابدًا

لأنّ روحی قد طاب ان یکون فداک

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک

به چشم خلق، عزیز جهان شود حافظ

که بر در تو نهد، روی مسکنت بر خاک

خشنودی خداوند در چیست؟

رضوان الهی نهایت آمال و آرزوی دوستان والای الهی است حتی در آخرت هم برتر از هر نعمت و عنایتی است، همچنان که قرآن کریم هنگامی که نعمتهای اخروی و بهشتی را بر شمرده و سخن از جنات عدن به میان می آورد رضوان او را برتر معرفی نموده و می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ

طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱).

(خداوند وعده داده است مردان و زنان مؤمن را به باغهایی که در زیر درختهای آنها نهلهایی روان است در آن جاودانه خواهند بود و همچنین عمارات نیکو و پاکیزه ای در بهشتهای عدن. و خشنودی خدا برتر است و این رستگاری و فیروزی بسیار بزرگی است).

حال باید دید مرضات خداوند و خشنودی او در چیست و از چه راهی می توان به دست آورد؟

قرآن کریم در مورد افرادی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند می فرماید: آنها بهترین مردم هستند، سپس اظهار می دارد که هم خداوند از آنها راضی است و هم ایشان از خداوند راضی می باشند و بعد از آن می فرماید:

«ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۲).

(این رضایت خداوند برای فردی است که دارای خشیت بوده و از خداوند بیمناک باشد).

ص: ۲۳۱

همین کتاب آسمانی در مورد افرادی که ایمان به خدا داشته و هیچ گونه محبتی نسبت به دشمنان او نداشته باشند گرچه پدر یا فرزند و یا خویشاوندان ایشان باشد نیز می فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۱).

خداوند در جریان گفتگو با حضرت عیسی و در تعریف قیامت می فرماید:

«هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲).

(امروز روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود می بخشد، برای آنها بهشتهایی هست که در زیر درختهای آنها جویبارهایی روان می باشد، برای همیشه در آن جا هستند، خداوند از آنان راضی می باشد و آنها هم از خداوند خشنود هستند و این است رستگاری بزرگ).

و آنچه از مجموع آیات قرآنی استفاده می شود رضایت الهی در ایمان به خدا، شکرگزاری (۳) از او و خوف و خشیت از وی (۴) و همچنین احسان (۵)، صداقت (۶) و هر عمل شایسته و صالحی (۷) می باشد، همچنان که عدم رضایت او در کفر (۸) و گناه (۹) است. و به طور

کلی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَلَا تَنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ» (۱۰).

(خشنودی الهی دریافت نمی گردد مگر به واسطه فرمانبرداری از او).

و نیز می فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَقْرُونٌ بِطَاعَتِهِ» (۱۱).

ص: ۲۳۱

۱- مجادله / ۲۲.

۲- مائده / ۱۱۹.

۳- زمر / ۷.

۴- بینه / ۸.

۵- توبه / ۱۰۰.

۶- مائده / ۱۱۹.

٧- بینه /٨.

٨- زمر /٧.

٩- توبه /٩٦.

١٠- نهج البلاغه، خطبه ١٢٩.

١١- ميزان الحکمه، ج ٤، ص ١٥١.

(رضایت خداوند سبحان قرین با اطاعت از اوست).

امام زین العابدین و فخر الساجدین در مناجات خویش می گوید:

«أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُؤْتِيهِ إِلَيَّ قُرْبَكَ» (۱).

(از تو می خواهم محبت خودت و محبت هر کسی را که تو را دوست دارد و محبت هر عملی که مرا به تو نزدیک گرداند).

او هم از پروردگار پس از درخواست محبت وی خواستار محبت دوستان و محبت هر عملی است که او را به خداوند نزدیک کند.

ضعف بشری و قدرت الهی

نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت است آن که امام در پیشگاه مقدس الوهیت با جهانی تواضع می گوید: «فَأِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا». (من هیچ گونه

ضرری را از خود نمی توانم برطرف کنم و هیچ گونه منفعتی را نمی توانم برای خویش محافظت نمایم).

علی علیه السلام به خوبی می دانست که بشر هیچ گونه قدرتی از خود ندارد و همان طور که در اصل وجود نیاز به پروردگاری دارد در کلیه متعلقات بدان هم، چه در هدایت و چه در سعادت، محتاج به عنایات ایزدی است.

ص: ۲۳۳

«إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ المُدْنِبُ وَ مَمْلُوكُكَ المُنِيبُ فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنِ عَفْوِكَ».

ترجمه

معبودم! من بنده ضعیف گنهکار تو هستم و مملوک تو می باشم که به تو انابه نموده و مرتب رجوع می کنم، از این رو مرا از افرادی قرار مده که از آنها صرف نظر نموده ای و

سهو و غفلت ایشان مانع عفو و بخشش تو شده است.

واژه

منیب: از نوب گرفته شده است، نوب اگر با «الی» باشد به معنای رجوع بعد از رجوع است «نَابَ إِلَيْهِ: رَجَعَ إِلَيْهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى» همچنین است انابه، زنبور عسل را نوب گویند که به کندویش پی در پی باز می گردد، حادثه را نابه گویند که از شأن آن پی در پی بودن

است، انابه به خدا، برگشتن به سوی خداست با توبه و اخلاص عمل (۱).

شرح

استغفار اولیای الهی از چیست؟

در قسمت اول امام علیه السلام اشاره به دو نکته می فرماید: یکی ضعف و ناتوانی انسان و

ص: ۲۳۴

دیگری ذنب و گناه وی.

موضوع اول روشن است، زیرا بشر در هر حالی ناتوان است و نیاز به توان و نیروی الهی دارد و اما موضوع دوم باید توجه داشت که پیامبران الهی و ائمه اطهار مبرای از گناه

و عصیان می باشند، از این رو در مورد عباراتی که در سخنان ایشان به ویژه ادعیه آنان

حکایت از ذنب و گناه می نماید توجیهاتی شده است که در کتب کلامی مطرح گردیده است، ولی در این جا فقط به نکته ای اشاره می شود.

انسان در هر مرتبه و مقامی که باشد قاصر از انجام سپاس و عبودیت پروردگار است و از این رو اولیای الهی با آن که در نهایت درجه بندگی و اطاعت بودند خود را قاصر و

مذنب می دانسته اند؛ زیرا:

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

چرا اولیای برجسته الهی و ائمه اطهار علیهم السلام اعتذار می جویند، چرا استغفار می کنند،

چرا اشک می ریزند؟

ناگزیر از بیان مثلی هستیم، شخصی شبانه روز در خدمت بزرگی است و ناگزیر از خواب و خوراک می باشد، ولی در عین حالی که تمام وقت خود را صرف آن بزرگ می نماید از خواب و خوراک خود و حتی از نشستن خویش در پیشگاهش معذرت می خواهد و واقعا هم منفعل و شرمسار می شود. فرض کنید اگر قرار باشد ۲۴ ساعت در محضر مقدس امام زمان ارواحنا له الفدا به سر برید و قهرا چند ساعتی هم در مقابل ایشان به خواب روید، آیا از خوابیدن خود عذرخواهی نمی کنید؟ در صورتی که همین خوابیدن شما هم ضروری است و واقعا هیچ گونه عصیانی هم در آن نمی باشد، اولیای الهی هم در پیشگاه الوهیت از ضروریات زندگی خود عذرخواهی می کنند.

امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش در پیشگاه الوهیت عرض می کند:

«وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ

مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ» (۱).

١- مناجات خمسة عشر، الثالثة عشره الذّكرين.

(استغفار می کنم از هر لذتی غیر از یاد تو و از هر راحتی بدون انس با تو و از هر شادمانی بدون نزدیک شدن به تو و از هر اشتغالی بدون طاعت تو).

انابه به سوی پروردگار

«وَمَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ».

در این عبارت هم اشاره به بندگی است و هم اشاره به رجوع و بازگشت، آن هم به صورت مکرر.

قرآن کریم بارها توصیه به انابه نموده و تمجید از انابه کنندگان می فرماید.

خداوند می فرماید: «وَ اٰنۡبِۡاِ اِلٰی رَبِّكُمۡ وَ اَسۡلِمُوۡا لَهٗ» (۱).

(بازگشت به پروردگار نمایید و تسلیم و منقاد دستورات او شوید).

ابراهیم خلیل را می ستاید و می فرماید:

«اِنَّ اِبۡرٰهۡمَ لَحَلِیۡمٌ اَوَّٰهٌ مُّبِیۡبٌ» (۲).

(همانا ابراهیم بردبار و بسیار تضرع گر و رجوع کننده به پروردگار بود).

مالکیت الهی

مالکیت الهی و مملوک بودن انسان واقعی است؛ زیرا انسان آفریده اوست و پیوسته اوست که به وی مدد می رساند، اگر لحظه ای امداد خویش را ببرد آدمی نیست و نابود می گردد، همچنین است تمامی آفرینش و کلیه مخلوقات. انابه انسان هم افتخار اوست، توجه به موقعیت خود است و همخوانی با فطرت او دارد. کسی که به خدا بازگشتی ندارد جاهل است، نادان است و اضطراب خود را نمی داند، به بیراهه می رود و به ظلمت ز نور خدا می گریزد.

«فَلَا تَجْعَلۡنِیۡ مِمَّنۡ صَرَفَتۡ عَنْهُ وَجْهَکَ»: امام پس از آن که مملوکیت و انابه خود را مطرح می کند عرض می نماید که بنابراین مرا در زمره افرادی قرار مده که از آنها روی برگردانده

ص: ۲۳۶

۱- زمر / ۵۴.

۲- هود / ۷۵.

و به ایشان اعتنایی نداری. خداوند به عبد و بنده خود پیوسته عنایت دارد؛ زیرا پدیده و مخلوق اوست، او را دوست دارد و به تربیتش عنایت دارد؛ مگر در صورتی که آدمی گریزپای باشد و خود را از رحمت خداوند دور بدارد.

سهو و غفلت انسانی

«وَحَجَبَهُ سَيِّئُهُ عَنْ عَفْوِكَ» در این جا امام علیه السلام به نکته دقیقی اشاره می فرماید و آن عبارت از این است که سهو و غفلت آدمی حجابی است که مانع از عفو و گذشت الهی می گردد، از سوی خداوند منع فیض نیست، بلکه این بنده است که به علت فراموشی از دریافت عنایت و گذشت الهی باز می ماند، مانند خواب آلوده ای که از فیوضات صبحگاهی غفلت ورزیده و خسبیده ای که از حرکت کاروان باز مانده است.

اولین گام سعادت بیرون آمدن از غفلت است، هوشیاری است، بیداری است و از این رو خواجه هرات نخستین منزل از منازل السائرین را منزل «یقطه»^(۱) نام نهاده است.

ص: ۲۳۷

۱- خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۲۴.

«الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ».

ترجمه

معبودم! عنایت فرما به من انقطاع (دل بریدن) کامل را از دیگران و پیوستن به خودت را و منور فرما دیدگان دل‌های ما را به روشنی نگاه به خودت، تا آنجا که دیدگان قلب‌های ما حجاب‌های نورانی را بشکافند و متصل به منبع عظمت شوند و ارواح ما آویخته به قدس عزیز تو گردند.

واژه‌ها

انقطاع: بریدن، انقطاع الی الله: بریدن از هر چیز و پیوستن به خدا.

أنزِل: منور کن.

ابصار: دیدگان، جمع بَصْر.

ضیاء: تابش.

حتى تخرق: تا بشکافد.

حُجُب: پرده‌ها، جمع حجاب.

مُعَلَّقَةً: آویخته.

عِزٌّ: توانایی، قدرت، اصل عزیز به معنای توانا و قدرتمند است و گاهی به معنای

ارجمند، کمیاب، سخت و دشوار به کار می رود.

قدس: مقدس، پاکیزه.

شرح

انقطاع به سوی پروردگار

در این قسمت امام دو درخواست از پروردگار متعال دارد: یکی انقطاع محض و به تعبیری کمال انقطاع، و دیگری نورانیت دل. این دو با هم پیوند خاصی هم دارند. یعنی هر چه انقطاع از مخلوق و پیوند به خالق بیشتر باشد نورانیت و بصیرت هم زیادتر خواهد بود. اینک سخنی در مورد هر یک از دو درخواست.

الف: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ».

انقطاع درجاتی دارد و کمال انقطاع؛ یعنی به طور کامل از هر چیز دل بریدن و به خدای روی آوردن.

ما در خلوت به روی خلق بیستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

جاذبه های گوناگونی وجود دارد که آدمی را مجذوب می کند، گاهی ثروت، زمانی قدرت، وقتی قوم و عشیره و هنگامی دوست و رفیق، گاهی انسان به سلامتی می بالد و گاهی به جوانی، زمانی به جمال و زیبایی دل خوش دارد و زمانی هم به علم و دانش مباهات می کند.

گاهی عوامل برونی آدمی را وابسته می کند و به قدرت و کمک دیگری چشم می دوزد و گاهی عوامل درونی و به علم و کمالات خود دل می بندد، گاهی اتکا به مادیات دارد و به ثروت خویش تکیه می کند و زمانی به معنویات اتکا داشته و به عبادت خود دل می بندد، ولی انقطاع؛ یعنی فقط به عنایت الهی چشم دوختن.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

کمال انقطاع چیست؟

کمال انقطاع، هم دل بریدن از غیر است و هم دل بریدن از خود، بلکه فقط قدرت او را

دیدن، کمال انقطاع؛ یعنی نه چشم به پاداش دنیوی داشتن و نه چشم به اجر اخروی دوختن، بلکه تنها محبوب را خواستن. کمال انقطاع؛ یعنی نه به هوی و هوس این جهانی دل خوش داشتن و نه به حور و قصور آن جهانی، بلکه تنها عشق به خدا داشتن که انقطاع از لذات دنیوی کار زاهدان است و انقطاع از نعم اخروی کار صدیقان. خوبان و نیکان برای آخرت کار می کنند که فرمود «و اعمل للاحره (للاجر)» و صدیقان برای خدا کار می کنند که «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»^(۱). کمال انقطاع؛ یعنی قله اوج توکل، اخلاص و محبت الهی.

ابراهیم اسوه انقطاع

ابراهیم خلیل را می خواستند به آتش افکنند، پیک وحی الهی خدمتش رسید و گفت :

«هَلْ لَكَ إِلَهٍ مِنْ حَاجَةٍ؟»

(آیا به من حاجتی داری؟)

فرمود: «أَمَا إِلَيْكَ فَلَا، وَ أَمَا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ»^(۲).

(اما به تو، من به تو حاجتی ندارم اما به پروردگار جهانیان، آری).

واژه انقطاع در موارد بسیاری از دعاهای رسیده از اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است.

دعایی از امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گوید:

«فَقَدْ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسْوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي»^(۳).

(همانا همت خود را از همگان بریده و به تو انداخته ام و رغبت خود را متوجه تو ساخته ام، تنها تو، نه غیر تو، مراد و مقصود من هستی و تنها برای تو، نه دیگری، شب

ص: ۲۴۰

۱- توبه ۷۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۳.

۳- مناجات خمسہ عشر، الثامنہ المریدین.

زنده داری و کم خوابی من است).

همان امام نیز در پیشگاه الوهیت می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَصِرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَى رِفْدِكَ وَقَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ وَرَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّهٌ مِنْ عَقْلِهِ» (۱).

(خداوندا! من از روی اخلاص از همه بریده و به تو پیوسته ام و با تمام وجود رو به تو آورده ام و از هر کسی که خود نیازمند توست رو برتافته ام و از آن کسی که بی نیاز از تو نیست تمنایی نکرده ام و می بینم و می دانم که درخواست نیازمندی از نیازمند دگر سفاقت رأی است و ضلالت عقل).

تبتل در قرآن کریم و دیدگاه مفسران

انقطاع الى الله در قرآن کریم با واژه «تبتل» آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» (۲).

(از همه کس ببر و به خدا بیبوند؛ پیوندی ویژه).

علامه طباطبایی می فرماید (۳):

«تبتل» تفسیر به انقطاع شده است و خواجه عبدالله انصاری هم یکی از منازل کتاب منازل السائرین را اختصاص به منزل «تبتل» داده است که در صدر آن آیه مبارکه قرآن را مطرح می نماید. (۴)

شیخ طبرسی از محمّد بن مسلم و زراره و حمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند تبتل یعنی دستها را در نماز به دعا برداشتن و ابو بصیر نقل می کند که امام فرمود:

ص: ۲۴۱

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۸، ص ۱۱۷.

۲- مَزْمَل/ ۸.

۳- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۷۳.

۴- منازل السائرین، ص ۵۸.

«هُوَ رَفَعُ يَدِكَ إِلَى اللَّهِ وَ تَضَرُّعُكَ إِلَيْهِ» (۱).

(بلند کردن دست به سوی خدا و تضرع و زاری تو در پیشگاه او).

امام علیه السلام نماد انقطاع محض را به صورت دست بلند کردن در نماز و تضرع در محضر او معرفی می کنند، به مانند سائل و مضطری که از همه جا مأیوس است و دست تضرع و التجاء به سوی الوهیت دراز کرده است.

در ذیل آیه مبارکه «تبتیل» مفسرین سخن بسیار گفته اند:

فخر رازی، پس از بیان سخنان برخی از مفسرین، می گوید: معنای آیه بالاتر از آن است که این افراد ظاهرین می گویند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «و تَبَتَّلُ إِلَيْهِ»؛ یعنی از هر که غیر اوست ببر و فقط به او پیوند.

فخر رازی بعد از آن اشاره می کند که خواستار نعمتهای اخروی هم در واقع، انقطاع به سوی پروردگار ندارد، زیرا او از نعم اخروی دل نبریده است و همچنین فردی که عبادت را برای خود عبادت می خواهد به انقطاع نرسیده است؛ زیرا عبادت راه است و او به راه دل بسته است. فخر رازی از دیدگاه ابن سینا در مقامات العارفین استفاده می کند

بر این که شخصی که عرفان را به واسطه عرفان می طلبد او هنوز به عالی ترین مقام عرفانی نرسیده است، زیرا عرفان راه است و او هنوز توجه به راه دارد، ولی کسی که عرفان را برای معروف؛ یعنی خداوند می خواهد، او در دریای وصول غور نموده است.

خلاصه آن که فخر رازی نهایت تبتیل و انقطاع را در آن می داند که فقط انسان خدا را ببیند نه بهشت را و فقط خدا را بخواد نه حتی عبادت خدا را؛ همان طوری که می فرماید:

«آن کس که عبادت را برای خود عبادت بخواد یا برای ثواب آن و یا برای آن که به واسطه آن عبودیت خودش متعبد کامل گردد، او به سوی غیر خدا پیوند خورده است،

همچنان که اگر کسی عرفان را برای خود عرفان بخواد او پیوند به عرفان خورده (نه معروف)، ولی کسی که عبودیت را می خواهد نه به خاطر عبودیت، بلکه به خاطر معبود

ص: ۲۴۲

و عرفان را می خواهد نه به خاطر عرفان، بلکه به خاطر معروف (که خداوند باشد) او در دریای وصول غوطه ور گردیده است» (۱).

خواجه عبدالله انصاری می فرماید: «تبتل مقامی است از مقامات روندگان، ایشان که در منازل و مکاشفات خویش رسیدند که بهشت با همه اشجار و انهار در جمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سینه های ایشان بلرزد، افعی

حرص دنیا هرگز دندانی بر روزگار عیش ایشان نتواند نهاد، خاری از بیشه حسد و کبر به دامن ایشان باز نگیرد، گردی از بیابان نفس اماره بر گوشه ردای ایشان ننشیند، دودی از

هاویه هوا به دیده ایشان نرسد و به چشم عبرت به خلق نگرند و به زبان شفقت سخن گویند، به دل رحمت الفت گیرند، ملکی صفت اند و گدا صورت، سلاطین راهند در لباس مساکین، روندگان اند و مسافت در میان نه، پرندگان اند و علت پر و بال نه، مستان اند

از شراب عشق، زندگان اند به حیات قرب.

قومی که ز هر چه دون ما پاک زدند

آتش ز غمان دل در افلاک زدند

از هر چه برون ماست چون دور شدند

بر عرش رسیده خیمه بر خاک زدند» (۲).

سید قطب می نویسد: «تبتل عبارت از انقطاع به تمام معنی از غیر و توجه به تمام معنی به اوست به واسطه عبادت و ذکر و خلوص از هر شاغلی که آدمی را باز دارد و یا خاطر او را منصرف نماید و حضور در پیشگاه خداوند با تمام احساس و شعور» (۳).

باید توجه داشت که در آیه مبارکه تبتیل بعد از ذکر آمده و منظور آن است که به یاد نام خدا باش و از هر کس که غیر اوست ببر و کلام و خاطره خویش را پاک دار.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

اولیای الهی

اولیای الهی غیر از خدا نمی شناسند و دست حاجتی به سوی کسی دراز نمی کنند و

ص: ۲۴۳

۱- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۱۷۸.

۲- کشف الأسرار، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۳- فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۳۴۷.

هم چنان که عبادت ایشان تنها برای خداست استعانت آنان هم تنها به اوست، ولی خدا به منزله کودک خردسالی است که تنها مادر را می شناسد، دست به دامان او آویخته و رهایش نمی کند و همه خواسته های خود را از او می طلبد که سید ساجدان و زینت عارفان می گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي».

(ستایش پروردگاری را است که از غیر او درخواستی ندارم و اگر دست دعا به غیر او دراز می کردم دعایم را اجابت نمی کرد).

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي».

(و ستایش خداوندی را است که به غیر او امیدی ندارم و اگر غیر او را امید می داشتم به ناامیدی مبدل می گشت).

در خانه دل ولی خدا چیزی غیر از نور الهی نمی درخشد و عشقی غیر از عشق او خودنمایی نمی کند، از روزنه دل او فقط نور امید می تابد و از حنجره ملکوتی او فقط واژه

زیبای «الله» برون می آید. اگر از دری نتیجه نگرفت رد نمی شود و آن قدر می کوبد که

محبت را ببیند و اجابت را بشنود و چه زیبا امام سجاد علیه السلام در پیشگاه عظمتش می گوید:

«فَوَعَزَّتْكَ يَا سَيِّدِي لَوْ نَهَرْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ وَ لَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا أَتَّهَى إِلَيْهِ الْمَعْرِفَةَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ» (۱).

(سوگند به عزت ای آقایم، اگر مرا برانی از در خانه ات نروم و از ستایش تو دست برندارم به واسطه آن حقایق و مطالبی که از شناخت جود و کرم تو به من رسیده است).

ولی خدا همه وسائط را از ذهن و مخیله خود دور ساخته و قدرت و نوری در هیچ کجا نمی بیند، زیرا هر کجا نوری است ز انوار خداست و هر کجا قدرتی است از حول و قوه اوست، از این رو هیچ گاه به قدرتهای مجازی دل نمی بندد و عنایتی به موجودات وابسته ندارد آری:

فقیر و خسته به درگاہت آدمم رحمی

که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز

ص: ۲۴۴

الکسیس کارل می گوید: نیایش هر چه باشد، طولانی یا کوتاه، بیرونی یا درونی باید همچون گفتگوی طفلی با پدرش باشد. (۱)

نتیجه انقطاع

اشاره

آیه الله العظمی خمینی پس از گفتاری در مورد اخلاص فرموده است: بالجمله آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه «الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ماسوی به کلی منقطع شود در مملکت وجود او به جز حق راه نداشته باشد، شیطان را - که از غیر راه حق بر انسان راه یابد - بر او راه نباشد و حق تعالی او را به پناه خود بپذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود، چنانچه می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (۲)، دخول در حصن «لا-إله-إلا-الله» را مراتبی است، چنانچه ایمنی از عذاب را نیز مراتبی است. پس کسی که به باطن و ظاهر قلب و قالب در حصن حق واقع شود و به پناه او برود از جمیع مراتب عذاب که عذاب احتجاج از جمال حق و فراق از وصال محبوب جل و علا بالاترین آنهاست ایمن شود. (۳)

ب: «وَأَنْزَأَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ...».

در این قسمت امام علیه السلام به چند نکته بلند عرفانی اشاره می فرماید:

۱ - نورانیت دل

دل انسان وارسته مرکز تجلیات الهی و جلوه گاه انوار سرمدی است، با چشم دل می توان به لقای او مشرف شد و با دیده بصیرت می توان به فیض دیدار او نائل آمد.

ص: ۲۴۵

۱- نیایش، ص ۸.

۲- التوحید، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۳ و ج ۹۰، ص ۱۹۲.

۳- آداب الصلاة، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

دانشمندی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: یا امیرالمؤمنین آیا پروردگارت را هنگام

عبادت دیده ای؟

امام فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».

(من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستش کنم).

عرض کرد: چگونه دیده ای؟

امام فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (۱).

(دیدگان با نظر افکندن او را درک نکنند، ولی دلها با حقائق ایمان او را دیده اند).

یاد خدا

عوامل گوناگونی است که سبب نورانیت دل و جلای آن می گردد همچنان که علل مختلفی هم باعث تیرگی و قساوت آن می شود، در رأس عواملی که موجب نورانیت دل می گردد باید یاد خدا را نام برد که امیرالمؤمنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ -سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ» (۲).

(خدای سبحان و بزرگ یاد خود را روشنی بخش دلها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوایی بشنود و چشم پس از کم نوری بنگرد و انسان پس از دشمنی رام گردد).

یاد خدا چون بارانی است که دل را جلا می دهد و چون فروغی است که او را منور می سازد، یاد خدا به مانند نسیمی است که دل ملتهب را آرام می کند و به مانند گلزاری

است که دل غمگین را شادمان می سازد.

همان طور که یاد و عبادت خدا دل را جلا می دهد غفلت از او و گناه باعث تیرگی دل می شود. امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا - وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذُنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ، نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى

ص: ۲۴۶

الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (۱) «كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲).

هر بنده ای در دلش نقطه سفیدی است که چون گناهی کند خال سیاهی در آن پیدا شود، سپس اگر توبه کند آن سیاهی برود و اگر ادامه به گناهان دهد آن سیاهی بيفزاید تا

روی سپیدی را بپوشاند، چون سپیدی پوشیده شد دیگر صاحب آن دل هرگز به خیری گرایش پیدا نکند و همین است فرموده خداوند عَزَّوَجَلَّ (نه چنین است، بلکه کارهای ایشان به صورت زنگاری بر دل‌های آنها بسته است).

دل به مانند آینه ای است که هر چه پاکتر باشد جلوات الهی را بهتر دریافت کند و هر چه تیره تر شود از دریافت انوار الهی محروم تر خواهد بود تا آنجا که قرآن کریم عاقبت

و آخرت سیاه آن را ترسیم نموده و می فرماید:

«كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۳).

(مطلب چنان نیست که آنان تصور می کنند، آنها در روز قیامت از پروردگارشان همانا در حجاب هستند (و از توفیق لقای او محروم خواهند بود).

۲ - شکافتن حجابهای نورانی

در این جمله به حجابها و موانع اشاره شده است.

حجاب بر دو گونه است، ظلمانی و نورانی، چراغ درخشانی را در نظر بگیرید، گاهی پرده ای بر روی آن افکنده اند، به طوری که نور او مستور مانده و انسان از آن محروم می ماند و گاهی هم آن را در میان حبابی قرار داده اند، حباب هم حجاب است، ولی نورانی، به خلاف پرده که حجاب است، ولی ظلمانی.

در مورد معرفت الهی برخی گرفتار شک و شبهه هستند و مبتلا به حجاب ظلمانی می باشند، ولی برخی دیگر در گیر با دلیل و برهان می باشند و از این رو در حجابی نورانی

دست و پا می زنند، دلیل و برهان گرچه راه است و برای اکثر مردم ضروری است، ولی مقصد نمی باشد، عارفان حقیقی راه را پیموده و به مقصد رسیده اند، به حقیقت

ص: ۲۴۷

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲- مطففین / ۱۴.

۳- مطففین / ۱۵.

رسیده اند و گرفتار قیل و قال مدرسه نمی باشند، البته این تشبیهی بود که ما توانستیم بکنیم و خدا داناتر است.

۳- رسیدن به منبع عظمت

همان طور که گفته شد دلیل و برهان برای کسی است که در درجه پایین قرار گرفته، ولی آنهایی که پیشگام هستند به خلوتگاه راز رسیده اند و از

این رو نیاز به دلیل و برهان ندارند، برای آنها خدا پنهان نیست تا جويا شوند و مجهول

نیست تا دلیل خواهند، تا آنجا که شهید عارفان و سید شهیدان می گوید:

«مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تُكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيًّا وَ حَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيًّا» (۱).

کی غائب شده ای تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر تو کند و کی دور گشته ای تا آن که آثار و پدیده ها به تو نزدیک گرداند، کور است دیده ای که تو را به صورت مراقب

بیند و زیانکار است بنده ای که از محبت خودت نصیبی برای او قرار نداده ای).

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

آنها از ظلمت هجران رهیده و به چشمه زلال حیات رسیده اند.

آنها بیابان سرگردانی را سپری کرده و به سر منزل امن و امان رسیده اند و خلاصه آن که آنها از واصلین به عین شده اند نه از سامعین اثر. (۲)

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

بولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

یارب از ابر هدایت برسان بارانی

بیشتر ز آنکه چو گردی ز میان برخیزم

۴ - تمسک به مقام قدس

برخی گاهگاهی جذبه ای را دریافت می کنند، ولی پاره ای

ص: ۲۴۸

۱- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۴۹۴.

۲- ر.ک: الاشارات والتنبیها، نمط ۹ مقامات العارفين، ص ۴۵۴، فصل بیستم.

به صورت مداوم غرق در جذبات الهی می گردند، پیوسته در عالم وصول به سر می برند و همیشه در عالم حضور، روح ایشان در اوج الهی پرواز می کند و جانشان وابسته به قدس ربانی می گردد تا آن جا که امام عارفان و امیر مؤمنان می فرماید: «وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» (۱).

ص: ۲۴۹

۱- دعای کمیل.

اشاره

«الهی واجعلنی ممن نادیتہ فاجابک و لاحظتہ فصعق لجلالک فناجیتہ سرا و عمل لک جہرا».

ترجمه

معبودم! مرا از افرادی قرار ده که او را خوانده ای و تو را پاسخ گفته است و بدو نظر افکنده ای و در مقابل جلال تو مدهوش گشته است، سپس با او در پنهانی راز گفته ای و او

در آشکار برای تو عمل کرده است.

واژه

صعق: اصل صعق به معنای صدای بلند است، صاعقه را هم از این جهت صاعقه می گویند، ولی به معنای بیهوشی هم می آید، چون لازمه شنیدن صدای شدید بیهوشی است، خداوند متعال می فرماید: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (۱). در آیه مبارکه، صعق معنای بیهوشی را می دهد به قرینه «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ» (۲).

شرح

مقامات سه گانه (نداء، نظر و نجوی)

اشاره

در این قسمت امیرالمؤمنین به سه مقام اشاره می فرماید: نداء، نظر، نجوی.

ص: ۲۵۰

۱- اعراف / ۱۴۳.

۲- اعراف / ۱۴۳.

نداء الهی درجات و مراتبی دارد، گروهی را با «یا ایها الناس» مورد خطاب قرار می دهد، جماعتی را با «یا بنی آدم» عده ای را با «یا ایها الذین آمنوا» و برخی را هم با «یا عبادی». انسان در هر مرحله ای که نداء الهی را لبیک گوید به مرحله بالاتری ارتقا می یابد و از هر درجه ای که صعود کند به درجه عالی تری قدم می نهد.

برخی مشمول هدایت نخستین الهی می شوند و برخی دیگر اضافه بر آن مشمول هدایت ویژه و مخصوص هم می گردند، همچنان که قبلاً توضیح داده شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این بخش از دعا ابتدا به مقام نداء اشاره می فرماید که مربوط به عموم مؤمنین است. در این مرحله افرادی هستند که منادی حق را لبیک گفته و می گویند:

«رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكْفُرْنَا عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ» (۱).

(پروردگارا همانا شنیدیم سخن منادی را که به ایمان دعوت می کرد و می گفت که ایمان آورید به پروردگارتان و ما ایمان آوردیم، پروردگار ما بنابراین گناهان ما را ببخش و بدیهای ما را بپوشان و محو کن و ما را با نیکوکاران بمیران).

اجابت نداء به دو صورت است؛ یکی با گفته و دیگری با عمل، افرادی تنها با گفته خود لبیک می گویند، ولی اشخاصی هم با تمام وجود لبیک گفته و دستورات خدایی را انجام می دهند، اجابت عملی از اهمیت خاصی برخوردار است و موجب رشد انسان می گردد، همچنان که خداوند می فرماید:

«فَلْيَسْتَجِيبُوا لِيْ وَلْيُؤْمِنُوْا بِيْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ» (۲).

(پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگردند، باشد که تا رشد یابند).

و نیز سبب حیات و زندگی طیبه می گردد، همچنان که می فرماید:

«يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اسْتَجِيبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ» (۳).

(ای اهل ایمان اجابت کنید خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را می خوانند به آن

۱- آل عمران / ۱۹۳.

۲- بقره / ۱۸۶.

۳- انفال / ۲۴.

چیزی که باعث زندگی شما است).

۲ - مقام نظر

اشاره

در این مرحله آدمی جذباتی را مشاهده می کند و مدهوش جمال و جلال الهی می گردد، جرقه ای از انوار ایزدی را می بیند و یا شهابی از فروغ او را مشاهده

می کند، آن گاه شیفته و محو آن همه جمال و زیبایی می گردد.

اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند

عشق است و داد اوّل بر نقد جان توان زد

گر دولت وصال خواهد دری گشودن

سرها بدین تخیل بر آستان توان زد

آن چه جلوه ای بود که ابراهیم را در مسجد خیف (۱) شیفته کرد و موسی را در کوه طور مدهوش (۲) نمود و رسول الله را در ليله اسری غرق فرمود (۳). امکان دارد بارقه ای بنده کوچکی را هم در بر گیرد و شعائی دل عاشق دلباخته ای را بیفروزد، خورشید به اندازه خود بهره گیرد و شمعی هم به مقدار خویش، او به عنوان رهبری و پیشوا و این هم به عنوان پیروی و اقتدا که: «هر کجا نوری است ز انوار خداست».

نکته قابل دقت آن است که امام می فرماید: مرا از افرادی قرار ده که به ایشان نظر افکنده ای و آنها مدهوش جلال تو شده اند، زیرا دنباله نظر و ملاحظه الهی، نظر آدمی است و در پی عنایت الهی توجه انسانی است و دنباله توجه او شیفتگی و شیدایی این است، نخست عنایت از سوی اوست و سپس عشق و محبت از طرف این.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

امام سجاد علیه السلام از خداوند متعال می خواهد که زیارت جمال را به او نصیب گرداند و می گوید:

«وَمَنْحَتُهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ» (۴).

(مرا از افرادی قرار ده که) نظر به جمال خویش را به ایشان بخشیده ای.

و او عاشقانه و مشتاقانه می گوید:

ص: ۲۵۲

۱- دعای سمات.

۲- اعراف / ۱۴۳.

۳- اسراء / ۱؛ نجم / ۱ - ۱۸.

۴- مناجات خمسہ عشر، التاسعه المحبین.

«وَشَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ» (۱).

(و اشتیاق مرا سیراب نمی کند جز نظر و نگاه به جمال تو).

عشق به زیبایی و عشق به خداوند

عشق و علاقه به زیبایی در نهاد و فطرت آدمی است. انسان از جمال دلربای ماه لذت می برد و در مقابل چشمک زیبای ستاره خیره می شود، زیبایی گل را می ستاید و نغمه بلبل او را مدهوش می سازد، در مقابل شکوه علم کرنش می کند و در پیش وارستگی سر تعظیم فرود می آورد، دانشمند را احترام می کند و وارسته را می ستاید، از عدالت تمجید

می کند و از احسان تعریف می نماید خلاصه در نهاد آدمی عشق و علاقه به زیبایی و کمال نهاده شده، گر چه برای او هم فایده ای نداشته باشد.

حال همه این زیباییها پرتوی از زیبایی بی نهایت ایزدی است و همه این کمالات جلوه ای از کمالات سرمدی، اینها همه آینه هستند، بلکه آیه و اینها همه انعکاسی هستند، بلکه نموداری از جلوه، اینها همه مجاز هستند نه حقیقت و اینها همه نمود هستند نه بود اصیل، بنابراین عشق به خداوند در نهاد و فطرت آدمی است.

انسانی که بی اختیار زیبایی را می ستاید، آیا در فطرت و نهادش حمد و ستایش زیبایی بی نهایت الهی نهفته نیست؟ و آدمی که در مقابل کمال کرنش می کند، آیا در وجدانش تعظیم در پیشگاه آن همه کمال بی کران نهاده نشده است؟!

گر بینی یک نفس حسن و دود

اندر آتش افکنی جان و وجود

جیفه بینی بعد از آن این شرب را

چون بینی کر و فرّ قرب را

صورت پنهان و آن نور جبین

کرده چشم انبیا را دوربین

نور آن رخسار برهاند ز نار

هین مشوقانع به نور مستعار

در این مرحله انسان در درون خود نجوای الهی را می شنود و تأییدات خدایی را می بیند، به جای خواطر نفسانی، خاطرات الهی به دلش نفوذ می کند و

ص: ۲۵۳

۱- مناجات خمسہ عشر، الحادیہ عشره المفتقرین.

به جای تحریکات شیطانی، انگیزه های ربانی را مشاهده می نماید.

در اندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم و او درفغان و در غوغاست

سرم بدنیا و عقبی فرو نمی آید

تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست

در مقام نجوای الهی سخن بسیار است، مرتبه رفیع آن مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است که دارای روح القدس می باشند. (۱)

و مرتبه نازل آن هم ممکن است نصیب پیروان صدیق آنان گردد که فقط از روح ایمان برخوردار می باشند. البته باید توجه داشت که بین این دو مرتبه تفاوت بسیار است، بلکه

دو سنخ می باشد.

علوم رهبران الهی

در مورد مرتبه والا و نخست، امام هفتم حضرت موسی بن جعفر می فرماید:

«مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ، مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ، فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَصَدْفٌ (۲) فِي الْقُلُوبِ وَ تَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ

نَبِيِّنَا» (۳).

(رسایی و بلندای علم ما به سه گونه است، مربوط به گذشته و آینده و پدیده، اما آنچه مربوط به گذشته است برای ما تفسیر شده است (یعنی پیامبر اکرم برای ما توضیح داده است) و آنچه مربوط به آینده است در صحیفه ای یادداشت شده و اما آنچه پدیده است از راه الهام به دل و تأثیر در گوش می باشد و آن علم بهترین علم ما است، و پیغمبری هم پس از پیامبر ما نیست).

امام کاظم علیه السلام در مورد علوم می فرماید: این گونه علوم به صورت القایی است که بر قلب وارد می شود و یا صدا و آوایی است که به گوش برخورد می کند، سپس برای آن که مبادا طرف به اشتباه افتد و گمان کند که نوعی از نبوت

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۶، روایات ۱ و ۲ و ۳.
- ۲- قذف به معنای افکندن قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۵۹ و تقر به معنای کوبیدن است (قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۰۴).
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۳، جهات علوم ائمه علیهم السلام.

است توضیح می دهد که هیچ پیامبری پس از پیامبر ما نیست.

البته همان طور که گفته شد، این نوع القای قلبی و استماع سمعی انحصار به ائمه معصوم علیهم السلام دارد، ولی مؤمنان مشرف به تشریف دیگری می گردند.

روشن بینی اولیای الهی

در مورد مرتبه دوم امام کاظم نیز می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَةً مُبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةَ مَا فِيهَا نَضَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَزَرَعَهَا بِالْعِلْمِ، وَزَارِعُهَا وَالْقِيَمِ عَلَيْهِا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱).

(خداوند دلهای مؤمنان را پیچیده و وابسته به ایمان آفریده است. هنگامی که بخواهد درون آنها را روشن کند بذر علم را در آن می کارد و با حکمت آبیاری می فرماید، و زارع و سرپرست آن پروردگار جهانیان است).

استناره الهی دل را روشن می سازد و قلب را منور می فرماید، گاهی برای نماز شب بیدار می کند و زمانی هم او را از گناه باز می دارد. نکته جالب آن است که امام پس از

نجوای قلبی، عمل ظاهری را مطرح می نماید؛ زیرا اعمال پاک ظاهری حکایت از نجوای درونی می کند و رفتار و کردار ایمانی گویای هدایت و ارشاد قلبی است، این رودخانه زلال اعمال شایسته از چشمه های توحید و تقوا جریان یافته و این همه کارهای پسندیده و برجسته از خورشید عنایات الهی برخاسته است.

خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است

می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

یک نکته در مورد روان کاوی

حرکات ظاهری انسان نشانگر ویژگیهای روانی است، صداقت انسان حکایت از پاکی نفس او می کند، همچنان که دروغ وی گویای کمبود و عقده روانی اوست. چشم خائن بیانگر خیانت دل است و زبان خیرخواه گویای خیرخواهی باطن می باشد، دیده ای که در پیشگاه احدیت اشک می ریزد انعکاسی از تضرع نفسانی دارد و زبانی که مخلصانه خدا را می ستاید گویای عشق و ترنم روانی او می باشد.

ص: ۲۵۵

سر سودای تو در سینه بماندی پنهان

چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم

این موضوع یکی از مسائل روان شناسی و فلسفه است که در محلّ خود به اثبات رسیده است.

امام علیه السلام در این فقره از دعا اشاره به افرادی می کند که خداوند در دلشان با آنها نجوا

کرده و آنها هم در عمل بروز و ظهور داده اند و خداوند در دل با آنها راز گفته و آنها هم در عمل لبیک گفته اند.

ص: ۲۵۶

«إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْإِيَّاسِ وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ».

ترجمه

معبودم! مسلط نکنم بر حسن ظن خودم نومیدی یأس را و بریده نمی شود امید من از لطف و کرم زیبای تو.

واژه ها

قنوط: ناامیدی، اصل آن قنط - به ضمّ اوّل - به معنای یأس از خیر است.

الایاس: از واژه یأس گرفته شده است، یأس یعنی نومیدی و آن در صورتی است که یقین کنیم شیء آرزو شده به دست نخواهد آمد.

رجاء: امید.

شرح

در ارتباط با پروردگار متعال دو خصلت روحی است که بسیار ممدوح می باشد و متقابلاً دو خصوصیت نفسانی است که خیلی مذموم می باشد. اولی عبارت از خوف و رجاء است و دومی عبارت از یأس از خدا و ایمنی از عذاب اوست.

انسان باید از خداوند و سرانجام خویش بیم داشته باشد، ولی به مرحله یأس و نومیدی نرسد و همچنین باید امید به رحمت الهی و سرانجام سعادت بخش داشته

باشد، ولی به مرحله ایمنی و خاطر جمعی نرسد. به همان اندازه که خوف و رجاء سازنده است، یأس و ایمنی هم تباه کننده می باشد. از این رو به بیان هر یک از ویژگیها با توجه به مناجات می پردازیم:

حسن ظن به خداوند

آفرینش بر پایه رحمت الهی است و خلقت انسان بر مبنای تفضل و عنایت به اوست. خداوند بشر را نیافریده است تا از او بهره گیرد، بلکه او را خلق

فرموده تا بر وی تفضل نماید.

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

آیات مقدس قرآنی چون سروشی نوید رحمت می دهد و سخنان ائمه اطهار علیهم السلام و دعاهای ایشان چون بارانی حکایت از مغفرت می نماید. رحمت الهی چون آفتابی گسترده و فراگیر است و هر سوره از قرآن کریم، به استثنای براءة، با جمله زیبای بسم الله

الرحمن الرحیم آغاز می شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید که در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر روی منبر فرمود:

«وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَرَجَائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلُقِهِ وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ مُؤْمِنًا بَعِيدَ التَّوْبَةِ وَالْأَسْفَلِ تَغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ...» (۱).

(سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده است مگر به سبب خوش بینی او به خداوند و امیدواری اش نسبت به او و حسن خلق وی و توقف او از غیبت مؤمنین و سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند مگر به سبب بدگمانی او نسبت به خدا و تقصیر او در رجاء و امیدواری اش نسبت به او و بد اخلاقی وی و غیبت از مؤمنین).

یأس از رحمت الهی

به همان اندازه که حسن ظن به خداوند نیکو و پسندیده است یأس از رحمت او مذموم و ناپسند است، ناامیدی از رحمت خداوند از گناهان کبیره

١- اصول كافي، ج ٣، ص ١١٥، باب حسن الظن بالله عزوجل، ح ٢.

است و قرآن کریم از آن نهی نموده و می فرماید:

«لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۱).

(نومید مباشید از رحمت الهی. همانا مأیوس نمی گردند از رحمت الهی مگر افرادی که کافر شدند).

و نتیجه کفر، یأس از خداوند و روز قیامت است همچنان که می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲).

(و آنهایی که به آیات الهی و لقای او کافر شدند، آنها از رحمت من ناامید هستند و برای ایشان است عذابی دردناک).

ایمنی از سیاست الهی

ایمنی از سیاست الهی هم مانند یأس از رحمت خداوند در بسیاری از روایات از گناهان کبیره شمرده شده است (۳) و نتیجه اش خسران و زیانکاری است. همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۴).

(آیا ایمن هستند از تدبیر و سیاست الهی، که ایمن نمی شوند از سیاست او مگر افراد زیانکار).

منظور از ایمنی خاطر جمعی است، به طوری که انسان بی خیال باشد و هیچ گونه واهمه ای نداشته باشد.

خوف و رجاء

ترس و امیدواری که حد اعتدال بین یأس و ایمنی می باشد لازمه رشد و ارتقای انسانی است، این دو خصلت باعث می شود که آدمی در هر کار نسبت به پیشرفت دلگرم بوده و از خطرها و آفات پرهیز کند.

یک دانشجو باید هم امید به موفقیت داشته باشد و هم ترس از مردود شدن و یک بیمار باید هم امید به بهبود داشته باشد و هم ترس از بیماری، اگر این دو نباشد اولی هیچ

ص: ۲۵۹

۱- یوسف / ۸۷.

۲- عنکبوت / ۲۳.

۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۹ و ۳۸۲ و ۳۹۰، باب الکبائر، روایات ۴ و ۱۰ و ۲۴.

۴- اعراف / ۹۹.

گونه تلاشی برای تحصیل نمی کند و دومی هیچ گونه کوششی برای بهبود نمی نماید، همچنین است هر قشری در مقابل کاری که انجام می دهد، یک رزمنده، یک بازرگان و... در پیشگاه الوهیت و نسبت به سعادت جاودان هم باید انسان امیدوار باشد و هم بیمناک.

قرآن کریم در موارد بسیاری امید به رحمت الهی را مطرح نموده است. از جمله در مورد مؤمنان و مهاجران و شهیدان می فرماید:

«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱).

(آنها امیدوار به رحمت خداوند هستند و خداوند بخشنده و مهربان است).

همچنین در آیات فراوانی خوف الهی و خوف از معاد را عنوان می نماید، همچنان که در زمره صفات مؤمنان خردمند می فرماید:

«وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (۲).

(و از پروردگار خویش بیمناک هستند و از سختی حساب بیمناک می باشند).

خداوند مؤمنان پارسا و متعهد را به این دو صفت ستوده و می فرماید:

«يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا» (۳).

(پروردگار خود را می خوانند هم با ترس و هم با امید و طمع).

و در مورد پیامبران و اولیای خویش می فرماید:

«وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ» (۴).

(رحمت او را امیدوار هستند و از عذاب او بیمناک می باشند).

امام صادق علیه السلام فرمود که پدرم می فرمود:

«أِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبِيدِ الْمُؤْمِنِ إِلَّا - وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خِيفَةٍ وَ نُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا» (۵).

(هیچ بنده مؤمنی نیست جز آن که در دلش دو نور می درخشد: نور ترس و نور امید،

١- بقره / ٢١٨.

٢- رعد / ٢١.

٣- سجده / ١٦.

٤- اسراء / ٥٧.

٥- اصول كافي، ج ٢، ص ٧١، باب الخوف والرجاء، روايت ١٣.

اگر این وزن شود از آن افزون نباشد و اگر آن وزن شود از این افزون نگردد).

دو عامل محرک آدمی

خوف و رجاء دو عامل محرک آدمی می باشند نه عامل تخدیری و باز دارنده به خلاف یأس و ایمنی. به طور کلی ارزشهای اخلاقی مانند توکل، صبر و... حرکت آفرین هستند.

رجاء آدمی را به کارهای خوب و اعمال شایسته تشویق می کند و خوف آدمی را از بدیها و زشتیها باز می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَ يَرْجُو» (۱).

(مؤمن، مؤمن نیست مگر آن که ترسان و امیدوار باشد و ترسان و امیدوار نیست مگر آن که برای آنچه بدان امیدوار است یا ترسان می باشد عمل و کار کند).

رجاء دروغین

شخصی می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم:

«قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ نَرْجُو فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ، كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِعِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ» (۲).

(مردمی هستند که گناه می کنند و می گویند ما امیدواریم (به رحمت خداوند) و همواره چنین هستند تا مرگشان فرا می رسد، امام فرمود: اینها افرادی می باشند که در میان آرزوها می لولند، دروغ می گویند، امیدوار نیستند، هر کس که امید به چیزی داشته باشد آن را طلب می کند و هر کس که از چیزی بترسد از آن بگریزد).

یعنی این افراد اگر واقعا طالب رحمت خدا هستند باید مقدمات آن را خودشان کسب

ص: ۲۶۱

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، باب الخوف والرجاء، روایت ۱۱.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، باب الخوف والرجاء، روایت ۵.

کنند و هر کس از عذاب خدا بیمناک است باید از موجبات آن پرهیز کرده، و گریزان باشد.

دیگری می گوید به امام ششم علیه السلام گفتم:

«إِنَّ قَوْمًا مِنْ مَوَالِيكَ يُلْمُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَزَجُوا، فَقَالَ: كَذَبُوا لَيْسُوا لَنَا بِمَوَالٍ، أَوْلِيكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْأَمَانِيُّ مِنْ رَجَا شَيْئًا عَمِلَ لَهُ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ» (۱).

(گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می شوند و می گویند ما امیدواریم، فرمود: دروغ گویند، دوست ما نیستند، آنها مردمی باشند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو

برد، هر کس به چیزی امیدوار باشد در راه رسیدن به آن کار و کوشش می کند و هر کس از چیزی بترسد از آن می گریزد).

بدیهی است هنگامی که انسان امید به کرم الهی و اکرام نیکوی او داشته باشد باید بیشتر تلاش کند تا بدان دست یابد و مشمول عنایات و نعمتهای او گردد. همچنین اگر از خداوند و عذاب او بیم دارد باید بیشتر رعایت تقوا کند و از نافرمانی او پرهیزد.

کرم جمیل

امام علیه السلام در پایان اشاره به کرم جمیل پروردگار می نماید در این دو واژه لطافت مخصوصی وجود دارد. خداوند کریم است. صاحب قاموس می نویسد، کرم و کرامت به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است، راغب می گوید: اگر کرم وصف خداوند واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود. به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود، پس در هر جا از قرآن لفظ کریم یا کرامت و یا فعل آن آمد با در نظر گرفتن تناسب محل می شود آن را به یکی از معانی چهارگانه که در اوّل گفته شد

گرفت سپس می گوید:

کریم از اسماء حسنی است، آن را در خداوند جواد و منعم معنی کرده اند (۲). جمیل هم

ص: ۲۶۲

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، روایت ۶.

۲- قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۴ - ۱۰۵ به صورت اختصار.

به معنای زیبا است. خداوند کریم است و کرم او هم جمیل و زیبا است. گاهی طرف حساب انسان فردی عقده ای، کینه توز و تنگ نظر است، ولی طرف حساب آدمی خداوندی است که کمبودی ندارد، اهل گذشت است و رحمتش گسترده، تا آنجا که می فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۱).

(و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است).

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

خداوند به داود پیامبر وحی نمود که: مرا دوست بدار و دوست بدار هر کس که مرا دوست بدارد و مرا در پیش مخلوقاتم محبوب نماید.

داود گفت چگونه تو را در نزد مخلوقات محبوب کنم.

خداوند فرمود: مرا با خوبی و زیبایی یاد کن و نعمتهای مرا بازگو کن و به آنها هم این موضوع را تذکر بده تا آن که غیر از زیبایی از من چیز دیگری را سراغ نداشته باشند. (۲)

ص: ۲۶۳

۱- اعراف / ۱۵۶.

۲- المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۷، ص ۲۵۴.

«الهِىَ اِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ اَسْقَطْتَنِى لَدَيْكَ فَاصْفَحْ عَنِّى بِحُسْنِ تَوَكُّلِى عَلَيْكَ».

ترجمه

معبودم! اگر گناهان مرا از نظر تو انداخته اند از من گذشت کن به واسطه توکل خوبی که به تو دارم.

واژه ها

خطایا: جمع خطیئه به معنای گناهان. خطاء هم به معنای اشتباه و هم به معنای گناه آمده است.

اَسْقَطْتَنِى: سقوط، افتادن.

فاصفح، صفتح: گذشت کردن. راغب گوید: آن از عفو ابلغ است، طبرسی فرموده است صفح و عفو و تجاوز از ذنب به یک معنی اند، قاموس قرآن می گوید: قول راغب به نظر بهتر می رسد که در چند آیه عفو و صفح با هم آمده و صفح بعد از عفو واقع شده است. (۱)

توکل: وکل بر وزن فلس واگذار کردن. «تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ»؛ یعنی به او اعتماد کردم. طبرسی فرموده است: توکل به معنی اظهار عجز و اعتماد به غیر است و «توکل على الله» واگذار

کردن کار به خدا و اطمینان به تدبیر اوست. (۲)

ص: ۲۶۴

۱- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۰.

امیرالمؤمنین در این فقره از دعا و سه فقره بعد آن به صورت جملات شرطیه در مقابل چهار واژه خطا و گناه و غفلت و عقاب، چهار واژه توکل و یقین و معرفت و ثواب را

مطرح می نماید، در مقابل خطایا توکل را و در مقابل ذنوب یقین را و در مقابل غفلت معرفت و در مقابل عقاب ثواب را. در قسمت اول از فقره اول بیان می فرماید که خطایا و گناهان باعث سقوط انسان می گردد.

خطر گناه

انسان به واسطه گناه از مقام و مرتبه خویش سقوط می کند و گاهی تا اعماق درّه ضلالت پرتاب می گردد. حضرت آدم که مسجود ملائکه و مورد مباحات خداوند بود به واسطه ترک اولای خود مبتلا به هبوط و سقوط شد و مشمول «قَالَ اهْبِطَا» (۱) گردید. و انسان هم به واسطه گناه از مقام «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۲) به مرتبه «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۳) تنزل می یابد.

قرآن کریم در مورد بزرگ ترین معصیت که شرک باشد می فرماید:

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۴).

(هر کس که به خدا شرک ورزد به آن ماند که از آسمان سقوط کند، مرغی بدنش را با منقار برباید و یا باد تندی او را به مکان دوری افکند).

آری آن کس که دست از خداوند بردارد یا گرفتار مکاتب الحادی و تفکرات انحرافی گردد و یا به قعر دره ضلالت پرتاب شده، در اعماق آن جان دهد. در آیات و روایات متعددی نتایج گناهان و معاصی مطرح گردیده است.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می فرماید: برخی از گناهان پرده های عصمت را می درند، بعضی از گناهان سبب نزول نعمتها و بدبختیها می شوند، پاره ای از گناهان باعث

ص: ۲۶۵

۱- طه / ۱۲۳.

۲- تین / ۴.

۳- تین / ۵.

۴- حج / ۳۱.

تغییر نعمتهای الهی می گردند، برخی از گناهان موجب عدم استجابت دعای انسان می شوند و بعضی هم سبب نزول بلیات می گردند. (۱)

امام باقر علیه السلام فرمود که در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته شده بود:

«ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِالْهَنِّ: الْبَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا، وَإِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَابًا لَصَلَمَةُ الرَّحِمِ وَإِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَارًا فَيَتَوَاصِلُونَ فَتَنَمَى أَمْوَالُهُمْ وَيُتْرَوْنَ وَإِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ لَتَيَذَرَانِ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ مِنْ أَهْلِهَا وَتَنْقُلُ الرَّحِمَ وَإِنَّ نَقْلَ الرَّحِمِ انْقِطَاعُ النَّسْلِ» (۲).

(سه خصلت است که هر کس آنها را دارا باشد نمیرد تا وبال آن را ببیند: ستم و تجاوز، قطع رحم، قسم دروغ، (کسی که یکی از این صفات را داشته باشد) با آن به جنگ خدا می رود و همانا طاعتی که ثواب و اجرش زودتر رسد صله رحم می باشد، مردمی که اهل فسق و فجور باشند، ولی صله رحم کنند اموالشان زیاد شود و ثروتمند گردند. قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و خالی از اهل و خانمان کنند و خویشاوندی را از جا بر

کنند و از جای بر کنند خویشاوندی مایه قطع نسل می شود).

امام باقر علیه السلام فرمود:

«وَحَيْدُنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا ظَهَرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفُجَاءِ وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالشَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلَّهَا وَإِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعَيْدُونَ وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَيْدُوهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْآخِيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شَرَارُهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارُهُمْ فَلَا يُسْمَعُ تَجَابُّ لَهُمْ» (۳).

(در کتاب رسول خدا یافتیم (نوشته بود) هرگاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد و هرگاه از پیمانان و ترازو کم شود خداوند آنان را به قحطی و نقصان

ص: ۲۶۶

۱- دعای کمیل.

۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۷، باب قطیعه الرحم، ح ۴.

۳- اصول کافی، ج ۴، ص ۸۱.

گرفتار سازد و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند زمین همه برکات خود را از زراعت، میوه ها و معادن دریغ دارد و هرگاه در احکام بناحق حکم نمایند، همکاری با یکدیگر در ستم و عدوان کنند و چون قطع رحم کنند اموال و ثروت در دست اشرار قرار گیرد و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من نمایند خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود).

توکل انسانی و گذشت الهی

«فَاضْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيَّكَ» امام در قسمت اول همین جمله شرطیه اشاره نمود که گناهان باعث سقوط انسان می گردد، در این قسمت از خداوند می خواهد که به واسطه زیبایی توکل و حسن ظن بدو پرده بر روی آنها کشیده و گذشت فرماید. همچنان که قبلاً هم بیان کردیم، این توکل به معنای اعتماد بر گذشت و غفران الهی است که در روایات با

عبارت حسن ظن بر پروردگار و رجاء و امید بدو بیان شده است و در مقابل یأس و نومیدی از رحمت پروردگار می باشد.

حسن ظن و توکل بر پروردگار آن چنان درخشندگی و تابش دارد که می تواند کفاره ای برای گناهان باشد، حسن ظن به ساحت مقدس پروردگار به مانند بارانی است که به خوبی می تواند قذارت و آلودگی گناه را پاک کند و به مثل خورشیدی است که می تواند ظلمت آن را برطرف سازد و چون شفיעی است که می تواند نقیصه و کمبود آن را جبران کند.

«الهِىَ اِنْ حَطَّتْنِى الدُّنُوْبُ مِنْ مَّكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ نَبَّهْنِى الْيَقِيْنَ اِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ».

ترجمه

معبودم! اگر گناهان دست مرا از الطاف کریمانه تو کوتاه ساخته اند، ولی یقین به عنایت کریمانه تو مرا آگاه بدان نموده است.

واژه ها

حَطَّتْنِى: فرود آورده. حَطَّ به معنای فرود آوردن و فرود آمدن.

دُنُوْب: گناهان؛ جمع ذنب.

نَبَّهْنِى: هوشیار ساخته است مرا.

شرح

تبدیل بدیها به خوبیها

امام در این قسمت هم که بخش دوم از فراز است یقین به عطوفت پروردگار را در مقابل انحطاط حاصل از گناهان بیان می فرماید، به طوری که این جمله شرطیه هم مانند جمله اول اشاره به عوارض گناه می کند و سپس اشاره به جبران آن می نماید.

همان طور که در قسمت اول گفته شد، گناهان باعث پستی و سقوط انسان می گردند، ولی لطف و کرم الهی دست انسان را گرفته و از حضيض پستی رها می سازد. همچنین اگر

گناهان آدمی را از صحنه لطف و عنایت الهی به دور می سازد یقین به کرم و رحمت او انسان را در ذیل مرحم او قرار می دهد. خداوند آن چنان کریم است که زشتی را تبدیل به زیبایی می کند و بدی را مبدل به خوبی می سازد و سیئه را حسنه می فرماید؛ همان طور که قرآن کریم فرموده است:

«الَّذِينَ تَابُوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱).

(مگر شخصی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدیهای آنان را تبدیل به خوبیها می کند و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است).

آری او که آب و خاک را تبدیل به گلهای رنگارنگ می کند، می تواند زشتیها و بدیها را مبدل به نیکیها و خوبیها گرداند. از طریق طبیعی هم نفس انسان در هنگام توبه آنچنان پالایش می یابد که زشتیهای اخلاقی او مبدل به خوبیها می شود، غرور گناه مبدل به شرمندگی توبه می گردد و خشم و پرخاشگری حیوانی او تبدیل به رحم و محبت ملکوتی می شود.

ص: ۲۶۹

«إِلَهِي إِنْ أَنَامْتَنِي الْعَفْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ نَبَّهْتَنِي الْمَعْرِفَةَ بِكَرَمِ الْإِيْتِكَ».

ترجمه

معبودم! اگر غفلت مرا در خواب فرو برده و از آمادگی برای لقای تو باز داشته، معرفت به الطاف کریمانه تو مرا بیدار ساخته است.

واژه ها

أَنَامْتَنِي: به خواب برد مرا.

غفلت: بی توجهی، فراموشی، اشتباه، عدم آگاهی. قاموس قرآن گوید(۱): غفلت آن است که چیزی حاضر باشد، ولی انسان به آن توجه نکند و آن را فراموش کند؛ لذا در مجمع البیان در ذیل آیه ۱۳۱ سوره انعام فرموده: غفلت ضد یقظه است. یقظه یعنی

بیداری و توجه و در نهج البلاغه خطبه ۱۵۱ فرموده: «وَ اسْتَيْقَظَ مِنْ غَفْلَتِكَ»؛ از خواب غفلت خود بیدار شو. ایضا در مجمع ذیل آیه ۷۴ بقره فرموده: «الْغَفْلَةُ السَّهْوُ عَنِ الشَّيْءِ» و آن رفتن از ذهن است بعد از توجه. به قول راغب: آن سهوی است که از کمی حفظ و کمی توجه عارض شود. «وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(۲) خدا از آنچه می کنید در غفلت و بی خبر نیست.

استعداد: آمادگی.

ص: ۲۷۰

۱- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲- بقره / ۷۴.

آلاء: نعمتها، مفرد آن إلى (بر وزن حبر و فرس و عنب) است (اقرّب الموارد). «فَاذْكُرُوا الْآلَاءَ الّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱) این کلمه به صورت جمع ۳۴ بار در قرآن مجید آمده است. (۲)

کرم: (بر وزن فرس) و کرامت به معنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است، در صحاح و قاموس گوید: «الکَرَمُ ضِدُّ اللُّؤْمِ»؛ یعنی کرم ضد لئامت است. پس کریم به معنای سخی است، چنان که در دو کتاب فوق و اقرّب الموارد آمده. «فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۳). همانا پروردگار من بی نیاز و سخاوتمند است... راغب می گوید: کرم اگر وصف خدا واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود. (۴)

شرح

در مورد لقای الهی در گذشته بسیار سخن گفتیم، به ویژه در مورد آخرت، ولی عبارت فوق اشاره ای به لقای دنیوی و عامل دریافت آن و سبب حرمان از آن می فرماید که به صورت مختصر باید گفت که سبب تشرف به لقاء الله معرفت به الطاف الهی و عامل حرمان از آن، غفلت و بی توجهی است و «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

لقاء الله در این جهان

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد خداوند متعال که: آیا در روز

قیامت مؤمنان او را می بینند؟

امام فرمود: او را پیش از روز قیامت هم دیده اند.

گفتم: چه وقت؟!

ص: ۲۷۱

۱- اعراف / ۶۹.

۲- قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- نمل / ۴۰.

۴- قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۳.

فرمود: هنگامی که فرمود: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (آیا خدای شما نیستم؟).

سپس امام مقداری سکوت نمود و آن گاه فرمود: همانا مؤمنین او را در دنیا پیش از قیامت هم می بینند، آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟...

امام فرمود: دیدن با دل مانند دیدن با چشم نیست، خداوند منزّه است از توصیفی که او را افراد مشبّهه یا ملحد می کنند. (۱)

علامه طباطبایی استفاده از روایت فوق می نماید که این رؤیت نه رؤیت جسمانی و نه ایمان قلبی که از روی دلیل به دست آمده باشد، بلکه نوعی نیل و مشاهده علمی است، نه از طریق استدلال فکری، بلکه شهود وجدانی (۲). البته باید توجه داشت که لقاء الله به گفتار نیست، بلکه نوعی وجدان است و به تعبیری تجربه دینی می باشد.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد

این نوع لقای در این جهان فقط برای افرادی میسر شود که اهل ولایت الهی باشند یا گامهایی در شاگردی آن مکتب والا برداشته باشند و از طریق تعلیم و تزکیه با توجه به عنایت الهی به مقاماتی رسیده باشند، آن گاه جلوات الهی گاهی به صورت جرقه و گاهی هم به صورت شهابی بر آنها ظاهر شود. از این رو امام صادق علیه السلام به شاگرد روشندل خویش می فرماید: «آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟»

این ابو بصیر به کجا رسیده بود که امام صادق به او می فرمود: آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟

خوشا آنان که با ته همنشینند

همیشه با دل خرم نشینند

همین بی رسم عشق و عشقبازی

که گستاخانه آیند و ته بینند

نخستین مانع لقای الهی

اولین مانع بزرگ از لقای الهی غفلت است، پیش از نتیجه گیری لازم است در مورد واژه هایی که در این قسمت از دعا به کار رفته است توضیح داده شود.

۱- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳، به نقل از التوحید.

۲- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳، به نقل از التوحید.

غفلت: یکی از بزرگ ترین آفات بشری غفلت است که در مقابل آن یقظه می باشد که آن هم نخستین منزل از منازل عرفانی است. آدم غافل گاهی نمی بیند و نمی شنود چه رسد به این که تعقل و تفکر کند، حتی گاهی مانند مرده ای است که از زندگی بهره ای ندارد و گاهی هم به مانند حیوانی است که از درک انسانی حظی نبرده است، از این رو خداوند در مورد افراد گمراه و نادان جهنمی می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱).

(آنها مانند چهارپایان بلکه پست تر و گمراهترند، آنها افراد غافلی هستند).

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْعَقْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ» (۲).

(هر کس که غفلت بر او چیره گردد قلبش می میرد).

دانشجو اگر از شنودن درس و فراگیری آن غفلت ورزد قهرا بی سواد می ماند و بازرگان اگر از معامله غفلت ورزد بی سود، گاهی انسان عمری را به غفلت و بی خیالی سپری می کند و یکبارہ در آستانه مرگ متوجه می شود که استخوانها پوک، اعصاب خرد، نیرو از دست رفته و بالاخره عمر سپری شده و او کاری نکرده، به مانند مسافری که شب غنوده و یکبارہ از خواب بیدار شده که کاروان رفته و او در خواب مانده است.

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی

ره پیرسیم مگر پی به مهمات بریم

قرآن کریم بارها در مورد توجه به خداوند و آیات او و معاد و بازگشت بدو توصیه فرموده و از غفلت برحذر داشته است، از جمله می فرماید:

«وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (۳).

(خدای خود را با تضرع و ترس و بی آن که آواز برکشی در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش).

ص: ۲۷۳

۱- اعراف / ۱۷۹.

۲- غررالحکم، ج ۱، ص ۲۶۶، ش ۵۷۶۵.

۳- اعراف / ۲۰۵.

و در مورد افراد جهنمی منظره ای از معاد را ترسیم نموده که به آنها گفته می شود:

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱).

(از این (روز سخت) غفلت داشتی، ما پرده هایت را کنار زده و برداشتیم؛ از این رو دیده ات امروز تیزبین گردید).

استعداد: دریافت هر چیزی نیاز به زمینه مساعد دارد و گرنه بذر هر چه ارزنده باشد در شوره زار نمی روید و سخن هر چه آموزنده باشد بر دل سنگ گونه اثر نمی گذارد. قرآن کریم قلب افراد چموشی را که در مقابل کلمات حیات بخش الهی گرایشی از خود نشان نمی دادند تشبیه به سنگ یا سخت تر از آن می کند (۲) که هیچ گونه تحت تأثیر قرار نمی گیرند.

دل آدمی باید مستعد دریافت انوار الهی باشد و گرنه حداقل به مانند آینه ای خواهد بود که یا کدر است و یا منحرف. خورشید هر چه درخشان باشد در پشت آینه انعکاسی ندارد و هر چه منور باشد در آینه کدر و خاک آلوده نمی افتد. این موضوع نسبت به آینه

است چه رسد نسبت به سنگ تیره.

غفلت انسان را به خواب گرانی می برد که دیگر استعداد لقای الهی را نداشته باشد.

یک تابلوی بسیار زیبا را در نظر بگیرید، هر چه هم که پر نقش و نگار باشد برای آدم نابینا لذتی ایجاد نمی کند.

یک سخنرانی عالی و عالمانه را دقت کنید، هر چه هم که منطقی و آموزنده باشد برای آدم ناشنوا آموزشی نمی دهد.

یک منظره فرحبخش و دلپذیر بیابانی را ملاحظه نمایید برای کسی که در اتومبیل خوابیده است لذتی ندارد.

همچنین لحظات عارفانه ای را که یک عاشق دلباخته و متهجد در نیمه های شب سپری می کند برای فردی که در کنار او به خواب گرانی فرو رفته است قابل درک نمی باشد.

ص: ۲۷۴

۱- ق ۲۲/.

۲- بقره ۷۴/.

حال امام در این فراز از دعا می خواهد بگوید: اگر غفلت مرا به خواب گرانی فرو برده است که آمادگی لقای تو را نداشته باشم، ولی معرفت و شناخت انعام کریمانه تو مرا هوشیار و بیدار کرده و از خواب غفلت بیرون آورده است.

تنبیهات الهی چونان نسیم سحرگاهی است که تن تب داری را نوازش داده و چونان اشعه تابناکی است که شب دیجور زندگی را روشن می سازد، گرچه غفلت آدمی را دور می سازد، ولی آگاهی الهی او را نزدیک می کند، به مانند زمزمه محبت استادی که حتی کودک بازیگوش را هم جمعه به دبستان آورد و چون طبیب مهربانی که بیمار مدهوشی را معالجه کرده، هوشیار می سازد.

دزد شبگردی نیمه شبی به دزدی رفته بود، در همان دل شب شنید که شب زنده داری با آهنگ جانسوزی این آیه را می خواند و می گوید:

«الْمَ يَا نِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (۱).

(آیا وقت آن نرسیده است برای مؤمنان که دلشان در مقابل یاد خدا خاشع گردد؟).

این آوای قرآنی بانگی بود که تا اعماق وجودش نفوذ کرد و نوری بود که سراسر وجودش را منور ساخت، از این رو متنبه شد و برگشت و بقیه عمر را به عبادت و اطاعت سپری نمود.

تذکر: ممکن است منظور از لقای در عبارات فوق لقای اخروی باشد که غفلت این جهانی مانع از لقای ویژه انسانی در روز قیامت می گردد.

ص: ۲۷۵

«إِلٰهِىْ اِنْ دَعَانِىْ اِلَى النَّارِ عَظِيْمٌ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِىْ اِلَى الْجَنَّةِ جَزِيْلٌ ثَوَابِكَ».

ترجمه

معبودم! اگر کیفر بزرگ تو مرا به سوی آتش می خواند، ولی پاداش عظیم تو مرا به سوی بهشت دعوت می کند.

واژه ها

عقاب: کیفر.

جزیل: عظیم، نیکو.

ثواب: پاداش، گر چه اصل آن به معنای بازگشت می باشد، ولی در اکثر موارد برای بازگشت کار خوب به کار برده می شود.

شرح

تشویق و توبیخ

در امور تربیتی هم تهدید لازم است و هم بشارت. از این رو در قرآن کریم هر کجا سخن از جهنم به میان آمده نوبدی از بهشت هم در کنار آن بوده است، هم کیفر و هم ثواب، هم تحذیر و هم امید، همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بشیر بود و هم نذیر و اصولاً تربیت انسان نیاز به هر دو دارد، هم تشویق و هم توبیخ.

قرآن کریم در سوره زمر، حشر و نشر جهنمی ها و بهشتی ها را به صورت تابلوی بسیار گویایی ترسیم می نماید و در سوره محمد صلی الله علیه و آله هم در مورد سرانجام آنان می فرماید:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (۱).

(داستان بهشتی که به پرهیزکاران نوید داده شده است، در آن جویبارهایی از آب زلال و جویبارهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و جویبارهایی از شرابی لذت بخش آشامندگان و جویبارهایی است از عسل تصفیه شده و برای آنان هرگونه میوه ای مهیا است و از مغفرت پروردگار هم برخوردار می شوند، آیا مانند افرادی است که در آتش مخلد بوده، آب جوشان به خوردشان داده شده تا اندرونشان را قطعه قطعه نماید).

در این فقره هم امام در مقابل تهدیدهای جهنم نویدهای بهشت را مطرح می فرماید.

ص: ۲۷۷

اشاره

«إِلَهِي فَلَيْسَ بِكَ أَسْئَلُ وَإِلَيْكَ أِبْتِهَلُ وَأَرْعَبُ وَأَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ وَلَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَلَا يَغْفُلُ عَنِّ شُكْرَكَ وَلَا يَسْتَحِفُّ بِأَمْرِكَ».

ترجمه

معبودم! بنابراین تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو تضرع و زاری دارم و درخواست دارم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و مرا از افرادی قرار دهی که به ذکر تو ادامه می دهند و پیمان تو را نمی شکنند و از شکرگزاری تو غفلت نمی ورزند و دستور تو را خوار و سبک نمی شمارند.

واژه ها

أِبْتِهَلُ: تضرع می کنم، از بهل گرفته شده است.

أَرْعَبُ إِلَيْكَ: زاری می کنم به تو، خواهش می کنم از تو.

شرح

این عبارت را می توان به دو بخش تقسیم کرد که در هر بخشی نکاتی نهفته است:

بخش اول

اشاره

۱ - امام علیه السلام پس از آن که بیان داشت که در مقابل شداید و مشکلات تنها لطف و

ص: ۲۷۸

عنایت الهی کارساز است، از این رو با واژه «فاء» تفریغیه بیان می فرماید که تنها از تو درخواست دارم و در پیشگاه تو تضرع می نمایم.

۲ - کلمه «لک» مقدم بر «أَسْئَلُ» و کلمه «إِلَيْكَ» هم مقدم بر «أَبْتَهَلُ» آورده شده است، این تقدیم حصر را می رساند، همچنان که در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفته شده است؛

یعنی الهی تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو زاری دارم. بنده خدا نه از غیر خدا

درخواستی دارد و نه در مقابل دیگری زاری می نماید، او تاج کرامت بندگی خدا را به افسر شاهنشاهی نمی فروشد و گدایی در دوست را به پادشاهی نمی دهد و از او هم جز خودش چیز دیگری نمی خواهد.

هر کسی را سر چیزی و تمنای کسیست

ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر

زان که هرگز به جمال تو در آینه وهم

متصور نشود صورت و بالای دگر

ابتهاال برای چیست؟

۳ - ابتهاال همان طور که گفته شد به معنای تضرع و زاری است. حال باید دید خداوند چه نیازی به تضرع و زاری ما دارد؟ بینوایی در مقابل دیگری تضرع و زاری می کند برای

آن که دل او را به رحم آورد و سرانجام توجهی کند، اگر تضرع و زاری نداشته باشد طرف

تحت تأثیر قرار نمی گیرد و قهراً عنایتی نخواهد نمود، ولی خداوند متعال که در معرض حوادث نیست و متأثر از چیزی نمی شود، پس ما چرا زاری کنیم؟ مگر سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در دعای عرفه در پیشگاه الوهیت عرضه نمی دارد:

«إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَكَ عَلَيَّ مِنِّي» (۱).

(معبود من! رضای تو پاک تر از آن است که از طرف خودت علتی داشته باشد، چه رسد که از سوی من علتی برای او باشد).

در پاسخ باید گفت که خداوند متعال تحت تأثیر قرار نمی گیرد و کاملاً مبرای از جهات انسانی و تأثیرات بشری است، همان طور که حضرت می فرماید: ولی تضرع و

زاری بر روی انسان نقش بسزایی دارد، تضرع از طرفی بیانگر نیاز مبرم انسان و اضطراب اوست و از سویی نشانه اتکال و اعتماد او به خداوند است، تضرع نتیجه از همه بریدن و

به خدا پیوستن است. تضرع معلول انقطاع از غیر و اتصال به حق است، تضرع دل را جلا می دهد و غرور و نخوت را دور می سازد، تضرع انسان را بیشتر متوجه خدا ساخته و وابسته به حق می نماید و خلاصه تضرع آدمی را یکپارچه از کلیه عوامل تهی کرده و به خدا پیوند می دهد. از این رو تضرع و زاری در سازندگی انسان نقش دارد. قهرا اجابت خداوند هم منوط به این خودسازی است و برای این ساخته شدن است که آیات قرآنی بدان توصیه فراوانی نموده است، حتی گاهی برای آن که انسانها به این حالت روحی برسند و از غرور و نخوت رها گردند خداوند متعال ایشان را تأدیب می نماید.

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل ما را جانب زاری کند

ای خنک چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده ایست

مرد آخر بین مبارک بنده ایست

باش چون دولاب نالان چشم تر

تا ز صحن جانت بر روید خضر

مرحمت فرمود سید عفو کرد

چون ز جرأت توبه کرد آن روی زرد

اشک خواهی رحم کن بر اشک بار

رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

بخش دوم

اشاره

در این بخش پس از درود بر پیامبر اکرم و خاندان او چهار نکته وجود دارد که اینک بدانها اشاره می گردد:

اشاره

یاد خدا که نخستین و عالی ترین جلوه عرفانی است در فرهنگ اسلامی با واژه «ذکر» معرفی شده است، ذکر به دو گونه است: زبانی و قلبی، هر دو خوب است و لازم، ولی قلبی به مراتب بهتر و لازمتر است و ذکر زبانی هم می تواند مقدمه ذکر قلبی باشد.

یاد قلبی آن است که انسان به یاد خدا باشد، او را حاضر و ناظر ببیند و خود را در

ص: ۲۸۰

محضر او مشاهده کند و این آیه را باور داشته باشد که خداوند می فرماید:

«الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (۱).

(آیا نمی داند که خداوند می بیند).

یاد خدا فروغی است که از محضر لایزال ربوبی اشراق شده و جان آدمی را منور می سازد. یاد خدا چون آوایی است که انسان را از خواب غفلت بیدار می کند و چون بارانی است که روح او را تطهیر می نماید و چون صیقلی است که زنگار را از دل وی می زداید، یاد خدا چون نسیم دلنوازی است که روح را آرامش می بخشد و چون عطر گلی است که آن را معطر می سازد.

خیالش را چو شو گیرم در آغوش

سحر از بستم بوی گل آید

فراموشی از خداوند سبب فراموشی از خود می شود

یاد خدا انسان را متوجه حقیقت هستی، هویت خود، بندگی خویش و هدف از زندگی و آفرینش او می سازد و متقابلاً فراموشی از خدا سبب می شود که انسان از خود فراموش کند و شخصیت خود را نشناسد، همان طور که قرآن کریم فرموده است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (۲).

(نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند در نتیجه خودشان را از یادشان برد).

برای فهم این آیه باید توجه داشت که شخصیت و اعتبار هر کس بستگی به چیزی دارد. همچنان که اعتبار و شخصیت یک دانشجو بستگی به دانشجو بودن او دارد، اعتبار و شخصیت انسان هم بستگی به عبودیت او دارد. دانشجو اگر علم و استاد را فراموش کرد شخصیت و هویت خود را از دست داده است، انسان هم اگر خدا را فراموش کرد شخصیت و اعتبار خود را از دست داده، به صورت یک موجود بی جان و یا حیران و سردرگم و یا حیوانی یله و رها در می آید.

هدف نهایی از فرض نماز یاد خدا است، همچنان که خداوند متعال به حضرت

ص: ۲۸۱

۱- علق/ ۱۴.

۲- حشر/ ۱۹.

موسی کلیم می فرماید:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱).

(نماز را به خاطر یاد من به پا دار).

خداوند متعال هم می فرماید:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (۲).

(آیا برای مؤمنان آن لحظه فرا نرسیده است که دل‌هایشان برای یاد خدا خشوع ورزد؟)

آری با شنودن یک آیه الهی مانند همین آیه راهزنی دست از راهزنی برداشته و توبه می کند و با تذکر یک ولی الهی بوالهوسی پارسا شده و دست از هوسرانی بر می دارد.

تداوم یاد خدا

برخی در مقاطع خاص و یا گاهگاهی به یاد خدا می افتند، ولی اولیای الهی همیشه به یاد او بوده و حتی برای لحظه ای هم غفلت ندارند.

در گروه اول برخی فقط در هنگام سختی و شدت و دفع ضرر خدا را یاد می کنند، ولی وقتی نجات یافتند او را فراموش می کنند، همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ - مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۳).

(هنگامی که به کشتی نشینند خدا را با دین و اعتقاد خالصی خوانند و چون ایشان را به خشکی نجات بخشد شرک می ورزند).

برخی دیگر فقط برای جلب منفعت خدا را خواهند و عبادت کنند و از این رو اگر به منفعت و سودی نرسیدند از خدا رو بر می گردانند. در مورد ایشان قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ

عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۴).

(برخی از مردم خدا را یک بعدی عبادت می کنند، از این رو اگر به نعمت و خیری

١- طه / ١٤.

٢- حديد / ١٦.

٣- عنكبوت / ٦٥.

٤- حج / ١١.

رسند اطمینان خاطر پیدا کنند و اگر فتنه و شرّی به ایشان رسد، روی بر می گردانند، در دنیا و آخرت زیانکار هستند، همین است زیانی آشکار).

گروه سوم هنگامی که بیکار بودند و فراغتی داشتند به یاد خدا می افتند، ولی اگر سرگرم و مشغول باشند خدا را فراموش می کنند. قرآن کریم در این مورد می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱).

(الا ای اهل ایمان، اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل مسازند و کسانی که غفلت ورزند زیانکار می باشند).

برخی دیگر هم قسمتی از عمر خود را به یاد خدا هستند و در قسمتی دیگر غافل می باشند، تا جوان است در خواب غفلت فرو رفته و تاخت و تاز می کند، ولی وقتی بازنشسته شد هم قسم مسجد و حلیف عبادت می گردد، تا زیباست مشغول طنّازی و جلوه گری است، ولی همین قدر که زیبایی خود را از دست داد و پیر زنی شد اهل حجاب و عفت می گردد.

(البته در صورتی که همراه با توبه باشد همین قدر هم خوب است).

برخی دیگر گاهگاهی فقط به یاد خدا می افتند، ولی خوشا آنان که دائم در نمازند.

تداوم یاد خدا در اسلام

یاد خدا در تمام زندگی تبلور دارد و محدود به زمان و یا مکان خاصی نیست. از زمانی که انسان به دنیا می آید و اذان و اقامه به گوش او گفته می شود تا هنگامی که از این جهان می رود و نماز میت بر او خوانده می شود.

در زندگی مسلمان، یاد خدا در کلیه شئون زندگی خود را نشان می دهد، در فقر و غنا، در بیماری و سلامتی و حتی در شب زفاف و عروسی.

نماز که مهمترین فریضه الهی است حافظ و نگهبان یاد خدا در شبانه روز و طول زندگی انسان است و عالی ترین وسیله قرب به ساحت مقدس پروردگاری می باشد.

قرآن کریم دستور به ذکر فراوان الهی دارد و می فرماید:

ص: ۲۸۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ - ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (۱).

(ای افرادی که ایمان آوردید ذکر خدا بسیار کنید و صبح و شام به تسبیح و تنزیه او پردازید).

امیرالمؤمنین توصیه زیادی به ذکر فراوان الهی فرموده و یکی از صفات پرهیزکاران را چنین بیان می کند که:

«وَهُمَّهَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شَفَاهُهُمْ» (۲).

(همیشه لبهای ایشان به ذکر پروردگارشان مترنم است).

در این عبارت اشاره به ذکر زبانی است گرچه ذکر قلبی از اهمیت بیشتری برخوردار است، ولی «هُمَّهَتْ وَ شَفَاهُهُمْ» دلالت بر ذکر زبانی دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَشَدِّ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثًا، أَنْصِيَافَ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى لَا يَرْضَى لِأَخِيهِ مِنْ نَفْسِهِ إِلَّا بِمَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ مِنْهُ وَ مُوَاسَاةَ الْأَخِ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرَ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَكِنْ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَدْعُهُ» (۳).

(همانا از سخت ترین واجبات خدا بر خلقش سه چیز است: انصاف دادن انسان از سوی خود تا آنجا که نپسندد برای برادر دینی اش چیزی برسد مگر مانند آنچه را که می پسندد برای خودش از سوی برادر دینی اش برسد و مواسات نمودن با برادر دینی در مال و ذکر خداوند در هر حال، منظور سبحان الله والحمد لله نیست، بلکه مراد یاد خدا

است در کنار هر محرم الهی که در نتیجه آن را رها نماید).

گرچه ذکر زبانی خداوند اهمیت دارد، ولی از این روایت استفاده می شود که آنچه مهمترین فریضه خدایی است یاد الهی در کنار هر حرام است، به طوری که رادع و مانع انسان از گناه باشد.

الکسیس کارل می گوید: صبح نیایش کردن و بقیه روز را همچون یک وحشی به سر

ص: ۲۸۴

۱- احزاب / ۴۰ - ۴۱.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲ - رعایت پیمان الهی

پیمان نخستین و همگانی الهی، همان طور که از آیه میثاق و جمله «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۲) و همچنین از آیه عهد و جمله «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ» (۳) استفاده می شود، عبارت از ایمان به ربوبیت و عبودیت در پیشگاه خدا و نفی ربوبیت از هر موجود دیگر و عبودیت در مقابل شیطان است. نخستین پیام پیامبران الهی هم نغمه زیبای توحید بوده که کلیه حقائق اعتقادی و تعالیم اخلاقی ایشان هم در ذیل همین پیام

مندرج می باشد، قرآن کریم هم لبریز از توحید و دعوت بدان است به طوری که کلیه مطالب آن در محور توحید و نفی شرک دور می زند و از دیدگاه این کتاب آسمانی شرک ظلمی بزرگ بوده (۴) که به هیچ وجه بخشوده نمی شود (۵) مگر آن که انسان توبه کند و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد. (۶)

ابعاد گوناگون توحید در کتب اعتقادی و تفسیری و در رأس آنها قرآن کریم مسطور است، چه توحید ذاتی، چه توحید صفاتی و چه توحید افعالی، چه در ارتباط با خالقیت الهی و چه در رابطه با ربوبیت او، چه در تکوین و چه در تشریح. از طرفی دیگر لازمه اعتقاد و ایمان صحیح، توحید در بندگی هم هست، چه در عبادت و چه در اطاعت. و یک فرد مسلمان هم باید از نظر اعتقادی موحد باشد و هم از نظر عملی، غیر از خداوند متعال خالق و رازقی را نشناسد و از غیر او اصالتا اطاعت ننموده و به غیر او عبادتی نداشته باشد. حال این غیر چه قیصر باشد چه مسیح، چه بت باشد و چه پیامبر. از این رو

غلو کنندگان نسبت به پیامبر و ائمه اطهار از دایره موحدان و مسلمانان خارج و در زمره

کفار محسوب می گردند.

این عهد الهی که توحید و یکتا پرستی باشد، هم توسط وجدان و فطرت بشری و هم به وسیله عقل و استدلال انسانی و هم توسط انبیاء و پیامبران الهی و هم به وسیله کتب و

ص: ۲۸۵

۱- نیایش، ص ۱۷.

۲- اعراف / ۱۷۲.

۳- یس / ۶۰.

۴- لقمان / ۱۳.

۵- نساء / ۴۸.

۶- فرقان / ۷۰.

صحف آسمانی تبیین شده است.

در سطح وسیعتر و گسترده تر پیمان و میثاق الهی با بندگان عبارت از اطاعت از اوامر و نواهی اوست که به تعبیر دیگری اسلام و تسلیم در مقابل پروردگار متعال نامیده می شود.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه مبارکه «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الّذِي

وَأَثَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (۱) می فرماید: این همان میثاقی است که خداوند متعال بر پایه اسلام گرفته است، همان طوری که تذکر او با عبارت «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» افاده همین مطلب را می کند، زیرا منظور شنودن مطلق و اطاعت مطلقه ای است که عبارت از اسلام و تسلیم در مقابل خداوند باشد. (۲)

حال که پیمان ویژه و همچنین پیمان عمومی پروردگار با بندگان معلوم شد، نقض هر پیمان هم مشخص می باشد، قهرا نقض توحید در مرحله عالی عصیان قرار دارد و نقض گناهان دیگر هر کدام در مرحله خاص خود قرار دارند و باید از همه آنها به خداوند پناه برد.

شکر و سپاس پروردگاری

اشاره

سومین خواسته امام علیه السلام از محضر مقدس پروردگاری آن است که غفلت از شکر و سپاس او نوزد. شکر از نظر لغت ثنا و ستایش در مقابل نعمت است، در مجمع فرموده است: شکر اعتراف به نعمت است با نوعی تعظیم. راغب گوید: شکر یادآوری نعمت و اظهار آن است، ضد آن کفر به معنای نسیان و پوشاندن نعمت است. (۳)

ابعاد شکر: شکر را در سه بعد می توان معرفی کرد: شکر قلب، شکر زبان و شکر

جوارح. شکر قلب عبارت از یادآوری نعمت و توجه به آن است، شکر زبان ثناگویی در مقابل نعمت است و شکر سایر جوارح عبارت از مکافات نعمت به قدر قدرت است یا

ص: ۲۸۶

۱- مائده ۷/.

۲- تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۳۱.

۳- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۶۲.

به تعبیر دیگر به کار بردن آن عضو و جارحه در موردی که برای آن آفریده شده است.

امام صادق علیه السلام در مورد شکر قلبی می فرماید:

«مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا» (۱).

(هر کس که با قلب خویش شناخت نعمتی را که خداوند متعال به او انعام نموده است، شکر آن نعمت را به جا آورده است).

و در مورد شکر زبانی می فرماید:

«شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ» (۲).

(شکر هر نعمتی هر چه که بزرگ باشد، آن است که حمد خدای را گویی).

و در مورد شکر با جوارح می فرماید:

«شُكْرُ النِّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳).

(شکر نعمتها عبارت از پرهیز از گناهان است و شکر تمام آن است که انسان بگوید: الحمد لله رب العالمین (هر سپاسی از آن پروردگار جهانیان است).

غزالی، پس از آن که بیان می دارد که شکر از جمله مقام سالکان می باشد، توضیح می دهد که شکر تشکیل می شود از علم و حال و عمل. علم عبارت از شناخت نعمت از سوی منعم است. حال عبارت از فرح و شادمانی مخصوصی است که از انعام او پدید می آید و عمل هم عبارت است از اقدام به آنچه مقصود و منظور منعم و محبوب او می باشد. بعد از آن بیان می کند که عمل به دو چیز تعلق پیدا می کند، زبان و جوارح. در

این مورد توضیح می دهد که عمل قلبی آن است که انسان تصمیم بگیرد که به تمامی مخلوقات الهی خیر برساند و عمل زبانی عبارت از آن است که با زبان مترنم به شکرگزاری و سپاس خداوندی باشد و عمل با سایر جوارح هم آن است که نعمتهای الهی را در راه طاعت او به کار برده و مباد این که در مسیر معصیت او به کار برد، به طوری که شکر چشم عبارت از چشم پوشی از عیب مسلمانان است که دیده و شکر گوش هم

ص: ۲۸۷

۱- المحججه البيضاء، ج ۷، ص ۱۵۲، نقل از اصول کافی.

۲- المحججه البيضاء، ج ۷، ص ۱۴۹، نقل از اصول کافی.

۳- المحججه البيضاء، ج ۷، ص ۱۴۹، نقل از اصول کافی.

پرده پوشی از عیوب آنانی است که شنوده. (۱)

تو را تیشه دادم که هیزم شکن

نگفتم که دیوار مسجد بکن

زبان آمد از بهر شکر و سپاس

به غیبت نگرداندش حق شناس

گذرگاه قرآن و پندست گوش

به بهتان و باطل شنیدن مکوش

فضیلت شکر: پیامبر اکرم در مورد فضیلت شکر می فرماید:

«الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ» (۲).

(ایمان دارای دو قسمت است، نیمی از آن در صبر است و نیمی از آن در شکر).

و نیز می فرماید:

«الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى، الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ» (۳).

(ثواب کسی که غذا می خورد و شکر به جا می آورد به مانند ثواب کسی است که برای خدا روزه می دارد و اجر شخصی که سلامت است و شاکر می باشد به مانند اجر شخصی است که گرفتار است و صبر می ورزد و پاداش فردی که به او نعمت داده و شکر می کند به مانند پاداش فردی است که محروم است و قناعت می نماید).

شکر و سپاس لازمه اخلاق انسانی و ادب اوست. هر چه فهم او بالاتر باشد شکر او نسبت به منعم بیشتر خواهد بود؛ از این رو خداوند متعال می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۴).

(به لقمان حکمت را عنایت کردیم، این که شکر خداوند را به جا آور، هر آن کس که سپاس خداوند را انجام دهد به نفع خودش اقدام کرده و کسی که کفران بورزد همانا خداوند بی نیازی پسندیده خصال است).

- ۱- المحجه البيضاء، ج ۷، ص ۱۴۴ - ۱۴۸ به صورت اختصار.
- ۲- ينابيع الحكمة، ج ۳، ص ۳۳۸.
- ۳- ينابيع الحكمة، ج ۳، ص ۳۳۱؛ همچنين المحجه البيضاء، به نقل احياء العلوم از ترمذی و ابن ماجه.
- ۴- لقمان / ۱۲.

از قرآن کریم استفاده می شود که شکرگزاری لازمه حکمت است، همچنان که کفران همراه با جهالت می باشد.

آدم غافل به مانند حیوانی است که انعام را می بیند، ولی صاحب نعمت را نمی شناسد و آدم معصیت کار چون ناسپاسی است که نمک را می خورد و نمکدان را می شکند، ولی بنده شاکر چونان میهمان ارزنده ای است که در کنار سفره نشسته و سپاس صاحبخانه را به جا می آورد.

نتیجه شکر: شکر باعث زیادی نعمت و دوام آن است، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۱).

(پروردگار شما اعلام نموده است اگر شکرگزاری کردید همانا نعمت را بر شما زیاد گردانم و اگر کفران ورزیدید همانا عذاب من سخت و دشوار است).

نکته جالب توجه تاکید به وسیله کلمه «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» است.

امیر مؤمنان می فرماید:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَي عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَ يُعْلَقَ عَنْهُ بَابُ الزِّيَادَةِ وَ...» (۲).

(خداوند متعال بر بنده ای باب شکر را باز ننموده است که باب زیاده را بر او بسته باشد).

و نیز می فرماید:

«الشُّكْرُ زِينَةُ الرَّحَاءِ وَ حِصْنُ النُّعْمَاءِ» (۳).

(شکرگزاری زینت فراخی است و حصار برای نعمتهاست (که آنها را از زوال و آفت محفوظ می دارد).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ» (۴).

ص: ۲۸۹

۱- ابراهیم / ۷.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۷.

۳- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۲.

۴- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۳.

(شکر موجب زیادتی در نعمتها گردیده و باعث حفاظت از تغییر حال و تبدیل خوبی به فساد می باشد).

شکر باعث نجات از آتش جهنم است، همچنان که خداوند متعال می فرماید:

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ» (۱).

(خداوند با عذاب شما چه کار دارد اگر شما شکرگزاری کردید و ایمان آوردید).

کفران نعمت

به همان اندازه که شکر و سپاس از نعم ارزنده است کفران و ناسپاسی قبیح و زشت است. کفران نعمت همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: حکایت از پستی و لثامت انسان می نماید (۲) و همان طوری که شکر و سپاس باعث زیادی نعمت می گردد، کفران و ناسپاسی موجب تغییر آن می شود. (۳)

امام سجاد می فرماید: ترک شکر از گناهایی است که موجب تغییر نعمت می گردد (۴) و امام رضا علیه السلام می فرماید: کفران نعمت گناهی است که کیفر آن از هر گناهی سریع تر می رسد. (۵)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که نعمتی به شما رسید نعمتهای دورتر را به واسطه شکر اندک از خود طرد نکنید؛ یعنی اگر در مقابل نعمتهای قریب سپاسگزاری کردید نعمتهای بعید هم به شما می رسد و اگر سپاسی به جا نیاوردید از نعمتهای دورتر محروم می گردید (۶) و نیز می فرماید:

«زَوَالَ النُّعْمِ بِمَنْعِ حُقُوقِ اللَّهِ مِنْهَا وَالتَّقْصِيرِ فِي شُكْرِهَا» (۷).

(زوال نعمتها به واسطه منع و عدم پرداخت حقوق الهی است که به آنها تعلق گرفته

است و به سبب تقصیر در شکر و سپاس نسبت بدانهاست).

شکر و عبادت

هدف از عبادت از منظر اشخاص گوناگون مختلف است، برخی خدا را به واسطه ترس از جهنم عبادت می کنند و برخی به واسطه اشتیاق به بهشت. ولی

ص: ۲۹۰

۱- نساء / ۱۴۷.

۲- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۲.

۳- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۳.

- ٤- ڤناڤع الحكمه، ج ٣، ص ٣٣٩.
- ٥- ڤناڤع الحكمه، ج ٣، ص ٣٤٠.
- ٦- ڤناڤع الحكمه، ج ٣، ج ٣، ص ٣٣٨.
- ٧- ڤناڤع الحكمه، ج ٣، ص ٣٤٣.

هدف اولیای الهی از عبادت شکر و سپاس در پیشگاه احدیت است، این گونه افراد را امیر مؤمنان علیه السلام آزادگان نامیده و عبادت آنها را «عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۱) معرفی می فرماید. و به حق اینان آزاد از هر چیز حتی از خود بوده و فقط بنده و شیفته پروردگار می باشند.

دو خاطره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - امام باقر علیه السلام می فرماید: شبی پیامبر خدا در منزل عائشه بود، عائشه به ایشان گفت: چرا این همه خود را به زحمت می اندازی، در صورتی که خداوند گناه قبل و بعد تو را بخشوده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»؛ آیا بنده ای سپاسگزار نباشم؟!

و نیز آن حضرت می فرماید که رسول اکرم آن قدر روی پای خویش به عبادت ایستاد تا پاهایش ورم کرد که خداوند متعال در قرآن کریم به او فرمود: «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۲)؛ (طه ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی) (۳).

۲ - امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم در سفری بر روی شتر خود سوار بود و می رفت، ناگهان از شتر پیاده شد و بر روی زمین به سجده افتاد تا آن که پنج سجده انجام

داد. سپس سوار شد و به راه ادامه داد، برخی از یاران علت امر را سؤال نمودند و گفتند:

یا رسول الله کاری کردی که تاکنون بدین گونه انجام نداده بودی، حضرت فرمود: آری، جبرئیل آمد و بشارتهایی از سوی پروردگارم را بیان نمود؛ از این رو من هم برای هر یک

از آنها سجده ای به جا آوردم. (۴)

شکر شایسته

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند متعال به موسی کلیم فرمود: آن طور که شایسته است شکر و سپاس به جا آور.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا چگونه شکر به جا آورم که شایسته تو باشد، در حالی که

ص: ۲۹۱

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۳۷.

۲- طه ۱/ - ۲.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، روایت ۶؛ المحججه البيضاء، ج ۷، ص ۱۴۴.

۴- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۵.

هیچ گونه شکری نمی توانم به جا آورم مگر آن که توفیق همان شکر را تو داده ای.

خداوند فرمود: هم اکنون که تو توجه بدین مطلب داری شکر را به جای آوردی. (۱)

انسان برای کار خوبی هم که خودش انجام داده است باید سپاس الهی را به جا آورد؛ زیرا کلیه ابزار خوبی و انجام آن از آن خداست، سلامتی را او داده که عبادت می کنیم،

ثروت را او داده که انفاق می کنیم، توفیق را هم او داده که در راه خیر گام بر می داریم؛ از این رو امام صادق علیه السلامی فرماید:

«إِذَا أَحْسَنْتُمْ فَأَحْمِدُوا اللَّهَ وَإِذَا أَسَأْتُمْ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ» (۲).

(هنگامی که خوبی کردید سپاس خدا را به جا آورید و زمانی که بدی انجام دادید از خداوند درخواست آمرزش کنید).

انگیزه شکر

اشاره

عوامل متعددی سبب می شود که انسان بنده شاکری باشد که اینک به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱ - توجه به نعمتهای الهی

همچنان که در روان شناسی مسلم است حرکات ظاهری انسان برخاسته از باورهای قلبی اوست؛ از این رو شناخت و شکر قلبی مقدم بر شکر و سپاس زبان و جوارح است، در همین مورد باید توجه داشت که غفلت، آفت بزرگی است که انسان را از شکر الهی باز می دارد و از این رو امام علیه السلام از آن به خدا پناه می برد.

اگر انسان قدری دقت کند مشاهده می کند که پیوسته مرهون الطاف و عنایات خدایی است. توجه وقتی پدید می آید که انسان هر نعمتی را با فقدان آن مقایسه نماید، یک ضربان تند قلب آدمی را بیچاره می کند، یک تنگی نفس به کلی آرامش را از او سلب می سازد و یک درد کلیه فریادش را بلند می سازد، این که انسان با آرامش مخصوص شب را تا صبح به استراحت می پردازد و صبح تا غروب به کار و کوشش، خود یکی از ارزشمندترین نعمتهاست. در کنار این نعمت، صدها نعمت معنوی مانند ایمان و معرفت، و یا مادی مانند امنیت و رفاه نسبی، هزاران شکر و سپاس را ایجاب می کند.

۲ - سطح انتظار عاقلانه و منطقی

برخی توجه به ماهیت جهان ندارند، گمان می کنند

ص: ۲۹۲

۱- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۸.

در دنیا هیچ گونه نگرانی و مشکلی نباید باشد. همیشه صحیح و سالم باشند و به کلیه خواستها و حتی هوی و هوسهای خود برسند، از این رو وقتی به مشکل یا کمبودی برخورد می کنند زبان به شکوه می گشایند و ناشکری آغاز می کنند و حال این که این جهان مادی لوازمی دارد که توأم با سرشت اوست، یکی روزی به دنیا می آید و روز دیگری می میرد و قهرا مرگ حق است و ضروری، دنیا همواره همراه با تلخیها و شیرینی هاست و زندگی هم صبر و مبارزه و پیشرفت، آدمی باید با متانت و تحمل در میان سنگلاخ زندگی گامی برداشته و به جلو رود.

۳ - نگاه به پایین تر از خود

انسان اگر به پایین تر از خود بنگرد، اضافه بر آن که احساسات او تحریک شده و نسبت به ممنوع خود خدمت می نماید، از نعمتهایی هم که برخوردار است خرسند شده و قدردان خداوند می گردد، ولی اگر به بالاتر از خود نگاه کرد همیشه رنج برده حسادت می ورزد و نسبت به نعمتهایی که به او عنایت شده است بی اعتنا خواهد بود. دلیل کارنگی می گوید: در جایی دیدم نوشته بود، روزی کفش نداشتم، ناراحت بودم، چشمم افتاد به شخصی که پا نداشت، از داشتن پا خرسند شدم، به طوری که نداشتن کفش فراموشم شد. آن گاه این موضوع را نوشته، بالای آینه منزل نصب کردم تا پیوسته آن را نگاه کنم.

البته این موضوع در مورد امور مادی و شخصی صادق است و گرنه در امور معنوی و اجتماعی باید پیوسته در صدد ارتقا بود. در عبادت و فضیلت به برتر از خود نگاه کرد تا

رغبت بیشتری به فضائل داشت و در مورد رشد اجتماعی به جامعه ای مترقی تر نگرست تا موجب رشد اجتماع خویش گردد.

۴ - شناخت عوامل بدیها و کاستیها

برخی از مردم به نوعی جبری هستند؛ از این رو همه بدیها را به خداوند نسبت می دهند، در حالی که ظلمها و خیانتها مربوط به هموعان خود ماست، اگر یک کودک افریقایی از گرسنگی می نالد و از کمبود دارو به خود می پیچد به واسطه آن است که غرب معادن الماس او را می رباید و اگر یک بینوای ایرانی

در زندگی اولیه نیازمند است به سبب آن است که نفت او را کشورهای سرمایه داری به

قیمت ناچیزی می خرند و در مقابل، کالای خود را به گرانترین قیمت می فروشند، در کنار آن در گراند لندن خون هزاران هندی پامال شده و برای تأمین پارکهای امریکا حق میلیونها

شرقی، در کنار برج ایفل فرانسه دسترنج میلیونها الجزایری است و در میان تونلهای ایتالیا حق هزاران لیبیایی، این جاست که به این نکته می رسیم که:

«ما رایت نِعْمَه مَوْفُورَهٗ اِلَّا وَفِي جَنْبِهَا حَقٌّ مُضَيِّعٌ».

(هیچ نعمت انبوهی را ندیدم مگر آن که در کنارش حقی ضایع شده بود).

به صورت خلاصه باید توجه داشت که خداوند انسان را مختار آفریده است، عامل بديها گاهی خودمان هستیم و ضعفها و جهالتهای ما، گاهی دیگران هستند و ظلمها و جنایتهای آنان و گاهی عوارض قهري زندگی و جهان مادی.

این آیه قرآن را دقت کنیم که خداوند می فرماید:

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱).

(خداوند به ایشان ظلم نمی کند، و لکن آنها هستند که به خودشان ستم می نمایند).

شکر و شکوی

نقطه مقابل شکر، شکوی است، برخی پیوسته شکوه دارند، از روزگار می نالند، سفره غم خود را نزد دوست و دشمن باز می کنند. این گونه افراد هم محیط اطراف خود را پر از رنج می سازند، هم جامعه را بدبین می کنند و هم به خودشان ضربه روحی وارد می سازند، به طوری که ناله کردن به صورت یک بیماری در ایشان مزمن می گردد و به صورت افرادی بدبین، بدگو و ناسپاس در می آیند. برعکس، قرآن کریم با بهترین روش روان شناسانه وضعیت قبلی رسول اکرم را یادآور شده و می فرماید:

«وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۲).

(و نعمت پروردگارت را بازگو کن).

شکر عملی

همان طور که گفتیم شکر را باید در سه بعد بیان نمود: قلبی، زبانی و عملی. شکر از قلب شروع می شود و در عمل شکوفا می گردد. برخی تنها به شکر زبانی قناعت می کنند و در عمل هیچ بروز و ظهوری ندارند، کنار سفره ای نشسته و شکم از غذا

١- عنكبوت / ٤٠.

٢- ضحى / ١١.

انباشته و در پایان با زبان شکری به جا آورده، ولی هیچ گونه انفاقی به مستمند و بینوا ننموده و... امام امیرالمؤمنین می فرماید:

«شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ - شُكْرُ الْمَنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ» (۱).

(شکر مؤمن ظاهر می شود در کردارش - شکر منافق از زبانش تجاوز نمی نماید).

دیگری نعمت الهی را در مسیر گناه به کار می برد و به جای شکر آن، کفران می ورزد. جوانی را به عیاشی می گذرانند، ثروت را صرف حرام و مال اندوزی می کند و ریاست را برای خود خواهی و غرور به کار می برد، امیرالمؤمنین در مورد این گونه افراد می فرماید:

«مَنْ اسْتَعَانَ بِالنُّعْمَةِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَهُوَ الْكُفُورُ» (۲).

(هر کس که برای انجام معصیت از نعمت بهره برداری کند او کفران گر است).

شکرگزاری در سطح کلان کشوری

اگر به صورت عمیق و عالمانه به مفهوم شکر بنگریم و توجه داشته باشیم که شکر عملی عبارت از به کار بردن هر نعمت در مسیر صحیح آن است، به این نکته می رسیم که دایره شکر بسیار وسیع و گسترده است، به طوری که شامل زندگی فردی و اجتماعی ما می گردد و کلیه کمبودهای ما در اثر ناسپاسی است، لازمه شکر استفاده صحیح از استعدادهای انسانی، نیروی جوان ملی، ذخائر و معادن و منابع طبیعی و کلیه نیروهای بالقوه کشوری است و متقابلاً عدم بهره برداری صحیح از آنها و هرز دادن آنها کفران نعمتهای الهی می باشد.

علت پیشرفت و سقوط کشورها

ممکن است مردم برخی از کشورها از نظر اعتقادی کافر باشند، ولی اگر به نحو صحیح و عالمانه از ذخایر الهی بهره برداری کنند به نتایج برسند و متقابلاً اگر اهالی برخی دیگر از نظر اعتقادی مؤمن و حتی شاکر باشند، ولی به علت عدم آگاهی از ذخایر خدادادی بهره برداری صحیح از نعمتهای الهی ننموده و به نتیجه نرسند، از این رو ممکن است برخی شکر اعتقادی داشته باشند، ولی مبتلا به کفران عملی باشند و متقابلاً برخی کفر اعتقادی داشته باشند و واجد سپاس عملی باشند و در هر بعد به نتایج مثبت و یا منفی آن نائل گردند.

ص: ۲۹۵

۱- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲- ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۴.

با کمال تأسف مردم مسلمان جهان گر چه از نظر اعتقادی دارای مزایایی می باشند، ولی از نظر عملی نسبت به نعمتهای الهی گرفتار ناسپاسی هستند و از آنها استفاده صحیح نمی کنند، یا نمی دانند و یا نمی خواهند و یا استعمار نمی گذارد و قهرا نتیجه کفران دامنگیر آنها شده و می شود، اگر در مورد نیروی فراوان انسانی شکرگزاری کرده و

وحدت کلمه می داشتند، ضعیف و ناتوان نبودند، اگر از نیروی طبیعی بهره برداری صحیح و عالمانه می کردند نفت و سایر ذخائر خود را با قیمت نازل و ثمن بخش نمی فروختند، اگر به کرامت اسلامی و انسانی خود توجه داشتند و در مقابل هویت اسلامی سپاسگزاری می کردند، غرب زده و خود باخته آن نمی شدند.

و به طور کلی قرآن می فرماید:

«وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۱).

(و اگر بر طریقه (ایمان) پایدار بودند آب فراوان (و رزق وسیع) نصیب آنها می کردیم).

شکر قلبی یک مسلمان آن است که واقعا به ایمان بیالد و افتخار داشته باشد، شکر زبانی یک مسلمان آن است که همه جا آن را بازگو کند و در تمامی شعارها اظهار نماید و

شکر عملی یک مسلمان هم آن است که بر پایه دستوره‌های اسلامی عمل کند و از نعمتهای الهی به نحو صحیح بهره برداری نماید و اگر این سه جهت را مسلمانان رعایت می کردند سرآمد جهانیان بودند که فرمود:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۲).

(و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترین افراد هستید اگر مؤمن باشید).

استخفاف دینی

«وَلَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكُ» استخفاف امر الهی عبارت از سبک شمردن دستور خداست. استخفاف را می توان در دو بعد مطرح نمود: یکی سبک شمردن دین الهی و دیگر سبک شمردن دستوره‌های الهی، اولی در حد کفر است و به شدت مذموم می باشد.

ص: ۲۹۶

۱- جن/۱۶.

۲- آل عمران/۱۳۹.

در همین رابطه باید گفت برخی حدود را رعایت نمی کنند و نسبت به دین زبان به سخریه می گشایند، این گونه افراد گرچه ممکن است ادعای مسلمانی هم بکنند، ولی در نهایت بی ادبی و بی شرمی هستند که در مسخره بازی های خود نام دین را مطرح می کنند و به آن طنز و غمزه دارند.

قرآن کریم می فرماید:

«أَبَا لَلَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ؟!» (۱).

(آیا به خدا و آیات او و پیامبرش مسخره می کردید؟!)

و اما در مورد استخفاف به اوامر الهی: ترک دستورهای الهی ممکن است عوامل گوناگونی داشته باشد. یکی طغیان و سرکشی است، دیگری هوی و هوس نفسانی است و سومی هم سبک شمردن و بی اعتنایی یا تبلی است. گاهی شخص نه عناد دارد و نه هوی و هوس او ایجاب می کند، بلکه صرف استخفاف و بی اعتنایی سبب ترک واجب یا نقصان آن می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اسْتِخْفَافًا بِالْدِّينِ» (۲).

(من می ترسم بر شما از این که دین را سبک بشمارید).

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ الْعُقْلَةَ فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّمَا يَغْفُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّهَؤُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ

مَنْ تَهَؤُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ إِهَانَةٌ لِلَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳).

(پرهیزید از این که مبدا غفلت ورزید، زیرا هر کس که غفلت ورزد از (هویت و منافع) خودش غفلت نموده و پرهیزید از این که سهل انگاری در دستور و کاری که مربوط به خداست بورزید؛ زیرا هر کس در کار خدایی سهل انگاری کند خداوند متعال هم او را در روز قیامت پست می دارد).

ص: ۲۹۷

۱- توبه / ۶۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۲۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۲۷.

برخی در موضوعات دنیوی حداکثر اهتمام را دارند، ولی در امور دینی سهل انگار می باشند، اگر صفری از ارقام چکی که دارد کم باشد به خوبی متوجه می شود، ولی اگر قرائتش باطل باشد توجهی ندارد، نماز را می خواند، ولی در آخر وقت آن هم با رکوع و سجودی ناقص، همیشه دنیا را مقدم بر دین می شمارد و کار را بر نماز، نقطه مقابل افرادی که اهتمام فراوان به امر دین خود داشته و همیشه دنیا را به سمت دین توجیه می کنند، همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام به محمد بن ابی بکر می فرماید:

«وَاعْلَمَنَّ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ» (۱).

(و بدان که هر چیزی از کارهای تو باید بعد از نماز تو باشد، به طوری که نماز را مقدم بر هر کاری بداری).

و در حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ» (۲).

(هر کس که نمازش را پست شمرد به نزد من در کنار حوض کوثر وارد نمی شود، نه به خدا!).

ص: ۲۹۸

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۸.

«إِلَهِي وَ الْحَقِّي (۱) بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَمَا كُنَّ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ صَيَّلِي اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ إِلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا».

ترجمه

معبودم! مرا به پرفروغ ترین نور عزت ملحق فرما تا عارف برای تو بوده و از غیر تو رویگرا باشم و تنها از تو بترسم و مراقبت اوامر تو را نمایم ای صاحب جلال و اکرام، و

درود خداوند بر محمد پیامبر او و خاندان طاهرینش و سلام خدا بر آنان؛ سلامی فراوان.

واژه ها

نور: راغب گوید: نور عبارت از روشنائی منتشری است که به دیدن کمک کند. (۲) اقرب الموارد گوید: آنچه چیزها را آشکار می کند. (۳) المیزان مانند تعریف سایر فلاسفه می گوید: نور چیزی است که بذاته ظاهر است و ظاهر کننده غیر هم می باشد. (۴)

نور بر دو نوع است: مادی و معنوی. مانند نور خورشید و نور علم، در قرآن کریم هم

ص: ۲۹۹

۱- تذکر: در بحار الأنوار به جای کلمه «وَ الْحَقِّي»، «وَ أَتْحَفِي» آمده است، یعنی پرفروغ ترین نور عزت را به من ارمغان فرما بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۹.

۲- المفردات فی غریب القرآن، ماده نور، ص ۵۰۸.

۳- اقرب الموارد، ماده نور.

۴- المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۲.

در هر دو مورد آمده است، مانند: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا» (۱) و «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) همچنان که برای اعم از هر دو نوع هم آمده است، مانند «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ» (۳) و همچنین برای فراتر از همه مانند «اللَّهُ»

نُورِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۴).

ابهج، بهجت: زیبایی، خوش منظری، شادی، فرح. راغب گوید: (۵) اَلْبَهْجَةُ حُسْنُ اللَّوْنِ وَ ظَهْوَرُ السُّرُورِ. ابهج یعنی زیباتر. زیبایی هرچیز و خوش منظری آن بستگی به همان چیز دارد؛ مثلاً وقتی بهجت صفت برای چمنزاری آورده شود؛ یعنی چمنزاری سبز و خرم و اگر صفت برای نور آورده شود؛ یعنی نوری پر فروغ، طبعاً نور ابهج، به معنای پرفروغترین نور می باشد.

منحرف: رویگردان.

مراقب: مواظب.

جلال: کسی که بی نهایت دارای منزلتی رفیع است؛ از این رو راغب می گوید درباره غیر از خداوند به کار برده نمی شود. (۶)

اکرام: تکریم کردن. راغب گوید: کرم اگر خداوند بدان توصیف شود اسم است برای احسان و انعام آشکار او و اگر انسان بدان توصیف گردد اسم است برای اخلاق و اعمال پسندیده ای که از او ظاهر می گردد و در مورد اکرام می گوید: اکرام و تکریم انسان یعنی به او منفعتی برسانند که هیچ گونه نقصانی در آن نباشد یا چیز شریفی به او دهند. مؤلف قاموس قرآن می گوید: اکرام مانند تکریم در کتب لغت متعددی آمده است. (۷)

سَلَّمَ: سلامتی فرستاد. سلام به معنای سلامتی است، سلام علیکم؛ یعنی سلامتی باد بر شما، سَلَّمَ تسلیماً کثیراً؛ یعنی سلامتی فرستد بر او سلامتی فراوانی. این واژه هم

در مقام دعا به کار می رود و هم در مقام ترحیب و احترام.

ص: ۳۰۰

۱- یونس / ۵.

۲- بقره / ۲۵۷.

۳- انعام / ۱.

۴- نور / ۳۵.

۵- المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۳.

۶- المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۵.

سخنی در مورد نور الهی

همان طور که گفته شد، نور عبارت از وجودی است که هم خود به خود ظاهر است و هم ظاهر کننده غیر می باشد. از این رو بهترین تعبیر در مورد خداوند است که فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» همچنان که تنها او قیوم است؛ یعنی وجودی است که هم خود به خود پایدار است و هم به پا دارنده موجودات می باشد.

آیه مبارکه نور دارای عالی ترین مضمون و زیباترین تشبیهات است که بدین صورت شروع می شود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهِ فِيهَا مِصْبَاحٌ...» (۱).

خلاصه ترجمه آیه و دو آیه بعد از آن این است که خداوند متعال نور آسمانها و زمین است، مَثَلُ نور او به مانند چراغ پر فروغی است با خصوصیات ویژه ای، این چراغ در منازل و بیوتی است که خداوند اجازه داده است که نام او برده شود، مردانی در آن منازل

صبحگاهان و شامگاهان اشتغال به تسبیح خداوندی دارند، مردانی که معامله و تجارت، آنها را از یاد خدا و نماز و زکات غافل نموده و از روز قیامت بیمناک می باشند (البته

توضیح آیه و زیباییها و مطالب بلند آن نیاز به یک مقاله خاصی دارد که ما به نقل مفهوم

آن بسنده کردیم).

به نظر می رسد نور در «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» غیر از نور «مَثَلُ نُورِهِ» است. اولی در مورد ذات مقدس پروردگاری است و دومی در مورد فعل او؛ زیرا در مورد خود خداوند هیچ گونه تشبیهی راه ندارد همان طور که می فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و تشبیه در مورد نور الهی است اولی مربوط به ظاهریت خداوند است و دومی مربوط به مظهریت او و این بهترین تعبیری است که از خداوند متعال می شود. «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی وجود خداوند نور هستی است، «مَثَلُ نُورِهِ» یعنی مثل هدایت او به

مانند چراغی است که در مشکوه و قندیلی قرار دارد.

در این آیه و دو آیه دیگر به سه موضوع اشاره شده است:

مبدأ نور، محل نور و دریافت کننده.

۱ - مبدأ نور: خداوند متعال که هم خودش نور است و هم منور و مظهر و هادی اشیاء است.

۲ - محل نور: منازل ویژه ای که خداوند اعلان کرده و اجازه داده است که در آن منازل نامش به رفعت برده شود. قدر مسلم مصداق این منازل مساجد و منازل انبیاء می باشد، همان طور که در مورد اولی خداوند متعال می فرماید: «وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» (۱) و در مورد دومی باید گفت که منازل انبیاء نخستین مرکز وحی و نزول آیات الهی بوده است.

روایت شده است هنگامی که آیه مبارکه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ» قرائت شد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال گردید که منظور کدام منازل است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منازل پیامبران.

ابوبکر گفت: یا رسول الله این منزل از آنهاست یعنی منزل فاطمه علیها السلام؟

رسول اکرم فرمود: «نعم من افاضلها» آری از برترین آنهاست.

۳ - دریافت کنندگان نور: آیه مبارکه دریافت کنندگان نور را معرفی می فرماید که دارای ویژگی‌هایی بدین صورت می باشند:

الف: صبح و شام به تسبیح الهی در آن منازل اشتغال دارند.

ب: معامله و تجارت آنها را از یاد خدا و اقامه نماز و پرداخت زکات غافل نمی نماید.

ج: از روزی که دلها و دیده ها منقلب می گردد؛ یعنی روز قیامت بیمناک هستند.

با توجه به روایت مذکور و روایات متعدد و همچنین با استفاده از خود آیه مبارکه مشخص می گردد که نور الهی چیست و در کجاست و به چه افرادی افاضه می شود. نور الهی عبارت از هدایت اوست، در منزل رسول اکرم و دختر گرامش فاطمه علیها السلام است و به افرادی افاضه می شود که ویژگی‌های مذکور در آیه را داشته باشند، مصداق کامل آن پیامبر

ص: ۳۰۲

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۴۲ به نقل از تفسیر الدر المنثور از ابن مردویه از انس بن مالک؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۴.

اکرم و ائمه اطهار می باشند، ولی پرتو آن به پیروان راستین آنان که سرسپردگان آن منازل و بیوت باشند هم افاضه می گردد که با جمله «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» اشاره بدان گردیده است.

نور ابهج کدام است

نور دارای تشکیک است و صاحب مراتب می باشد. در انوار مادی یکی نور خورشید است و دیگری نور شمع و در انوار معنوی هم یکی در کهکشانهایی از نور قرار می گیرد و دیگری در جرقه ای از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام از ساحت مقدس الهی خواستار است که در پر فروغ ترین آنها قرار گیرد که در نتیجه عارف برای خدا باشد. قهرا هر چه انسان در نورانیت بیشتری باشد عرفانش زیادتر خواهد بود و کمالش بیشتر.

تذکر: نکته قابل دقت آن است که امیر مؤمنان در این فراز از دعا می گوید: «لَكَ عَارِفًا»، ولی نمی فرماید: «بِكَ عَارِفًا». برای توجه بیشتر به موضوعی اشاره می کنیم که ابن

سینا هم متذکر شده است، ابتدا باید توجه داشت که عرفان راه است و وسیله، نه هدف و منتهی. از این رو باید عرفان را هم برای خدا خواست نه برای خودش. در این مورد ابن سینا می گوید:

«من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان كانه لا یجده بل یجد المعروف به فقد خاض لجه الوصول» (۱).

(آن کسی که عرفان برای خاطر خود عرفان انتخاب کند و برگزیند به دومی قائل شده و آن کسی که عرفان را بیابد به گونه ای که گویی آن را نیافته است بلکه معروف به عرفان و حق تعالی را به واسطه آن یافته است او در دریافت وصول غوطه ور گردیده است).

حال با توجه به این نکته امیر مؤمنان علیه السلام عرفان را هم برای خدا می خواهد نه برای خاطر خود عرفان؛ از این رو در پیشگاه الهی می گوید: «فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا» و به جای حرف «باء» حرف «لام» را می آورد؛ یعنی برای تو عارف باشم.

ص: ۳۰۳

سخن در مورد عرفان بسیار است. برخی آن را بهترین راه شناخت می دانند، به طوری که عقل را در دایره آن سرگردان معرفی می کنند و برخی دیگر برای آن واقعیتی قائل نبوده و غیر از بازی با الفاظ چیز دیگری نمی دانند، ولی اگر خواسته باشیم با نظری

وسیع و عمیق به راههای معرفت بنگریم به این نتیجه می رسیم که راه معرفت در آغاز به دو طریق تقسیم می شود. طبیعی و ماوراء طبیعی. راه طبیعی به سه شاخه تقسیم می شود که عبارت از علم و عقل و عرفان می باشد و راه غیر طبیعی هم به صورت وحی و الهام ویژه جلوه می کند. راههای طبیعی مربوط به انسانهای معمولی است با اختلاف درجات آنان و راههای غیر طبیعی هم در اختیار پیامبران الهی و جانشینان معصوم ایشان می باشد

با تفاوت‌های موجود.

راه علم از مشاهده آغاز می شود و با تجربه و آزمایش تکمیل می گردد.

راه عقل از تفکر آغاز می شود و با استدلال و برهان تکمیل می شود.

راه عرفان هم از فطرت آغاز می شود و با تعبد و تزکیه تکمیل می گردد.

اسلام و قرآن هم برای هر سه راه ارزش و اهمیت قائل است و تحقیق و دقت هم ارزش هر سه راه را تأیید می نماید. برای روشن شدن مطلب مسائل اخلاقی را در نظر گرفته و با هم مقایسه می کنیم.

یک دانشمند مثلاً جامعه شناس ممکن است به بدی ظلم از راه علم الاجتماع برسد و با آمار و ارقام اثبات کند که ظلم جامعه را از هم می پاشد و سبب انهدام آن می گردد.

یک فیلسوف هم از راه عقل و استدلال و صغری و کبری به قبح ظلم پی برد.

یک عارف هم از راه وجدان زشتی ظلم را درک کند و قبح آن را لمس نماید.

حتی ممکن است یک فیلسوف راجع به یک اصل اخلاقی با توجه به مبانی خود تشکیک کند، ولی برای یک عارف ملموس باشد؛ مثلاً راسل نسبت به عدالت تشکیک می کند، ولی یک عارف و عالم اخلاق خوبی آن را در عمق وجدان خویش لمس می نماید، برای او قبح ظلم به اندازه بطلان اجتماع نقیضین روشن است، بلکه ملموس تر.

همچنین است در ارتباط با شناخت خدا و معرفت الهی، راه عرفان راه مستقلی غیر از راه عقل و علم است که برای اهلش از روشنی و جذابیت خاصی برخوردار می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این قسمت از دعا خواستار الحاق به نور عزّ الهی است آن هم پرفروغ ترین نور. معرفتی فراتر از معرفت علمی یا عقلی این پیوستن است، این رسیدن است، این قرار گرفتن در پرتو انوار فروزان الهی است، این همان عرفانی است که برخی در مقابل علم و عقل می پندارند، ولی چیزی فراتر از عقل است که فقط وارستگان در مسیر خدایی اضافه بر علم و عقل برخوردار از آن هم می باشند.

عرفان چیست؟

عرفان سرچشمه زلال شناخت الهی است، شناختی بی شائبه، شناختی عالی و والا و شناختی خالی از هر شرک و ریا. عرفان از خدا آغاز می شود و در دل عارف تجلی می نماید که امام سجاد علیه السلام فرمود: «وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ» (۱).

(و تو مرا نسبت به خود راهنمایی فرمودی و به سوی خود خواندی و اگر تو نبودی نمی دانستم که هستی).

عرفان آسمان پهناوری است که تنها عقابان بلند پروازی از عبودیت و وارستگی می توانند در آن پرواز کنند و اوج بگیرند. عرفان هدف خلقت و غایت آفرینش است، هم آغاز است و هم انجام، هم هدف است و هم وسیله، هم راه است و هم مقصد.

عرفان به مانند نور دارای مراتب و درجات است، ذات مقدس الوهیت هم عارف است و هم یک عاشق وارسته، ولی بین این دو فاصله بسیار است، از یک تا بی نهایت. عرفان بشری به اندازه توان اوست نه واقعیت و حقیقت الهی که: «ما عرفناك حق معرفتك»؛ زیرا که آدمی محاط است و خداوند محیط و این متناهی است و او نامتناهی.

آغاز کار هر پیامبری با عرفان شروع شده و نخستین آهنگ آنان نغمه عرفان بود، و اولین گام بلند ادیان آسمانی عرفان است که: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (۲).

واژه عرفان

واژه عرفان و مشتقات آن از زیبایی و جذابیت خاصی برخوردار است؛

ص: ۳۰۵

۱- دعای ابو حمزه ثمالی.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

زیرا با دل و جان سرو کار دارد و در دعاها و سخنان معصومین علیهم السلام بارها به کار رفته است. در دعای جوشن کبیر از خداوند متعال به «یا سِرْوَرِ الْعَارِفِينَ» و «یا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ» تعبیر شده است و در دعای کَمیل تعبیر به «یا غایه آمالِ الْعَارِفِينَ» گردیده است؛ منتهی مانند بسیاری از واژه های ارزنده از آن سوء استفاده شده و برداشت اشتباه گردیده است.

شروط عرفان

عرفان از فطرت آغاز می شود و به وسیله تزکیه و عبادت تقویت می گردد. هر چه انسان عبودیتش بیشتر باشد بار عرفانش زیادتر خواهد بود، عبادت به منزله آبی است که گل عرفان را پرورش می دهد و تزکیه هم به منزله صیقلی است که زنگارها را می زداید.

عرفان چشمی گریبان و قلبی لرزان و اشکی ریزان لازم دارد که اول باید پاک شد و سپس دیده بر آن پاک انداخت.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

عرفان نه تنها مخالف با عقل نیست، بلکه همگام با آن است، که فرمود: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱).

و نه تنها بر خلاف علم نیست، بلکه همراه با آن است، چنان که فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲).

زبان عرفان

زبان عرفان زبان دل است، زبان فطرت است، زبان عشق است. عرفان

خلاصه در لفاظی نمی شود و کاری با بافته ها ندارد، بلکه همه اش یافته است، عرفان زبان مخصوصی دارد که فقط اهلش آن زبان را درک می کنند، عرفان گاهی در بدن پرشکنجه بلال حبشی خودنمایی می کند و هنگامی هم در چشمهای پر انتظار اویس قرنی، گاهی در آه های جگر سوز یک شب زنده دار و زمانی هم در قطرات اشک

ص: ۳۰۶

مروارید فام یک عاشق بی قرار، گاهی در «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» (۱) و گاهی در «وَجُوهٌ

يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۲).

عرفان شنیده نیست، بلکه دیده است، علم نیست، بلکه شناخت است، عقل نیست، بلکه عشق است و خلاصه در دفتر و دستک نمی گنجد، بلکه در وجدانی پاک و دلی با ایمان که شیخ الحکماء فرمود:

«و من أحب أن يتعرفها فليتدرج الي أن يصير من اهل المشاهده دون المشافهه و من الواصلين الي العين دون السامعين للأثر» (۳).

(و هر کسی که دوست دارد نسبت به عرفان شناخت پیدا کند باید به تدریج در مسیر آن حرکت نماید تا از اهل مشاهده و رؤیت گردد نه از افرادی که از زبان اشخاص شنیده اند و از کسانی شود که به عین حقیقت رسیده اند نه آن که نشانه و اثر آن به ایشان

گفته شده باشد).

دکتر الکسیس کارل در مورد احساس عرفانی می گوید

احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق فطرت سرچشمه گرفته یک گزینه اصلی است. (۴)

و در مورد نقش عرفان بر انسان می گوید: انسان آنچنان که هست می بیند، از خودخواهی اش، حرصش، گمراهی، کج فکریهایش و از غرور و نخوتش پرده برمی دارد، برای انجام تکلیف اخلاقی رام می شود، برای کسب خضوع فکری اقدام می کند و در همین هنگام سلطنت پر جلال آموزش در برابر او پدیدار می گردد. (۵)

و در مورد بروز و ظهور عرفان می گوید (۶): صفای نگاه، رفتار، انبساط و شادی

بی دغدغه، چهره پر از یقین، استعداد، هدایت و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را، اینجاست که از وجود یک گنجینه پنهان در

ص: ۳۰۷

۱- کشف / ۱۱۰.

۲- قیامه / ۲۲ - ۲۳.

۳- الاشارات والتنبیها، نمط ۹ مقامات العارفين ص ۴۵۴، فصل بیستم.

۴- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱ - دکتر الکسیس کارل مؤلف کتاب یک فیزیولوژیست است نه کشیش یا فیلسوف که دو مرتبه برنده جایزه نوبل شده یکی به خاطر پیوند رگها و دیگری نگه داشت قلب یک جوجه به مدت ۳۵ سال

خارج از بدن جوجه در آزمایشگاه.

۵- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱

۶- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱

عمق جسم و روح حکایت می کنند.

دلیل عارف

دلیل عارف ذات لایزال الهی است و تا از جانب معشوق کششی نباشد هیچ کوششی به کار نیاید و تا او رهنمون ندهد هیچ دلیلی فایده ای ندارد که «سُبْحَانَكَ مَا أَصْبَقَ الطُّرُقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ» (۱).

(منزه هستی تو، راه کسی که تو راهنمای او نباشی چقدر تنگ و محدود است)، از طرفی هم از سوی پروردگار که فیاض علی الاطلاق است منعی وجود ندارد و مضایقه ای نیست که فرمود: «أَيَا مَنْ هُوَ عَلَيَّ الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَ بِالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ» (۲) (ای کسی که به افرادی که به او روی آورند اقبال می کند و نسبت به بازگشت به سوی آنان اهل فضل و بازگشت می باشد).

در هدایت نخستین همگان را هدایت فرموده و در هدایت‌های بعد تنها افرادی را هدایت می فرماید که هدایت نخستین را استقبال کرده و آن را پذیرفته باشند. پذیرش و قابلیت شرط است؛ زیرا صورت تیره سنگ خارا نمی تواند مجلا- و منظر خورشید تابان و اشعه فروزان او باشد.

مدرسه عرفان

مدرسه عرفان باشکوه‌ترین مدرسه در صحنه وجود است، مدرسه عرفان مدرسه ای است والا به گستردگی هستی و پهنای همه آفرینش که فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَانِتُونَ» (۳)، آفرینش هر ذره اش دفتری و هر ورقش کتابی و هر آوازش نغمه ای است که آموزش عرفان می دهد و به یاد او ترنم دارد که:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه می گردانند

کتاب عرفان

کتاب عرفان قرآن است که فرمود:

«وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (۴).

(و هنگامی که می شنوند آنچه را که بر پیامبر نازل شده است، مشاهده می کنی که از

١- مناجات خمسة عشر، الثامنه المریدن.

٢- مناجات خمسة عشر، الثامنه المریدن.

٣- روم / ٢٤.

٤- مائده / ٨٣.

دیدگان‌شان اشک می‌ریزد به واسطه شناخت حق، می‌گویند، پروردگار ما، ایمان آوردیم نام ما را در زمره شاهدان مکتوب بفرما).

راهنمای عارف کتاب خدا است و همراز شبهای تاریک آن ماه پرفروغ است، هر کجا ابهامی مشاهده کند به او مراجعه نماید و هر جا در ظلمتی می‌افتد از او استعانت می‌جوید، تابع قرآن است نه حاکم بر آن، سخنانش را از قرآن می‌گیرد نه آن که نظریات خود را بر آن تحمیل کند، تشابهات را ارجاع به محکومات می‌دهد نه آن که محکومات را متشابه سازد و هزار نکته دیگر.

استاد عرفان

کلاس عرفان استاد می‌خواهد، استادی پاک و وارسته، استادی عارف و آگاه، استادی که عرفان را چشیده و لمس کرده باشد، استادی که عرفان در دلش تبلور یافته و به مطلوب رسیده باشد، استادی که مقرب به قرب الهی شده باشد، استادی که سراب را آب نپندارد و یاقوت را حقیقت نداند، استادی که از افقی برتر الهام گرفته و درس عشق را آموخته باشد، استادی که غیر از یار دایری را نبیند و هر روز ممدوحی نداشته باشد.

استادی که از سرچشمه فیوضات ربانی الهام گرفته و دل پاکش مشکوه انوار الهی گشته، استادی که استاد ازل تنها قبای استادی و ارشاد را به قامت او دوخته و گنجینه‌ای از اسرار الوهیت گشته است، استادی که ماه و ستاره‌ای می‌باشد که از نور الانوار استضاءه

نموده و رهروان دیجور آفرینش را هدایت می‌نماید که: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» (۱).

استاد و استادانی که به صورت گوهرهای درخشان در آسمان معرفت تابش دارند، امام، رهبر، مراد، مرشد واقعی آنها هستند که فرمود: «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ» (۲)؛ همانا دانشمندان ما هستیم و شیعیان ما فراگیرندگان دانش هستند و سایر مردم هم به منزله خار و خاشاکی می‌باشند که بر روی آب سیل ظاهر می‌گردند.

ص: ۳۰۹

۱- یونس / ۳۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴، روایت ۴.

خلاصه چهارده نور پاک که «بِأُولَئِكَ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا» (۱).

شاگردانی که در طریق آن اساتید برجسته هستی گام برداشته اند هر کدام به اندازه ظرفیت خود می توانند آینه ای جهت انعکاس انوار آن ستارگان فروزان آفرینش باشند، ولی برعکس آنان که در مکتب ولایت درس توحید نخوانده اند و در مسیر عترت نبوده اند، اگر نوشی داشته باشند در کنارش نیشی هم وجود دارد و اگر عسلی تحویل دهند سمی هم تزریق می کنند.

در وادی عرفان بدون همراهی استاد قدم نهادن از خامی است و دست به دست هر کس دادن از سفاهت و سادگی است. در این راه دیوهای در چهره فرشته خودنمایی می کنند «و ای بسا ابلیس آدم رو که هست». عرفان درک شخصی است و کار دل است و اثبات آن برای دیگری مشکل است؛ از این رو مدعی زیاد دارد «و ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد».

دیدگاه عارف

عارف وارسته از هر دو جهان رسته است و همه چیز را برای او می خواهد، به جهان خرم از آن است که جهان خرم از اوست و بر همه عالم عاشق است که همه عالم از اوست، عاشق خداست و هر چه نام او بر آن باشد و مظهر تجلیات او، که مهر محبوب خدا مهر خداست. عرفان به صورت نوری در قلب عارف متبلور است، دل عارف زُجاجه ای بیش نیست و نورانیت او عبارت از عرفان اوست و اگر لحظه ای عرفان از او گرفته شود غرق در ظلمت می شود و یکسره می میرد که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ» (۲).

(جسم عارف با مردم است، ولی قلب او با خداست، اگر یک لحظه دلش از خدا جدا

شود از شدت اشتیاق به او جان می دهد).

عرفان روح عارف است غذای وی است مونس شبهای تار او و دلیل راهش، عارف همه اش به خدا فکر می کند و همیشه خود را در محضر او می بیند و جانش به صورت

ص: ۳۱۰

۱- زیارت جامعه.

۲- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۴.

آینه ای است که جلوه گاه انوار لایزال الهی است. عارف غبار و غشایی به پیش دیده ندارد و دنیا پرده ای در پیشروی او نیفکنده است، بلکه تا اوج ملکوت می نگرد و تا آسمانها پرواز می کند، حجابهای ظلمانی و بلکه نورانی هم از جلوی دیدگاه عارف به کناری رفته است و او با دنیایی عشق و شیوایی، جام دلنشین محبت را از دست ساقی ازلی دریافت می دارد.

عشق به کمال مطلق

دل عارف پرسوز و گداز از عشق به الوهیت است که فرمود: «الهی ما أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِلَهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ» (۱)، نگرانی عارف فقط از جدایی و طرد و ابعاد است، از فراق و دوری است، او به مانند کودکی خردسال آن هم با دیده ای اشکبار در پیشگاه الوهیت با ناله می گوید: «فَاعِذْنَا مِنْ طُرْدِكَ وَ إِبْعَادِكَ» (۲). عارف عاشق و شیفته است، آن هم عاشق و دلداده جمال و کمال مطلق و بی پایان، آخر آدمی بالفطره شیفته زیبایی و کمال است. دیگران به مصادیق پست و ناقص آن دل داده اند، ولی عارف شیدای کمال و جمال بی نهایت کمال و جمال آفرین است.

خواسته عارف

محور خواست عارف خدا است و از این رو فقط او را می طلبد و هر که به او وابسته باشد و هر عملی که وی را بدو نزدیک کند، چنان که بلند پرواز وادی عرفان، یعنی امام عابدان و زینت ساجدان فرمود:

«وَا يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَى قُرْبِكَ» (۳).

(از تو درخواست دارم محبت خودت را و محبت آن که تو را دوست دارد و محبت هر کاری که مرا به تو نزدیک می نماید).

عارف از هر چه غیر دوست است بریده و درخلوت بروی غیر بیسته و پنج تکبیر یکسره بر هر چه که هست زده، هر چیزی که غیر از خدا فکر او را مشغول سازد بتی بیش نیست و از این رو تبر برداشته و ابراهیم وار بر سر آن فرود آورده و از خدا می خواهد که:

ص: ۳۱۱

۱- مناجات خمسہ عشر، الثانیہ عشره العارفين.

۲- مناجات خمسہ عشر، الثانیہ عشره العارفين.

۳- مناجات خمسہ عشر، التاسعه المحبين.

«وَقَطَعَتْ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ» (۱).

کردار عارف

عارف پیوسته در حال توجه به خدا و ذکر اوست که بالاترین چیز است و فرمود: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۲)، او غرق در توجه است و فکری مضطرب و مشوش ندارد.

عارف همیشه در حال نماز است و «خوشا آنان که دائم در نمازند»، ولی در نمازش هزاران خم ابرو جلوه نمی کند و صدها بت در مقابلش عرض اندام نمی نماید.

عارف همیشه در حال صیام است و از هر چه غیر از اوست بریده است و این روزه همیشگی و دائمی است. آخر او ریاضتها کشیده تا بدین منزل رسیده است.

عارف آزاده است و عبادتی که می کند به خاطر مزد نیست، بلکه از روی عشق است و جذبه، نه دوزخ و جنت، او در بند ایوان نیست، بلکه مشتاق صاحبخانه است، او از آزادگان است نه از بردگان و بازرگانان.

مهمترین درس عرفان، توجه بی شائبه به خداوند است، به طوری که هیچ کس حتی خود را هم نبیند و هیچ مؤثری غیر از او را نشناسد و هیچ قدرتی غیر از قدرت او را نبیند

که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، تنها او را سزاوار ستایش بیند که «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و تنها در پیشگاه عظمت او چهره سایید که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و تنها از او یاری طلبد که «وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و خلاصه هر کمال و جمال را از او بداند که: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۳).

روحیات عارف

عارف از نفس اماره رهیده و سراپا مطمئن گشته، نه هوی و هوس دارد و نه تزلزل و واهمه، بلکه با قلبی مؤمن و اطمینانی راسخ گام بر می دارد و زندگی را می نوردد و به صورت مجموعه ای از حکمت، بلکه عرفان نظری و عملی در آمده است. عارف شادمان است و غمگین، خوشحال است از آن که همه جا جلوات الهی را می بیند و به جهان خرم از آنست که جهان خرم از اوست، ولی غمگین است؛ زیرا عقاب بلند پروازی خویشتن را در قفس دنیا مشاهده می کند و ای خوش آن روز که پرواز کند تا بر دوست.

ص: ۳۱۲

۱- مناجات خمسہ عشر، التاسعه المحبتين.

۲- عنكبوت / ۴۵.

۳- نحل / ۵۳.

عارف شجاع است و دلاور؛ زیرا هیچ قدرتی را در پیشگاه قدرت لایزال نمی بیند و از هیچ موجودی ترس و واهمه ندارد و از هیچ عاملی بیمناک نیست. همه ترس ها و دلهره ها به مرگ ختم می شود. (۱) ولی عارف آن را در آغوش می گیرد که آغاز لقای الهی است: «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (۲).

عارف سینه ای گشاده، بینشی وسیع و دست و دلی باز دارد؛ زیرا به وسعت هستی فکر می کند و دلبستگی هم به چیزی ندارد، زود عصبانی نمی شود و در مقابل موجی مضطرب نمی گردد، حقد و کینه ندارد و خون را با خون نمی شوید، زیرا از همه چیز رهیده و متخلق به اخلاق الله در محدوده بشری گشته و با جمله «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنُكُمْ

الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» (۳) به جرائم سنگین قلم عفو و بخشش می کشد.

عارف اهل ریا و تزویر نیست، چون غیر خدا را کسی نمی داند که معبود خود سازد و در پیشگاه او کرنش کند و عبادتش را برای او آلوده نماید.

سرانجام عارف

عارف اگر در بستر هم بمیرد شهید است، همچنان که شهید در سنگر هم عارف است، اولی شهود را از عرفان گرفته و دومی عرفان را از کتاب شهادت آموخته است و هر دو ندای «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (۴) را لبیک گفته اند.

امام عارفان و امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا» (۵).

(هر کس از شما که در بسترش با شناخت حق خدایش و پیامبرش و خاندانش بمیرد شهید از دنیا رفته است).

دشمن عارف

بزرگ ترین دشمن عارف نفس اوست، همچنان که محبوبترین فرد خدای اوست و پیوسته از نفس خویش به خدای خود شکایت می کند و به ساحت قدس

ص: ۳۱۳

۱- ر.ک: الاشارات والتنبیها، نمط ۹ مقامات العارفين، ص ۴۵۷، فصل بیست و چهارم.

۲- شعراء / ۵۰.

۳- یوسف / ۹۲.

۴- فجر / ۲۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

او پناه می برد. (۱) معصیت آفت بزرگی برای عرفان است و گناه بدترین زنگار برای دل است که فرمود: «كَأَلَّا بَلُّ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲).

و سرانجام آن، کوری و حتی دشمنی است نسبت به معارف الهی و ارزشهای دینی.

خوف و رجاء

دل عارف در هاله ای از خوف و رجاء است، هنگامی که در ملکوت پرواز می کند همه اش لطف و مرحمت می بیند و زمانی که به خود بر می گردد همه اش قصور و تقصیر مشاهده می کند و در این میان چون سید شهیدان می گوید:

«الهِ كَيْفَ اسْتَعَزُّ وَ فِي الدَّلَّةِ أَرْكَزْتَنِي أَمْ كَيْفَ لَا اسْتَعَزُّ وَ إِلَيْكَ نَسَبْتَنِي» (۳).

(معبودم، چگونه ادعای عزت کنم و حال آن که تو مرا در ذلت قرار دادی. (به واسطه نیاز مطلق) یا چگونه اظهار عزت نکنم و حال آن که تو مرا به خود نسبت داده ای).

عارف پیوسته خود را قاصر می داند و در آستان شکر الهی عاجز، به طوری که می گوید: «وَ أَعْجَزَنِي عَنْ إِحْصَاءِ ثَنَائِكَ فَيْضُ فَضْلِكَ» (۴). و آن چنان خود را غرق باران رحمت الهی می بیند که توان شکر را در خود نمی یابد، تا آنجا که با تمام وجود باور دارد

که: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۵). گر چه بلندپرواز است، ولی نیم ذره غروری ندارد، نه از نظر علمی که می گوید: «وَ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ» (۶) و نه از نظر

عملی که می گوید: «وَ مَا قَدَّرُوا أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ» (۷)، آخر آدمی که بیش از ذره ای در این صحنه پهناور وجود نمی باشد چه رسد در پیشگاه مقدس الهی!

بدون تعلق

عارف نه نام می خواهد و نه نشان، نه بوق دارد و نه من تشا، نه شارب آویزان دارد نه دلق ملمع و از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، فقط وابسته به خداست و عاشق و شیفته او، بالنسبه به طاعت و معصیت کاملاً مقید است و با اهتمام، ولی نسبت به غیر آن بی تفاوت است و آزاده.

توحید و عرفان

توحید مهمترین درس عرفان است، آن هم توحید به معنای صحیح

١- مناجات خمسہ عشر، الثانيہ الشاکين.

٢- مطفّفين /١٤.

٣- دعای عرفہ.

٤- مناجات خمسہ عشر، السادسہ الشاکرين.

٥- ابراهيم /٣٤.

٦- مناجات خمسہ عشر، الثانيہ عشرہ العارفين.

٧- دعای ابو حمزہ ثمالی.

آن، نه با توجیه باطل و غلط، حق را حق دیدن و خلق را خلق دیدن، او را در اوج بی نهایت دانستن و این را ذره ای وابسته به قدرت. او را «حَى وَ قَيُوم» (۱) دانستن و این را «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۲) شناختن، در پیشگاه عظمت او «سُبْحَانَكَ مَا أَكْبَرُ مَا أَكْبَرُ مَا أَكْبَرُ» گفتن و نسبت به خویش «وَ مَا أَنَا يَا رَبُّ وَ مَا خَطَرِي» (۳) سرودن.

بازگشت به دعا

امام علیه السلام پس از آن که فرمود: «فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا» ادامه داد که: «وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا». پیوسته در کنار توحید باید نفی شرک مطرح گردد، همچنان که می فرماید «لا اله الا الله». معبودی غیر از خداوند نیست و نیز می فرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (۴) (مبلغین رسالات الهی از خدا می ترسند و از احدی جز او بیم ندارند).

توحید خالص آن است که هیچ گونه شائبه ای از شرک در کنار او نباشد؛ از این رو امام علیه السلام پس از آن که موضوع عرفان الهی را مطرح می فرماید مسئله روی گردانی از غیر خدا را عنوان می نماید که در سودای دل موحد جز عشق به خدا چیز دیگری نشاید.

در خانه دل ما را جز یار نمی گنجد

چون خلوت یار اینجاست اغیار نمی گنجد

در کار دو عالم ما چون دل به یکی دادیم

جز دست یکی ما را در کار نمی گنجد

انسان چو موحد شد در شرک نمی ماند

آری گل این بستان با خار نمی گنجد

«وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»: در این فقره، امام علیه السلام دو واژه را مطرح می فرماید: یکی ترس از خداوند و دیگری مراقبت نسبت به او.

خوف الهی

در فرهنگ اسلامی خوف و رجاء معمولاً در کنار هم مطرح می گردد، همچنان که خداوند در وصف اولیاء و انبیای خود می فرماید: «وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا» (۵). رجاء به مانند ستاره ای می درخشد و خوف به منزله تندی تهدید می کند و هر دو برای رشد و ایمنی انسان ضروری و لازم است. ما قبلاً در مورد رجاء در ذیل عباراتی از

- ۱- زنده و پاینده. بقره / ۲۲۵.
- ۲- تو مرده هستی و آنها هم مرده هستند. زمر / ۳۰.
- ۳- دعای ابو حمزه ثمالی.
- ۴- احزاب / ۳۹.
- ۵- انبیاء / ۹۰.

مناجات سخن گفته ایم، و اما در مورد خوف باید توجه داشت که در موارد متعددی در قرآن کریم این موضوع مطرح گردیده است، حتی با واژه های گوناگونی مانند رهبه، خشیه، وجله. همچنان که گاهی به صورت ترس از خدا، زمانی به عنوان ترس از قیامت، و هنگامی هم به صورت ترس از گناه عنوان شده است و در مورد ترس از مقام ربوبی می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۱).

(و هر کس که از مقام پروردگارش بیمناک باشد و نفس را از هوی و هوس بر حذر دارد، بهشت همانا جایگاه او می باشد).

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ» (۲).

(سرآغاز حکمت، خوف از خداوند است).

ماهیت ترس

ترس علل و عواملی دارد و در نتیجه ماهیت آن هم گوناگون است، گاهی ترسی است که برخاسته از خیالات واهی و تصورات بی جا می باشد، گاهی ترس است از یک حیوان درنده و یا انسان جنایتکار، گاهی ترس است از یک قاضی دادگر و دادگاهی عادلانه، و گاهی ترس است از ابهت و جلال یک عالم برجسته و یک فرد با عظمت. ماهیت ترس از خداوند به دو گونه اخیر بر می گردد یعنی ترس از عدالت و یا ترس از عظمت و جلال.

عامل خوف الهی

علت خوف از خداوند گاهی گناه و معصیت است و گاهی علم و معرفت، گاهی انسان می ترسد به واسطه آن که در پیشگاه ربوبی پرونده سیاهی دارد و گاهی می ترسد برای آن که علم و آگاهی از عظمت و جلال پروردگاری دارد. خوف اولی گناه را می زداید و خوف دومی عشق و علاقه را زیاد می کند، خوف اولی مرام راهبان است و خوف دومی مقام عالمان که فرمود:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۳) (تنها

ص: ۳۱۶

۱- نازعات / ۴۰ - ۴۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳- فاطر / ۲۸.

عالمان هستند از میان بندگان الهی که از او بیم دارند). خوف اول ترس از خداوند است به عنوان یک قاضی دادگر و خوف دوم خشیت از اوست به عنوان یک وجود با عظمت و بی نهایت، خوف اولی بر می گردد به ترس از گناه خود و خوف دومی بر می گردد به خشیت از مقام رب العزه که فرمود: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» (۱).

(و برای آن کس که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است).

ثمرات خوف

خوف الهی سبب رقت دل عارف گردیده و عشق و اشتیاق او را به خداوند زیاده تر می کند.

خوف الهی آدمی را مزین به صفات پسندیده نموده و از رذائل اخلاقی او را پاکیزه می سازد، او را مزین به خشوع و خیرخواهی می کند و غرور و خودخواهی را از او می زداید و...

خوف الهی در کنار اشتیاق به او عامل و محرک مهمی به صورت وادار کننده به طاعت و اجتناب از معصیت می باشد.

اصول مرابطه

در علم اخلاق مراقبت یکی از اصول مرابطه و خودسازی است، انسانی که در صدد سازندگی خویش است باید چند اصل زیر را رعایت کند:

۱ - مشارطه: با خودش شرط کند و خود را الزام نماید که چه اموری را انجام دهد و از چه اموری پرهیز داشته باشد.

۲ - مراقبه: مواظبت نماید که التزامات خود را عمل نموده و از آنها تخلف نرزد.

۳ - محاسبه: پیوسته نسبت به کار خود رسیدگی نموده و حسابرسی داشته باشد که آیا طبق وظایف عمل کرده است یا خیر.

غزالی و فیض کاشانی (ره) شش اصل را به عنوان اصول مرابطه بیان کرده اند، ولی برخی از علمای اخلاق به چهار و برخی به سه اصل بسنده کرده اند (۲).

مراقبت آن است که انسان پیوسته در مقام آن باشد که مبدا از تعهدات و شروطی که در رابطه با خودسازی نموده است تخلف ورزد، مبدا گرفتار ترک طاعت شود و یا

ص: ۳۱۷

۱- الرحمن / ۴۶.

۲- المحججه البیضاء، ج ۸، ص ۱۴۹.

معصیتی انجام دهد؛ زیرا آدمی اگر مختصر غفلتی کند گرفتار شیطان و نفس اماره می گردد. خداوند متعال پیوسته انسان را از وسوس شیطان بر حذر داشته و می فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۱).

(ای فرزندان آدم، مبادا شما را شیطان فریب دهد همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد).

و مؤمنان را می ستاید که پیوسته مراقب اند و می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (۲).

(و آنان که امانتها و پیمانهای خود را رعایت می کنند).

علمای اخلاق وضعیت انسان را در رهگذر گیتی تشبیه به رهگذری می کنند که در بیابانی پر خار و خاشاک حرکت می کند.

همچنان که او با دقت هر چه تمامتر مواظبت می کند از این که مبادا خاری به پایش فرو رود یا تیغی ساقش را مجروح سازد، انسان سالک هم در فراز و نشیب زندگی باید مراقبت نماید که مبادا وظیفه ای را ترک کند یا گناهی او را از پا در آورد.

ابعاد مراقبت

مراقبت را می توان در سه بعد مطرح نمود:

۱ - ترک محرمات ۲ - انجام طاعات ۳ - عدم غفلت از حضور در محضر رب العزه، طبعاً همان طور که عارف وارسته مرحوم حاج شیخ محمد بهاری می فرماید: مراقبت الهی قلّه اوج مراقبت بوده (۳) و سرمنشأ کلیه خیرات می باشد و می توان گفت مراقبت در دو بعد اولیه عبارت از مراقبت اخلاقی است و در بعد سوم مراقبت عرفانی می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ» (۴).

(خداوند رحمت کند کسی را که رعایت پروردگارش را بنماید و از گناهش روی

ص: ۳۱۸

۱- اعراف / ۲۷.

۲- مؤمنون / ۸.

٣- محمد بهاری، تذکره المتقین، ص ٤٣، ترجمه به عربی، عبدالرحیم مبارک.

٤- بحار الأنوار، ج ٧٧، ص ٣٥٠.

برگرداند و منصرف شود).

و نیز می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى... رَاقِبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ»^(۱).

(خداوند رحمت کند آدمی را که شنید و فرا گرفت، پروردگارش را مراقب بود و از گناهش بیمناک).

در این فراز هم امام علیه السلام می فرماید: «وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»؛ (تنها از تو بترسم و مراقب تو باشم).

مراقبت نسبت به خداوند آن است که انسان پیوسته خدا را حاضر و ناظر بداند و خود را در پیشگاه مقدس او ببیند که قرآن فرمود: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْصُرُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^(۲)؛ (آیا انسان

نمی داند که خدا می بیند؟! و امام فرمود: «خَفِيَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^(۳)؛ (از خدا بترس آنچنان که گویی او را می بینی).

مراقبت دل و مراقبت جوارح

مراقبت را به صورت دیگری می توان مطرح نمود. یکی مراقبت نسبت به اعضاء و جوارح و دیگری مراقبت نسبت به دل و قلب، مراقبت نسبت به جوارح آن است که انسان کاملاً مواظبت کند که مبدا عضوی کژ راهه رود یا خطایی مرتکب شود و مراقبت نسبت به قلب آن است که مواظبت کند که مبدا دلش به جایی غیر خدا منحرف گردد که گفت:

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب

تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

غزالی می گوید: «نگاه اول برای مراقب، نگاه او نسبت به اهتمام و حرکت خود است که آیا برای خداست و یا هوی»^(۴). آیا کاری را که انجام می دهد برای خواست خداست و یا برای خواست دل است، گاهی انسان خود را فریب می دهد و خواسته های نفسانی خود را زیر پوششی از دین و مذهب قرار می دهد، برای ارضای خود خواهی و غرور خویش به نام مذهب، سفره طاغوتی می اندازد. و برای تثبیت شخصیت خود کار ریایی

ص: ۳۱۹

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۶.

۲- علق ۱۴/.

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۴- المحججه البيضاء، ج ۸، ص ۱۶۲.

انجام می دهد و به عنوان محبت اهل بیت، غلو و خرافه می بافد.

مراقبت انسانی و مراقبت الهی

نکته بسیار مهم آن است که اگر انسان مراقبت نمود به جایی می رسد که خداوند هم مراقبت او را خواهد فرمود؛ یعنی در لغزشگاهها او را حفظ می نماید. انسان می تواند در اثر ریاضت و مجاهدت و مراقبت تا به مقام قرب رسد و مستغرق جمال و طلعت زیبای ذوالجلال گردد که در آن جا مسئله برعکس شده خدا مراقب بنده اش می شود؛ چنان که درباره یوسف فرمود:

«وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي» (۱).

آن زن (زلیخا) از فرط عشق با آن که از یوسف جواب رد شنید باز دست از او بر نمی داشت و در وصل او اصرار و اهتمام می کرد و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی به زلیخا متمایل می شد. پس خدا بنده مخلص خویش را با ارائه جمال و جلال سرمدی از چهره زیبای زلیخا منصرف کرد و او را از لغزش بازداشت، به طوری که تصور و خیال گناه را از دلش بزود. (۲)

البته آنچه مربوط به حضرت یوسف بود در رابطه با عصمت است؛ از این رو خداوند در پایان آیه می فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ (او از بندگان خالص شده و ویژه ما بود)، ولی به طور کلی هر کس با خدا باشد خدا هم با او خواهد بود و هر کس تقوا پیشه سازد خداوند برای او گریزگاهی قرار می دهد و در هنگام حملات شیطانی متذکر جلوات الهی و دستورات او شده و بینش خاصی پیدا می کند که قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۳).

(افرادی که تقوا ورزیده اند هنگامی که یک رهگذر شیطانی به آنها برخورد کند متذکر شده و در نتیجه بینا می گردند).

ص: ۳۲۰

۱- یوسف / ۲۴.

۲- آیت الله محمد رضا مهدوی کنی، نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص ۳۵۲.

۳- اعراف / ۲۰۱.

دو اسم از اسماء حسنی الهی

«یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»: این جمله دو مرتبه در قرآن مجید با مختصر تفاوتی آمده (۱) و گویای دو صفت از صفات پروردگار می باشد. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: این دو اسم حاوی اسماء و صفات جلال و جمال است. (۲)

جلال به معنای عظمت است و اکرام به معنای گرامی داشتن و همان طور که راغب می گوید (۳): «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» شامل دو معنا است، از یک طرف گویای جلال و عظمت

الهی است و از سویی هم گویای انعام و اکرام اوست، گاهی یکی خیلی بزرگ و عظیم است، ولی به هیچ وجه دست انسان به او نمی رسد و از این رو نفعی به آدمی ندارد و گاهی هم یکی کرم دارد، ولی بزرگی و عظمت ندارد و کاری نمی تواند انجام دهد و به قولی کرم دارد، ولی درم ندارد، حتی اگر اکرام هم بکند نقشی ندارد. اما خداوند متعال

در عین عظمت صاحب اکرام هم هست، هم خودش بزرگ است و هم بزرگ می دارد، در اوج عظمت نزدیک است و در اوج بلندی و رفعت به بندگان می رسد.

در حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْظُّوْا بِيَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۴).

(استعانت جوئید به «یا ذالجلال والاکرام»).

سخن پایانی

«وصلی الله علی محمد و اله الطاهرین و سلم تسلیمًا کثیرًا».

همچنان که مناجات با صلوات بر پیامبر آغاز شد با صلوات و سلام بر او هم پایان می یابد. اصل سلام به معنای سلامتی است.

طریحی در مورد سلام پس از نقل برخی از اقوال می گوید: بهتر آن است که گفته شود

ص: ۳۲۱

۱- الرحمن / ۲۷ و ۷۸.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۱.

۳- النهایه، ج ۱، ص ۲۸۷؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۲۹.

۴- النهایه، ج ۱، ص ۲۸۷.

سلام دعا است برای طرف، برای آن که سالم از آفات دنیا و عذاب آخرت باشد. این واژه را شارع اسلام به جای تحیت و بشارت به سلامتی قرار داده است^(۱). بنابراین سلام هم به صورت دعا و هم به شکل تحیت و درود به کار می رود.

سلام خداوند بر پیامبر و خاندان او یعنی درود و سلامتی خداوند بر ایشان و سلام ما به پیامبر عبارت از درود و دعای برای اوست و تسلیم هم اعلان اطاعت و انقیاد نسبت به

آن حضرت است و با توجه به عبارت قبلی سلام در این فراز به صورت دعا به کار رفته است؛ یعنی «درود خداوند بر محمد پیامبر او و خاندان وارسته اش و سلام او بر آنان؛ سلامی فراوان».

ص: ۳۲

آلوسی، شهاب الدین، روح المعانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۵ هـ .

آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دُررالكلم، مؤسسه انتشاراتی امام عصر، زمستان ۱۳۸۲ .

ابن اثیر، مبارک بن محمد جزری، النهایه فی غریب الحدیث، المكتبه الإسلامیة، قاهره ۱۳۸۳ هـ . ق .

ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبد الله بن سینا، الإشارات والتنبیہات، شرح خواجه نصیر

الدین، حیدری، تهران ۱۳۷۴ هـ . ق .

ابن طاووس، سید رضی الدین، الإقبال بالأعمال الحسنه، تحقیق جواد قیومی، مکتب الإعلام الإسلامی، قم ۱۴۱۴ هـ . ق .

ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، ادب حوزه، قم ۱۴۰۵ هـ . ق .

ابن هشام، ابو محمد عبد الملک بن محمد، السیره النبویة، مکتبه المصطفوی، قم ۱۳۵۵ هـ . ش .

اسماعیل یزدی، عباس، ینابیع الحکمه، مسجد جمکران، قم ۱۳۷۹ هـ . ش .

انصاری هروی، خواجه عبد الله، منازل السائرین، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۱ .

بهارى، محمد، تذکره المتّقین فی آداب السلوک و ترکیه النفس، ترجمه عربی، عبدالرحیم مبارک، بنیاد پژوهشهای اسلامی

آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۲۴ ق .

جرداق، جرج، الإمام علیّ صوت العدالة الإنسانیة، دار مکتبه الحیاه، بیروت ۱۹۷۰ م .

جزائری، محمد جواد، حلّ الطلاسم، بیروت ۱۳۶۵ .

حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۱ هـ . ق.

حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، أمل الآمل، مطبعه نمونه، قم ۱۳۶۲.

حقّی برسوی، شیخ اسماعیل، روح البیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

خمینی، روح الله الموسوی، آداب الصلاه، مؤسسه تنظیم و نشر تراث الإمام الخمينی، تهران.

الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، أقرب الموارد فی فصیح العربیّه والشوارد، انتشارات طوس، مشهد از روی نسخه لبنانی، بی تا.

خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مدینه العلم، قم ۱۴۰۳.

راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۳.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمّد، المفردات فی غریب القرآن، المكتبه المرتضویّه، تهران، بی تا.

زمخشری، جار الله، کشاف، دار الکتب العلمیّه، بیروت ۱۴۲۴ هـ . ق.

سید رضی، نهج البلاغه (مجموعه خطبه ها و نامه ها و کلمات منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام)، ترجمه آیتی، بنیاد نهج

البلاغه، تهران ۱۳۷۹.

شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، منشورات الرضی، قم ۱۳۶۴ هـ . ش.

شیرازی، صدرالدین محمّد معروف به ملّا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، قم ۱۳۶۳.

صدوق، محمدبن علی بن بابویه، التوحید، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین.

طباطبایی، محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۳۹۳.

طباطبایی یزدی، سید محمّد کاظم، العروه الوثقی، مؤسسه الأعلمی، بیروت.

- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، معروف به شیخ طبرسی، مجمع البیان، شرکه المعارف الإسلامیّه، تهران ۱۳۷۹ هـ . ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، المکتبه المرتضویّه، تهران ۱۳۶۵.
- طوسی، محمّد بن محمّد بن الحسن، مصباح المتهجّد، ۱۳۳۱ هـ . ق.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن علی مطهر، خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۳۸۱.
- فخر رازی، محمّد بن عمر بن حسین، التفسیر الکبیر(مفاتیح الغیب)، دار الکتب الإسلامیّه، تهران، بی تا.
- فیض کاشانی، ملا محمّد(محسن)، المحجّه البيضاء، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۸۳.
- فیض کاشانی، ملا محمّد(محسن)، الصافی فی تفسیر القرآن، المکتبه الإسلامیّه، تهران ۱۳۹۳ هـ . ق.
- «قرآن مجید»
- القرشی، باقر شریف، حیاة الإمام الحسین علیه السلام، مکتبه الداوری، قم ۱۳۹۷ هـ . ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیّه، ۱۳۵۲ هـ . ق.
- قطب، معروف به سیّد قطب، فی ظلال القرآن، إحياء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۱ هـ . ق.
- قمی، حاج شیخ عباس، الکنی والألقاب.
- قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، تقدیم و إشراف الهی خراسانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۴۱۶ هـ . ق.
- قمی، حاج شیخ عباس، مفاتیح الجنان، شرکت به نشر، مشهد ۱۳۷۹.
- قمی، حاج شیخ عباس، الفوائد الرضویه، کتابخانه و چاپخانه مرکزی، تهران ۱۳۲۷.
- کارل، الکسیس، نیایش، ترجمه دکتر علی شریعتی، چاپ بهمن، تهران ۱۳۳۹.
- کلینی، محمّد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل

بیت علیهم السلام بی جا، بی تا.

مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، المكتبه الإسلامیه، تهران ۱۳۹۵ هـ .

محمّدی ری شهری، محمّد، میزان الحکمه، مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامی، تهران ۱۳۶۳ هـ . ق.

المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، دار إحياء التراث العربی، بیروت ۱۳۶۵ هـ . ق.

معین، محمّد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۰.

ملکی، حاج میرزا جواد آقا، رساله لقاء الله، ترجمه فهری، انتشارات نهضت زنان مسلمان.

مهدوی کنی، محمّد رضا، نقطه های آغاز در اخلاق عملی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۱.

میبدی، ابوالفضل شریف الدین، کشف الأسرار وعدّه الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱.

ناصری، منصور علی، التاج الجامع للأصول، دار إحياء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۲ هـ . ق.

نوری، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.

واعظ زاده، محمّد (جمعی از محققین به اشراف واعظ زاده)، المعجم فی فقه لغه القرآن و سرّ بلاغته، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۴۱۹ هـ . ق.

إنّ الأدب الإسلامى طافح بالدعاء والثناء، فهو نداء الفطره البشريّه، ونشيد الضمير الإنسانى الرائع. جذبه إلهيّه، و ملاك غيبيّ، وإقرار بالرقّ والعبوديّه، وشكر وتمجيد فى رحاب المنعم الحقيقى. وهو غذاء القلب، ووقود الروح، وقوّه النفس، و سكون الذات: «ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب».

والدعاء باعث على التنزّه والعزوف عن الذنب، و حافز للطهاره والنقاء. و ينظر الإنسان عند الدعاء إلى نفسه، ويضع مساويه و عيوبه نصب عينيه، و يعزف عن العجب والكبر، ويجتنب الزهو والغرور، و يطأ هوى نفسه تحت رجليه، و ينفر من الفحش والخنا، و يطلب الصفح من الله بعين باكيه.

وليس الدعاء فى الإسلام تضرّعا محضا، بل هو عالم من العلم والمعرفه. و يشتمل الدعاء على معرفه الله، و معرفه العالم، و معرفه الإنسان، و على أسمى التعليمات العقائديّه والأخلاقيّه و كذا السياسيّه أيضا. و يعرف الإنسان بواجبه تجاه الله، و تجاه نفسه والمجتمع. كما يعلّمه درسا فى الأخلاق والتركيه، وينمى الفرد، و يسترعى انتباهه إلى ما عليه من الواجبات.

ومن رياض الثناء والدعاء المناجاه الشعائيه، فهى ذات جذبه متميزه، و تخبر عن بحر لجّى من العرفان، فيسترفد الداعى رفا من هذا البيدر الفياض، فيضىء قلبه بقبس، ويمطر بوابل من الرحمه.

Islamic culture is replete with supplications and orisons, which are calls for human nature and the soothing melodies of human conscience. Supplications are Divine enchantments and inspirations from the Unseen; they are concessions to our servitude and submission to the real Benefactor, and our praise and thankfulness to Him. Orisons are foods for the hearts, nourishment for the spirits, reinforcement of the souls and peace of mind: "Look! The hearts find rest in Allah's remembrance!" (Al-Qur'an, ۱۳:۲۸)

Supplication causes continence and prevention from sins and prompts sanctity and purity. In supplications, man looks at himself, visualizes his failings and deficiencies before his eyes, abandons pride and haughtiness, forsakes selfishness and egocentrism, tramples on whims and vanities, detests evils and vices, and tearfully implores God to forgive him

Islamic supplication is not a sheer orison, rather, it is a world of divine knowledge, theology, cosmology and anthropology. The most sublime ideological, ethical, and even political doctrines are contained in supplications, as they introduce man to his responsibilities before God, himself and the society; impart lessons of morality and purification; build up man, and remind him of his duties

Amid the rose-garden of orisons and supplications, the whispered prayers (munajat) of Sha`baniya is of special attraction that visualizes it as a fathomless ocean of Islamic mysticism

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

